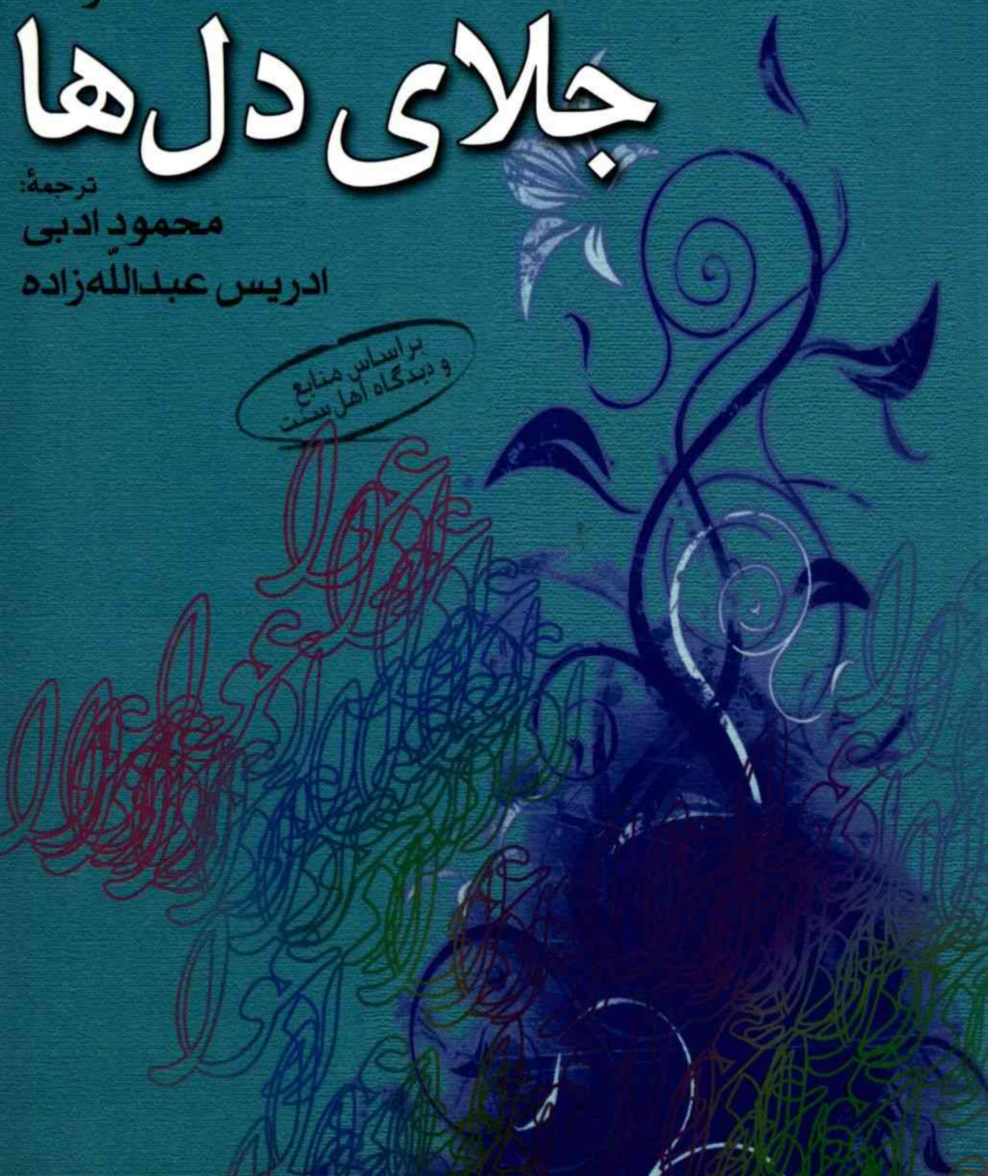
تألیف:
محمد احمد راشد

جلای دل‌ها

ترجمهٔ:
محمود ادبی
ادریس عبدالله‌زاده





جــــلای دلــها

جلای دلها

ترجمه فارسی «الرقائق»

تألیف:
محمد احمد راشد

ترجمهٔ:
محمود ادبی
ادریس عبدالله‌زاده



راشد، محمداحمد

Rashid, Muhammad Ahmad

الرقائق. فارسی

جلای دلها: ترجمه فارسی الرقائق / تالیف محمداحمد راشد؛ مترجم محمود ادبی، ادریس عبدالله‌زاده. تهران: نشر احسان، ۱۳۹۲.

۱۴۴ص. ISBN: 978-964-356-751-4

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: اسلام -- تبلیغات -- اخلاق اسلامی -- خودسازی (اسلام)

شناسه افزوده: ادبی، محمود، مترجم

۱۳۹۲ ۷۰۴۱ر۱۵ر/۶۲/۱۱ BP ۲۹۷/۰۴۵

کتابخانه ملی ایران: ۱۹۷۳۲۳۹



جلای دلها

✦ مؤلف: محمداحمد راشد

✦ مترجم: محمود ادبی - ادریس عبدالله‌زاده

✦ ناشر: نشر احسان

✦ چاپخانه: مهارت

✦ نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۲

✦ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

✦ قیمت: ۵۲۰۰ تومان

✦ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۷۵۱-۴



فروشگاه:

تهران، خ انقلاب، روبروی دانشگاه،

فهرست

مقدمه

نفس مومن

گزینش و گردآوری جوانان فرهیخته و باهوش و شجاع و تربیتِ عمیق و فراگیر و قوی، آنها دو رکن اساسی در برنامه جنبش اسلامی هستند. در این زمینه پرورش و تربیت انسانهائیکه اقدام به دعوت کرده و سکّان‌دار آن هستند و نیز خود انسانهای دیگری را تربیت کرده و هر شکافی را در مسیر دعوت پر می‌نمایند، امری لازم و ضروری است، چه بسا هر جنبش و طرح دعوتی یا هر مؤسسه‌ای هرچند که قدرتمند و دارای اعضای زیادی هم باشد در معرض خطر قرار دارد، زیرا طولی نمی‌کشد که اعضای آن یکی پس از دیگری دار فانی را وداع گفته و آن مجموعه در یک دوره زمانی اعضای خود را از دست خواهد داد.[1]

جنبش اسلامی باید در درون خود به موشکافی بپردازد؛ لازم است بدانیم که این موشکافی و سنجش تنها یک سنجش معمولی و ساده نیست. بدون شک یکی از مهم‌ترین خصوصیت آن این است که جوابگوی نیازهای دوره‌های زمانی مختلف بوده و به بررسی و حلّ واقعیت‌های جامعه پردازد. لازم به ذکر است که در هر تربیت و آموزشی که اسلام انسان را به سوی آن فرامی‌خواند خیر و نیکی وجود دارد امّا توانایی انسان‌های نیک سرشت محدود می‌باشد، بنابراین لازم است که ما به ارزشمندتر بودن برخی از اجزای این عمل نیک اقرار کرده و به ارزشمندترین جزء آن که نقش اساسی در رفع نیازهای آن مرحله زمانی دارد؛

---

۱. مذاکرات سائح فی العالم العربی، ص ۷۹.

بپردازیم. به همین دلیل لازم است که حرکت اسلامی کنونی با دقت نظر در درون خود به ارزیابی و موشکافی کارشناسانه پرداخته و پشتوانه خود را ارزیابی نماید. تا خداوند اجازه دهد تیز هوشی او در میان مردم تحقق یافته و در میان جامعه اسلوب و روش خود را حاکم نماید، همانطور که‌زاهد دانا «سمنون» (رَحمةُالله) زمانی که از او دربلره تیزهوشی و فراست سؤال کردند جواب داد:

همانا هرکس درون خود را بکاود و خویشتن خویش را بشناسد آن وقت درست است که به کاوش دیگران پرداخته و دربارهٔ آنان قضاوت کند.[1]

و این سخن دربرگیرنده معنای والایی است که سمنون از آن با‌این عبارات اندک تعبیر کرده است که لازم است ما آن را نقطه شروعی برای ارزیابی انتقادی در خود گرفته و کاستی‌هایمان را برشماریم، سپس این ارزیابی درونی را به یک پژوهش مبدل ساخته و با یاری خداوند بتوانیم سرچشمه‌های دعوت را در رکاب دعوتگران پیموده و به وسیله آن روشنفکرانی را تربیت کنیم که به صادق بودن آنچه از سوی پروردگار برای آنان آمده ایمان داشته و از آن نگهداری و حفاظت کنند.

به حقیقت تاریخ نه چندان دور اجزای جنبش اسلامی گواه بر این است که فاصله زیادی برای هماهنگی میان شیوه‌های ساختار و تربیت درمیان این جنبش‌ها و از طرف دیگر نوعی زیاده‌روی در برخی از زمینه‌ها در آن وجود دارد، به‌عنوان مثال در یک منطقه، زهدگرایی و تزکیه نفس غلبه دارد و در منطقه دیگر نوعی آسودگی خیال و در دیگری شور و اشتیاق نسبت به مشارکت در مسایل سیاسی روز به چشم می‌خورد، به هرحال شیوه شکل‌گیری این جنبش‌ها باهم متفاوت است.

انسانهایی که از درد جامعه رنج می‌کشند از بسیاری جهات با این مسائل آشنا هستند و به یک شیوه تربیتی موزون و کامل دست یافته‌اند که کاستی‌ها را برشمرده و نشانه‌های آن در پرورش مفاهیم زیر معین شده است:

علاقه شدید به برپایی نماز و تثبیت عقیده، پایبندی به آداب برادری، احساس شادی از بخشیدن و تحمل سختی‌های روزانه، اشتیاق به جهاد و شهادت بدون هیچ ترس و واهمه‌ای، پیروی کامل از دستورات الهی و اجرای بی‌چون و چرای آنها، کاستن از میل دنیوی و کم کردن تعلقات، در انتظار مرگ بودن و فراموش کردن آرزوهای دنیوی، عشق به پروردگار بلندمرتبه همراه با امیدی که نوعی ترس بر آن حاکم است، دوری گزیدن از کافران و منافقان، صبر در سختی‌ها؛ بدون شک هرکس در این مفاهیم بیاندیشد او تنها کسی است که می‌توان در پایه ریزی مستحکم حرمت اسلامی بر او تکیه نمود. و این فصل‌ها که به بیان برخی از این مفاهیم و یادآوری آنها اختصاص پیدا کرده است مشتمل بر موعظه‌هایی است که دلها را صفا و پاکی بخشیده و روح را برای پیداکردن راه درست یاری کرده و با آن مأنوس می‌شود.

مسیر حرکت‌های زندگی با محور نفس مردّد و شک‌کننده انسان پیوند ناگسستنی دارد، اگر نفس انسان اصلاح شود، چون سایبانی دائمی است که امنیت را برای صاحبش به ارمغان می‌آورد و به اندازه صالح بودنش دیگران را نیز از سایه خود بهره‌مند می‌سازد، از طرف دیگر اگر نفس انسان فاسد باشد برای صاحبش اضطراب و نگرانی و دوزخی از تشویش به بار می‌آورد.

پس این کتاب در جهت آگاه‌کردن انسانها نسبت به جمال و زیبایی «نفس مؤمن» و تشویق بر حرکت وگام نهادن در مسیر آن تألیف شده است.

توصیف شاعر تونسی، احمد مختار وزیر، از نفس پاک مرا بسیار شگفت‌زده کرده، او نفس انسان را مانند پروانه‌ای می‌داند، براستی او به درک حقیقت کامل بسیار نزدیک شده است، بدین‌گونه که فطرتش او را به طرف حقیقت راه می‌برد اما او آن را کاملاً درک نکرده و به آن دست نیافته است و نیز توانایی توصیف «نفس مؤمن» به چیزی رساتر و شیواتر از گفتار دیگران را نداشته است. با این اوصاف نفس او را اسیر خود کرده است؛ چرا که آن نفس در حالت سکوت بیانگرتر از حالتی است که سخن بگوید. آری! سیمای ایمانی، آرامش خاطر،

فکر و اندیشه‌ای آرامش‌بخش همراه با اندک گویی و دوری از بیهوده‌گویی را به بار می‌آورد. درحالی که هاله‌ای از هیبت و شکوه و زیبایی آشکارا آن را احاطه کرده است. و اگر درنگ کردنش طولانی شود، آن آمادگی اولیه در آغاز دعوت او را به شتاب وامی‌دارد. و این درنگ‌کردنها سنّتی از سنّت‌های زندگی هستند که برای افراد بشر مقدر شده است، جز اینکه این درنگ کردن از دیدگاه مؤمن هرگز سستی و غفلت محسوب نمی‌شود بلکه این یک مقطع زمانی مشخص را دربرمی‌گیرد سپس انگیزه‌های درونی که برگرفته از اندوخته‌های ذاتی و دانش و حکمت قابل اعتماد است آن را برطرف خواهد کرد.

اما شیطان و دیگر موانع بازدارنده بر سر راه این شروع و آغاز ایمانی ظاهرشده و در مقابل آن سنگ‌اندازی کرده و بازدارنده‌های قوی را به شکل‌های مزیّن و آراسته در مقابل او قرار می‌دهند تا بر نفس‌های سرگردان چیره گردد، اما «نفس المُلهَمة» نفسی که خداوند ایمان را به او الهام کرده است حقایقی را در آن سوی پرده می‌بیند که تکبر پنهان و حسادت وسوسه‌کننده، جاه و مقام از دست رفته و زیاده‌خواهی مال دنیا را برای او روشن و آشکار می‌نماید. و این همان درخشش پروانه به دور تصویر خویش در سطح دریاچه است یا اینکه آن تجربه نفس مؤمنه است.

لِكَم رأتْ خيالَها، ماجَ به المُنبَثِقُ — كأنَّهُ النَّجْمُ يرفُّ، والمياهُ الأفقُ
فحوَّمَتْ، ترنُو، تودُّ لَو بهِ تَعْتَلِقُ — و أوشكتْ، لَولَمْ تُفِقْ، يَقضِي عليها الغرقُ
لكنَّها مؤمنةٌ، هيهاتَ، لا تستَحْمِقُ — بين الضَّلالِ والهُدَى: يَبْدُولَها المُفتَرَقُ

«مدتهای طولانی رؤیای او را می‌دید و این رویا او را به جوشش و تجلّی وادار می‌کرد، گویی آن پروانه ستاره‌ای است که می‌درخشد و آب دریا افق آن است، پس آن پروانه بر سر آب دور می‌زند و می‌نگرد، آرزو می‌کند با آن در می‌آمیخت، و نزدیک است ـ اگر به خود نیاید و هوشیار نگردد ـ غرق شود، امّا نفس مؤمنه بعید است که نادانی کند، و درمیان گمراهی و هدایت همیشه برای او تشخیص راه درست، آشکار است.»

آری تشخیص راه درست آشکار است و هر آینه نزدیک شدن به یک چیز، تصویر آن را آشکار و آشکارتر می‌کند و برای ما روشن می‌سازد آنچه راکه نفس انسان از دور درخشان می‌بیند، جنبش امواج و سرابی بیش نیست. امّا با وجـود نزدیک‌شدن این موج بلندی که هر لحـظه انسـان را غـافلگیر مـی‌سازد چگـونه می‌توان از تلاطم آن نجات پیدا کرد؟ حال آنکه اگر انسان غرق هم نشود آنقدر خیس می‌شود که از سنگینی قادر به حرکت نخواهد بود. باتوجه به آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که موعظه کردن واجب، و احتیاط و بـازداشـتن نـفس در گفتاری چون کلمات این کتاب «رقائق» شایسته و لازم است، تا نفس مؤمنه کـه ایمان آورده با اندکی نزدیک‌شدن به امواج در آن سقوط نکند، زیرا مایه نجات و زندگی او در این است که روحش را همیشه در بلندی‌ها و به دور از قطرات امواج نگه دارد.

این قطعه شعر زیبایی بود که شاعر آن را به دعوتگران مـبتدی هـدیه کـرده است امّا در واقع برای دعوتگران باتجربه نیز پر از حکمت و آگاهی است. و این در اصطلاح حکمت اسلامی چیز عجیبی نیست، زیرا آن حقیقتی پایدار است،که مرحله پیشرفته آن بعد از طی مراحل سادگی و عقب‌ماندگی به ظـهور نـرسیده است، بلکه از همان ابتدا مانند پایانش و نیز درمیان راه حرکتی درست و صحیح بوده است، و حتی می‌توان گفت از آغاز زندگی بشریت نیز این چنین بوده است، وحی توحید به آدم علیه‌السلام در آغاز زندگی بشری به‌عنوان یک پیامبر و نیز الهام تقوا به هابیل که باعث امتناع از کشتن برادرش شد، دلیل محکمی بر این مدّعا خواهد بود.

پس نورافشانی قلب و پاکی احساس را در این سمبل‌هایی که شاعر به‌کار برده بنگر که چگونه از طبیعت نفوس پاک پرده برمی‌دارد و در مقابل، پرده‌ای که بر روی قلب شاعر مُلحد سایه افکنده و به حیوانیت فرامی‌خواند بنگر!

انّـما الـعَيْشُ فـي بـهيمةِ اللَّـذَّةِ	لاَمَــــا يَـــقُولُهُ الفَـــلْسَفِى
حُكْمُ كَأسِ المَـنونِ أَنْ يَـتَسَاوى	فِـى حِسَـاهَا الغَـبِيُّ والاَلْـمَعِيّ
و يَـصبرُ الغَـبِىّ تَـحتَ ثَـرَى الأر	ضَ كَمَا صـار تَـحتَها اللَّـوَزعى
فَسَـــلِ الارضَ عَـــنهُما إنْ ازا	ل الشَکَّ و الشُّبهَهَ السُّؤالُ الخَـفِىّ

«زندگی تنها در لذت‌های حیوانی است نه آنچه فیلسوف می‌گوید.»

حکم جام مرگ چنین است که در سرکشیدن آن نادان و تیزهوش برابرند.

نادان نیز زیر خاک خواهد رفت همچنان که دانا و هوشمند نیز به زیر آن رفته است. پس در این باره از زمین سؤال کن، شاید این سؤال نهانی شک و شبهه را برطرف کند.

از این اشعار به روشنی برمی‌آید که این انسان کافر، اشاره کرده است که حق همان سخن فلسفی است نه سخن واعظ مسلمان، تا به‌گمان خود از اتهام برگشت یا ارتداد از دین بگریزد.

ابوحیّان توحیدی می‌گوید: ابوسلیمان محمّدبن طاهر سجستانی این ابیات را شنیده و درباره آنها گفته است: این اسلوب فاسدکننده جوانان ساده‌لوح است یعنی کسانی که آگاهی کافی در این مسائل ندارند و با تلقین دوستان و هم‌نشینان ناباب و مطیع احساسات بیگانه و خوگرفتن به عادات فاسد می‌شوند. و هر آیینه گوینده این نوع گفتار، دشمن دین بوده و پوشش حیاء را پاره کرده است، آشکارا در روی زمین فساد می‌کند و مردم را از دستیابی به حکمت الهی ممانعت می‌کند و این‌گونه در دلهای ضعیف و عقلهای سبک انسانها جرقه شک و شبهه برمی‌افروزد. امّا ای انسان بیچاره، آیا درست است که انسانهای صالح و تبهکار، دانشمند و نادان که جان سپرده‌اند، در آخرت باهم برابر باشند؟

مگر قومی که با همدیگر از شهری به شهر دیگر مسافرت می‌کنند برابر نیستند، اما زمانی که به مقصد می‌رسند هرکس در سر منزلی که برایش فراهم شده فرود می‌آید و هرکدام به شیوه‌ای متفاوت از دیگر دوستانش پذیرایی می‌شود. مگر نه این است زمانی که قومی به خانه‌ای وارد می‌شوند، هرکدام به

گوشه‌ای می‌رود، که هریک از آنها با گفتاری ویژه به او خوش آمد گفته می‌شود؟ سپس به او بگو! از زمین درباره این دو گروه سؤال کن!

ما از زمین سؤال کردیم و آن نیز پاسخ داد: کـه آن (زمـین) فـقط جسـدها و پیکرهای آنها را در خود جای داده نه کفر و ایمان، نسب و حَسَب (خویشاوندی) و نه یقین و شک، نه زهد و تسبیح، نه معرفت و توحید، نه نیکی و شر و نه ستم و عدالت آنان را در درون خود جای نداده است. این دو قطعه شعرو مانند اینها و نیز شرح و تعلیق آن به روشنی برخی از جوانب درگیری و نـبرد مـیان ایـمان و صورتهای گوناگون گمراهی به روشنی قابل رؤیت است، البته در کتابهای چون «رقائق» هم اطمینان و روشنگری و یقین وجود دارد.

تسبیحی که حکومت را استحکام می‌بخشد

هر دعوتی که بخواهد به سوی پروردگار اعتدال و انسجام داشته باشد لازم است که از در استقامت وارد شود و در استقامت محراب مساجد است.

پس لازم است دعوت اسلامی همیشه کار خود را از مسجد آغاز کند، تا عقیده‌ها را اصلاح و به دعوتگرانش آداب تعامل اسلامی را بیاموزد و بدین وسیله همه معیارهای مقایسه‌ای دیگر از جمله نوشتار عالی، بلاغت گفتار و درخشش و زرق و برق مدارک دانشگاهی خودبه‌خود ارزش خود را از دست خواهد داد و براستی که همه نیکی‌ها و خوبی‌ها در رفت و آمد به مساجد است و مسجد بهترین توشه برای حرکت است.

حسن ابن علی ابن ابی‌طالب علیهما السلام، توشه را در رفت و آمد به مساجد برشمرده و فرمودند: کسی که به طور مداوم به مسجد رفت و آمد داشته باشد از هشت خصلت برخوردار می‌شود:

نشانه‌ای محکم، برادری سودمند و مفید، علم و دانشی کمیاب، رحمت موردانتظار و نیز گفتاری که او را به سوی هدایت راهنمایی می‌کند یا او را از هلاکت بازمی‌دارد نیز باعث می‌شود که به خاطر شرم و حیا یا ترس از پروردگار از گناهان دست بردارد.[1]

---

۱. عیون الاخبار، ابن قتیبه دینوری، ج ۳، ص ۳.

در حقیقت مسجد جایگاه اندیشه‌ای واحد و یکپارچه و اصلاح‌کننده اموری است که جامعه را از راه راست منحرف می‌کند. مسجد الهام‌بخش تفکری واحد برای انسانها است، پس می‌توان گفت آن حلال همه مشکلات است. همانند نهری که زمین را می‌شکافد سپس در کناره هایش متوقف شده و پیشروی نمی‌کند، مسجد نیز بنایی است که زمین با معانی و مفاهیم خاکی‌اش در پشت دیوارهای آن متوقف شده و نمی‌تواند بدان داخل شود.[1]

مسجد از نظر ساختمان و مکان تفاوتی با دیگر مکانها و بناها ندارد جز اینکه آن اصلاح‌کنندهٔ جهان پرجنب و جوش پیرامون خود است، زیرا در زندگی اسباب انحرافات، اعمال باطل، رقابت، دشمنی و نیرنگ وجود دارد و البته مسجد آثار همه موارد مذکور را از بین می‌برد، زیرا مردم هر روز چندین بار با قلبی پاک و سالم در مسجد دور هم جمع می‌شوند، با پاکی وضو که سراپای وجود انسان را فرامی‌گیرد چیز دیگری در انسانیت انسان رخنه نخواهد کرد، گویی که انسان آثار ناپاکی دنیا را قبل از داخل شدن به مسجد از اعضای بدنش می‌شوید و کالبدش را از آنها پاک می‌گرداند.[2]

همانا انسانهایی که از نعمت مساجد، که به آنان بخشیده شده متأثر گشته به موفقیت‌هایی نایل شده و شیفته آن نعمت‌ها شده‌اند، آنان برای بدست آوردن نعمت‌ها چنان کمر همّت بسته‌اند که زبان صدق شاعر را در توصیف ایشان گویا نموده است:

یمشون نحو بیوت الله اذسمعوا	(الله اکبرُ) فی شوقٍ و فی جَذَلِ
أَرواحُهُم خُشَّعَتْ للهِ فـي أَدَبٍ	قلوبُهُم مِنْ جَلالِ اللهِ فی وَجَـلِ
نَجواهُـم: رَبَّـنا جـئناکَ طـائعةً	نفوسُنَا و عَـصَیْنَا خَـادِعَ الأَمـلِ
إِذا سَجَی اللیلُ قامُوه و أَعـینُهُم	مِنْ خَشیةِ اللهِ مثلَ الجائدِ الهَطَلِ
هُـمُ الرِّجـالُ فـلا یُـلهیهِمْ لَـعَبٌ	عَنِ الصَّلاةِ، و لا أُکْذُوبَةِ الکَسَلِ

۱. رافعی، وحی القلم، ج ۱۰، ص ۳۵۸ و ۳۵۷. ۲. پیشین.

ـ هنگامی که صدای «الله اکبر» را می‌شنوند با شور و شوق به طرف خانه خدا می‌روند.

ـ روح‌شان از روی ادب برای خداوند خاشع، و دلهایشان از عظمت خداوند در ترس وحشت است.

ـ نجوای ایشان این است که: خدایا ما با روح‌های مطیع و فرمانبردار به درگاهت آمده‌ایم و از اطاعت آرزوهای فریبنده سرباز زده‌ایم.

ـ آنگاه که تاریکی شب همه جا را فراگرفته برای نماز برخواسته درحالی که چشمانشان از ترس خداوند همچون ابری پرباران اشک می‌ریزد.

ـ آنان مردان حقیقی هستند که بازیچه‌های دنیوی و دروغ و تنبلی آنان را از نماز و یاد خدا به خود مشغول نمی‌سازد.

پیوسته امامان و رهبران موفق، در سفارش به این مسأله اصرار داشته‌اند، از جمله عبدالله بن مبارک که می‌گوید:

إِغْتَنِمْ رَكْعَتَينِ زُلْفَیٰ إِلَـی الله	ـهِ اذا كُنْتَ فارغاً مُستَرِيحاً
و إذا هَـمَمْتَ بـالنُّطْقِ بـالبا	طل فاجْعَلْ مَكانَهُ تَسْبيحاً[1]

«هرگاه آسوده خاطر و راحت بودی برپاداشتن دو رکعت نماز را جهت قرب به پروردگار غنیمت شمار.

هرگاه خواستی سخن باطل بگویی، تسبیح خداوند را جایگزین آن ساز.»

و امام حسن البنا هم اینگونه ما را سفارش می‌کند: ای برادر! توهر روز با سه لحظه مواجه هستی؛ لحظه‌ای در بامداد، لحظه‌ای در غروب و لحظه‌ای در سحرگاه، که در همه آنها می‌توانی روح پاکت را به فرشتگان پیوند داده و به نیکی و اعمال خیر دنیوی و اخروی دست‌یابی، و تو روز و شب را داری که در آنها می‌توانی دست و دل و روح خویش را از باران سرشار رحمَت پروردگار که بر بندگان می‌بارد آکنده نمایی و نیز تو از فصلها و روزهای مخصوص عبادات و شب‌هایی که کتاب آسمانی و فرستاده بزرگ پروردگار ﷺ تو را در آن به قرب الهی رهنمون کرده است بهره‌مند هستی پس آرزومند و مشتاق باش که در آن اوقات از یادکنندگان خدا باشی نه کسانی که از یاد او غافلند، نیز از عمل‌کنندگان

۱. طبقات الشافعيّه، سبکی، ج ۱، ص ۲۸۶.

به دستورات الهی باش نه از کسانی که سست اراده هستند، زمان را غنیمت شمار، زیرا وقت چون شمشیر است، و از اهمال و پشت سر انداختن امور بپرهیز که زیانبارترین چیزهاست.[۱]

و نیز افرادی مانند بدیع الزمان سعید نورسی شما را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

«ای انسان تو از نقص و کاستی و فقر و ناتوانی و نیازمندی به وجود آمده‌ای تا با کاستی خویش به سراپرده‌های کمال پروردگار و با معیار فقر خود به مراتب بی‌نیازی و رحمت او، و با معیار ناتوانی‌ات به قدرت و عظمت او و با نیازهای متنوع و فراوانت به انواع نعمت‌ها و احسان پروردگارت بنگری. و بدان که هدف از آفرینش تو تنها بندگی نسبت به پروردگار است، و بندگی این است که در درگاه رحمت پروردگارت کاستی‌ات را با «استغفرالله» و «سبحان‌الله» و نیازمندی‌ات را با «حسبناالله» و «الحمدلله» و دعا، و ناتوانی‌ات را با «لا حَولَ و لا قوّةَ الّا بالله» و با «الله اکبر» و طلب یاری از خدا اعلان کنی، پس اینگونه با مراتب بندگی خویش جمال ربانیت پروردگارت را آشکار می‌کنی.»[۲]

یا مانند امام مودودی (رحمة‌الله) هنگامی که از بعثت پیامبران (علیهم السلام) برای تحقق هدف بندگی در روی زمین می‌گوید:

اندکی در مأموریت پیامبرﷺ بنگرید، ایشان ترجیح دادند پیشروی گام به گام و مرتب برای رسیدن به این هدف داشته باشند، بنابراین قبل از هر چیز اقدام به دعوت مردم به سوی ایمان نمودند و پایه‌های آن را در دلهایشان گسترانیدند سپس آموزش و تربیت آن را براساس مقتضیات، اندک‌اندک و با اطاعت عملی (اسلام) و پاکی اخلاق (تقوا) و عشق به خداوند و دوستی با او (احسان) در دل کسانی که ایمان آورده‌اند به وجود آوردند، سپس با تلاش منظم و مداوم این مؤمنان مخلص برای نابودکردن نظام فاسد و تبدیل آن به نظامی صالح اقدام

۱. مجلّه «الدعوة» سال اول، شماره ۸، ۱۹۵۱ م.
۲. مثنوی العربی، بدیع الزمان نورسی، ص ۲۸۳.

نموده که پایه‌های آن بر اصول اخلاقی و شهروندی برگرفته از قانون الهی نازل شده، باشد، بعدها این افرادی که با دل و جان ایمان آورده و دعوت الهی را لبّیک گفتند به مسلمانان باتقوا و نیکوکار به معنای حقیقی کلمه مبدل گشتند آنان به اعمالی پرداختند که شایسته بندگان مخلص و باوفای الهی است. و بعد از همه این مراحل پیامبرﷺ شروع به راهنمایی آنان نمود تا زندگی این انسانهای نیکوکار را به آداب و عادات پاک چه از نظر لباس و خوراک و چه از نظر زندگی و آداب معاشرت و... مزین نماید. گویی چون طلایی است که گداخته شده و ناخالصی و تفاله آن گرفته شده سپس از آن سکه ضرب کرده‌اند، پیامبرﷺ نیز در ابتدا جنگجویان را تربیت و سپس لباس جنگ بر تن آنان کرد. و این همان پیشروی تدریجی است که مقبول خداوند بود و هرکسی در قرآن و حدیث نبوی بیاندیشد این مسأله برای او کاملاً آشکار می‌شود.[1]

«پیامبرﷺ را لبّیک بگو»

پیامبرﷺ فرمودند:

(من تطهَّرَ في بَيْتِهِ، ثُمَّ مَشىٰ إلىٰ بَيْتٍ مِنْ بيوت الله لِيَقضِيَ فريضَةً مِن فرائـضِ الله، كانت خطوتاهُ إحْداهُما تَحُطُّ خَطيئَةً و الأُخرىٰ تَرْفَعُ دَرَجَةً)[2]

«هرکسی که در منزلش وضو بگیرد و سپس به سوی یکی از خانه‌های الهی گام برداشته تا یکی از واجبات الهی را انجام دهد یکی از گامهای او خطایی از او می‌زداید و گام دیگر مقام او را درجه‌ای بالا می‌برد.»

و باز در این رابطه می‌فرماید: (مَن غَدا إلىٰ المسجِدِ ورَاحَ أعَدَّ اللهُ له نزلَهُ مِنْ الجَنَّةِ كَلَّما غدَا أوْ رَاحَ)[3] «کسی که در بامداد و شامگاه به مسجد می‌رود خداوند منزلش را بامداد و شامگاه در بهشت برای او مهیا می‌کند.»

۱. پایه‌های اخلاقی حرکت اسلامی / ص ۷۲ ۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۳۱.
۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۹.

و باز می‌فرماید: (أَعْظَمُ النّاسِ أجْراً فِي الصَّلاةِ أبْعَدُهُمْ فأبعَدُهُمْ مَمْشىً، والَّذى يَنْتَظِرُالصَّلاةَ حتّىٰ يُصَلِّيها مع الأَمَامِ، اَعْظَمُ أجراً مِن الَّذي يُصَلّى ثُمَّ يَنَامُ)[1]

«بیشترین پاداش نماز نصیب کسی می‌شود که فاصله‌اش از مسجد دورتر است و نیز کسی که منتظر می‌ماند تا نماز را همراه امام به صورت جماعت برگزار کند، از کسی که نماز خوانده و می‌خوابد اجر و پاداش بیشتری دریافت می‌کند.»

از جریر ﷺ روایت شده که گفته است (بَايَعْتُ رسول اللهِ ﷺ على إقامِ الصَّلاةِ)[2] «با پیامبر خدا بر برپایی نماز بیعت کردم.»

ابن‌مسعود از رسول خدا ﷺ سؤال کرده، کدام عمل نزد خداوند محبوب‌تر است؟ فرمود: (الصلاة علىٰ وَقتِهَا) «نمازی که سر وقت خوانده شود»[3] و در جای دیگر فرمودند:

(ما مَن اَمْرِیءٍ مسلمٍ تحضُرُه صلاةٌ مکتوبةٌ فیحسن وضوءها و خشوعها و رکوعَها الّا كانتْ كفّارةً لِما قبلِهَا منَ الذُّنُوبِ ما لَمْ يأْتِ كبيرةً و كذلک الدّهرُ كلُّهُ)[4]

هر مسلمانی که زمان برپایی نماز واجب فرارسد و او به نیکویی وضو گرفته و به خشوع و رکوع در مقابل پروردگار بپردازد این نماز کفاره همه گناهان قبل او - غیر از گناهان کبیره - است و در تمام روزگار به همین شکل است. آخرین لبخند پیامبر ﷺ در هنگام نماز بوده آنگاه که در روز دوشنبه پرده اتاقک خود را کنار زد و ابوبکر صدیق ﷺ را دید که در جلوی صف نمازگزاران به امامت ایستاده است.

پیامبر ﷺ بر اقامه نماز صبح و نماز عشا بسیار تشویق می‌کرد و می‌فرمودند: (مَنْ صَلىٰ البردَينَ دَخَلَ الجَنَّةَ) «کسی که نماز صبح و عشا را برپا دارد داخل بهشت می‌شود»[5] و نیز ایشان در حالی که ماه شب چهارده را نگاه می‌کرد فرمودند:

(انّكُم سَتَرون ربَّكُم كما تَرَونَ هٰذَا القمرَ لا تُضامُونَ في رُؤيَتِهِ، فَإنْ استَطَعتُم أنْ لا تَغلبُوا علىٰ صلاةٍ قبلَ طلوعِ الشَّمسِ و قبلَ غُروبِهَا فأفْعَلُوا)[6] «شما روز قیامت همانطور که

---

۱. پیشین
۲. پیشین
۳. پیشین.
۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴۲.
۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۷.
۶. پیشین.

این ماه را می‌بینید پروردگارتان را خواهید دید بدون اینکه دچار رنج و زحمتی شوید پس اگر تاکنون نتوانسته‌اید پیوسته نماز را قبل از طلوع و غروب اقامه کنید، از هم‌اکنون این کار را انجام دهید.»

سپس این آیه را قرائت فرمودند: ﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ﴾ (ق: ۳۹) «قبل از طلوع و غروب آفتاب پروردگارت را ستایش کن و تسبیح گوی.»

و نیز پیامبر ﷺ در جای دیگر می‌فرماید: (الّذی تفوتهُ، صلاةُ العَصْرِ کأنّما وُتِرَ أهْلُهُ و مالُهُ)[1] «کسی که نماز عصر را از دست دهد مانند این است که دارایی و خانواده‌اش را به دنبال هم از دست داده باشد.»

و در روایتی دیگر آمده که: (مَن تَرَکَ صلاةَ العَصْرِ فَقَدْحَبِطَ عَمَلُهُ)[2] «هرکس نماز عصر را ترک کند، اعمالش باطل می‌شود.»

پس تو ای دعوتگر درمیان بیم‌دادنی که پیامبر اکرم ﷺ ابطال عمل را در آن دانسته و تشویقی قرارداری که تو را به کاخ‌های بهشتی و دیدن پروردگار ترغیب می‌کند، پس تو دعوت او را اجابت کن، زیرا بهای ارزشمند و خوشایندی است، تو نیز مانند فُضیل بن عیاض نیک گمان باش آنجا که در مقام تحدّی برآمده می‌گوید: (ما حُلیّتِ الجنّةُ لِأُمّةٍ مَا حُلِّيَتْ لِهٰذهِ الامّةِ ثُمَّ لاتَری لَها عَاشقاً) «بهشت این اندازه که برای این امّت آماده و مزیّن گشته برای هیچ امّتی آماده و مزیّن نشده است، امّا کسی را نمی‌بینی که عاشق آن باشد.» عاشقی که بامدادان و شامگاهان برای رسیدن به آن از منزل خویش خارج شود اما تو ای مؤمن بگو: من آن عاشقم. هرگاه در خود احساس سنگینی و سستی کردی، بدان که گفتگوی زیبایی وجود دارد که می‌توانی خودت را با آن مخاطب قرار دهی، پس می‌گویی: فرض کن که یک فرد نظامی یا یک کارگر نانوایی یا یک شکارچی هستی، آیا تو در این صورت، نباید به علّت دستور نظامی یا برای بدست آوردن روزی از یک کارمند یا دانش‌آموز زودتر از خواب بیدار شوی؟ پس بدان خداوند پاک و بی‌آلایش از هرکس برای

---

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۷.
۲. پیشین.

اطاعت شایسته‌تر و نماز صبح نیز بهترین چیز برای رقابت کردن بر ادای آن است. و با این گفتگوی تو با خویشتن «انشاءالله» به سوی اطاعت پروردگار و نماز تشویق می‌شوی و از سستی و انس گرفتن به خواب دوری می‌کنی، و هرگاه گناه و خطایی را مرتکب شدی با نماز و تعظیم کردن در برابر پروردگار آن را جبران کـن. زیـرا داود ﷺ زمانی که آن دو نفر بر سر آن میش‌ها باهم نزاع می‌کردند پیش او آمدند و او سریع درباره آنان قضاوت کرد سپس به خود آمد و اشتباهش را جبران کرد، خداوند این به خود آمدن او را چنین توصیف مـی‌کند: ﴿وَظَـنَّ دَاوُدُ أَنَّـمَا فَـتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ فَغَفَرْنا له ذلک﴾ (ص: ۲۴)

«داود دانست که او را تجربه و امتحان کردیم پس استغفار کرد و به رکوع رفت، و توبه کرد پس از آن درگذشتیم.»[۱]

پس خداوند طلب آمرزش و تعظیم را برای داود به عنوان راه آمرزش قرار داد تا بدین وسیله به دعوت‌گران بیاموزد برای بخشش گناهانشان در مقابل پروردگار به رکوع و سجده بپردازند.

علاقه شدید مسلمانان صدر اسلام به نماز

علمای صالح پیشین صبر و تحمّل را در هر چیز غیر از نماز دوست داشتند. به احنف‌بن قیس گفته شد «تو صبر و بردباری زیادی داری در جواب گفت: مـن احساس می‌کنم فقط در زمان نماز عجله می‌کنم تا وقتی که آن را ادا کنم.»[۲]

حدیث‌شناس مورد اعتماد بشر ابن حسن را، «صَفِّی» مـی‌گفتند زیـرا پـنجاه سال مداوم در مسجد بصره در صف اول نماز گزارد.[۳]

ابراهیم بن میمون مروزی یکـی از حـدیث‌شناسان مـورد اعـتماد و از یـاران عطاءابن ابی‌رباح بود که به طلاکاری و زرگری اشتغال داشت، می‌گویند: او فقیهی فاضل و امرکننده به معروف بود. ابن‌معیّن درباره او می‌گوید هرگاه چکش را بلند

---

۱. سوره ص، آیه ۲۴ و ۲۵.
۲. طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۹۶.
۳. تهذیب التهذیب ج ۱، ص ۱۷۳ و ۴۴۷.

می‌کرد و صدای اذان را می‌شنید دوباره چکش را نمی‌کوبید. (آن را بر زمین گذاشته و اذان را جواب می‌داد)[1] و گویند از کثیربن عبید حمصی درباره خطانکردن او در نماز سؤال کردند، درحالی که مدت شصت سال تمام امام جماعت شهر حمص بود او در جواب گفت: «هرگاه وارد مسجد شده‌ام کسی جز خدا در دلم جای نداشته است.»[2]

سلیمان ابن حمزه قاضی القضاة شام که از نوادگان ابن قدامه صاحب کتاب «المغنی» است گوید: (فقط دوبار نماز واجب را به تنهایی خوانده‌ام وگویی من هرگز آن دو نماز واجب را به جا نیاورده‌ام)[3]. درحالی که ایشان به نود سالگی پا گذاشته بود. و دعوتگر سعادتمند کسی است که در این گفتار بیاندیشد و آن را به‌عنوان الگویی برای خود قرار دهد.

دعوتی که از داود فراگرفته می‌شود

داود ﷺ بامدادان و شامگاهان پروردگار را تسبیح می‌گفت سپس خداوند کوهها را نیز به تسبیح با او مسخر گردانید و فرمود: ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحْنَ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِشْرَاقِ﴾ (ص، ۱۸) «ما مسخر کردیم کوهها را که با او صبح و شام تسبیح کنند.» پس خداوند هدیه بزرگی را به او بخشید، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُۥ﴾[4] «و حکومت او را استحکام بخشیدیم» چه بسا دعوتی وجود دارد که ادعای اسلامی بودن را دارد اما تا زمانی که خداوند را بامدادان و شامگاهان تسبیح نگوید خداوند بقای آنرا استحکام نمی‌بخشد.

همانا توصیه به نماز و عمل نیک است که خداوند با انجام آن بر نیکی‌های انسان می‌افزاید و ما باید آنرا به‌عنوان کلمه‌ای ماندگار درمیان نسلهای مبتدی قرار دهیم، چرا که اگر اینکار را انجام ندهیم ـ خدای ناکرده ـ پیوند دعوت درمیان مردم به طور کلّی از هم گسسته می‌شود.

۱. پیشین، ج ۸، ص ۴۲۴.
۲. پیشین.
۳. ذیل طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۳۶۵.
۴. سوره ص، آیه: ۲۰.

لحظات ارزشمند

سجدهٔ محراب و طلب آمرزش سحرگاهان و اشک‌ریختن هنگام مناجات از ویژگیهای مخصوص مؤمنان است و اگر دنیاگرایان، بهشت را در مال و ثروت، زن و قصرهای آراسته می‌بینند باید بدانند که بهشت مؤمن محراب اوست.[1]

همانا خداوند در ردّ رهبانیت با جائز شمردن بسیاری از چیزهای حلال بر مردم منّت نهاده است امّا انسان مؤمن لذّت و خوشی خاص خود را دارد و هرگاه با صفای دل به سوی پروردگارش روی می‌آورد این لذّت‌های مباح درکنار آن بی ارزش شده و لذا از بیشتر این امور مباح از ترس اینکه این پاکی و صفای دل راکه برای او حاصل شده از بین ببرند دوری می‌کند. مؤمنان درگذشته، این مسأله را در زندگی ساده خود و مؤمنان امروز آن را در زندگی پیچیده شهری تجربه کرده‌اند با این تفاوت که نماز در این شهرنشینی پیچیده بسیار آشکارتر به انسان شادمانی می‌بخشد درحالی که اوضاع روزگار عرصه زندگی را بر انسان تنگ کرده است و انسان خسته و ناامید و نگران است نماز باعث می‌شود چند لحظه‌ای را انسان در آرامش و آسودگی خاطر سپری کند. اگر نظریه انشتین درباره نسبیت زمان درست باشد، یعنی اینکه برخی اوقات انسان در سلامتی به

---

۱. مصراعی از شعر ولید، مجله التربیه الاسلامیه، ج ۷، ص ۶۳۷.

سر می‌برد، این سلامتی در زمان نماز است همانطور که مصطفی صادق الرافعی این مسأله را شرح داده و می‌گوید:

چه حکمت زیبایی است که خداوند نماز را در اوقات متنوعی بر ما واجب کرده است، تا روح انسان همیشه با خداوند ارتباط داشته یا در حال آمادگی برای این ارتباط باشد، باتوجه به این روحیه دینداری، حتی ضعیف‌ترین انسانها از بازداشتن و کنترل نفس خود عاجز و ناتوان نیست، زیرا او بعد از این ارتباط به سوی پروردگار روی می‌آورد، واز اینکه در برابر پروردگارش با خطا و گناهکاری حضور پیدا کند می‌ترسد، از طرف دیگر هرگاه فرد روحش را به سوی این فریضه متمایل سازد، به یاد می‌آورد بعد از آن فریضه نیز، در ساعاتی دیگر فریضه دیگری وجود دارد. پس همیشه در طول عمرش بر این روش است تا نفس خود را پیراسته گردانده و ارتقاء بخشد، و همه این ساعت‌ها در نظر او هرچند هم که طولانی باشد، اندک زمانی بیش نیست.[1]

بنابراین مدت زمان زیستن امری نسبی است. زندگی برای انسان نادان بسیار ترسناک و طولانی است، امّا برای نمازگزار بسیار کوتاه و آسان است، زندگی انسان نادان همیشه ساکن و بدون تحرک است اما زندگی نمازگزار حرکت و تلاشی است که یا بر ثوابش می‌افزاید و یا اینکه گمراهی‌هایش را جبران می‌کند. و تنها واژهٔ «الله اکبر» است که به این رکود پایان داده و باعث جنبش و حرکت در انسان می‌گردد. و با ندای زندگی بخش در اوقات مختلف در کلمه «الله اکبر» فریاد برمی‌آورد که ای مؤمنین: اگر در طول ساعات سپری شده از عبادت موفق نبوده‌اید، پس برای لحظه‌های پیش‌روی تلاش کنید و اگر اشتباهی مرتکب شده‌اید آن را جبران کرده و اشتباه و خطاهای هر ساعت گذشته را با عبادت ساعتی دیگر از خود بزدایید.[2]

بارزترین جنبشی که تکبیر آن را به وجود می‌آورد جنبش تفاوت و جدایی میان اولیاء رحمن و اولیاء شیطان است.

---

۱. وحی القلم، ج ۱، ص ۳۵۹ تا ۳۶۴.
۲. پیشین.

پس هرگاه می‌گویی: ﴿إهدنا الصـراط المسـتقیم، صـراط الّـذین انـعَمتَ عَـلَیْهِم، غیرالمغضوب علیهم، و لا الضّالین﴾ در هر رکعتی وجود یکی از گروه‌های سه‌گانه مذکور در آیات فوق را احساس می‌کنی، و هر رکعت را به ذکر کسانی اختصاص می‌دهی که در یک زمان یا یک شهر زیسته‌اند، بدین وسیله در نمازهای روزانه در همه سرزمین‌های اسلامی به گردش پرداخته و تمام تاریخ اسـلام را پـیش روی خود به نمایش درمی‌آوری. بنابراین در رکعتی پیامبر ﷺ و اصحابش ﷺ را به یاد می‌آوری که مصداق کسانی هستند که خداوند به آنان نعمت ارزانی داشـته است و نیز مسیلمة و ابوجهل را به یاد می‌آوری که مصداق کسـانی هسـتند کـه خداوند بر آنها خشم گرفته (المغضوب علیهم) و گمراه گشته‌اند.

و در رکعتی دیگر هود و صالح ﷺ را به یاد مـی‌آوری کـه خـداونـد نـعمت هدایت را به ایشان ارزانی داشت، و نیز قومهای عاد و ثمود را که هلاک شدند، در رکعتی دیگر حسن بصری و ابن سیرین و ابن المسیّب را بـه یـاد مـی‌آوری کـه مصداق «أنعمتَ عَلَیْهِم» می‌باشند، و نیز اهل ردّه را و ابن صفوان و جعدبن درهم را که از انسانهای گمراه و درمانده‌اند. و در رکعتی دیگر امـام احـمدبن حـنبل و پیروان پیروزمندش از محدثین را و نیز از میان ظالمان بشر مریسی و ابن‌داود را به یاد می‌آوری و در دیگر رکعات ابن‌تیمیه و ابن قیّم و ابن‌جوزی از صـلحاء و از گمراهان صاحبان تفکر وحدت وجود و مبتدعین و بدعتگر و فریبکار را به یاد می‌آوری. و در رکعتی دیگر امام حسن البنا و عوده و سید و پـایداریشـان را در مقابل سرکشان و ستمگران به یاد می‌آوری و بدین صورت در نـمازت انـدیشه می‌کنی و تنها هدف انسان از برپایی نماز اندیشه‌کردن در آن است. و این‌گونه با نسلهای مؤمن پیشین تجدید پیمان‌کرده و از انسانهای فاسد کناره می‌گیری، و این همان حرکت ایمان است، در حقیقت ایمان راستین آن است که از تو پیمان ولایت بگیرد و ترا بر جدایی حق از باطل کمک نموده و سپس رها سازد.

مردان مدرسه شب

باید دانست که یادآوری مطلب تنها در سکوت و آرامش میسر است و در این آرامش است که مدرسه شب شکل می‌گیرد. و خداوند بلندمرتبه مؤمنان را به سوی روش کسانی تشویق نموده است که: ﴿کَانُوا قَلِیلاً مِنَ اَللَّیْلِ مَا یَهْجَعُونَ و بالأسحارِهُم مستغفرونَ﴾ (ذاریات، ۱۷ و ۱۸) «اندکی از شب را می‌خوابیدند و بامدادان طلب آمرزش می‌کردند.»

در صدر اسلام هرگاه نیمه شب نزدیک می‌شد صدای ندای مؤذنان برمی‌خواست که:

یا رجالَ اللّیلِ جَدُّوا　　رُبَّ صوتٍ لا یُرَدّ
ما یَقومُ اللّیلَ إلّا　　مَنْ لَهُ عَزْمٌ و جِدٌّ

«ای مردان شب بپا خیزید و تلاش کنید چه بسا صدایی که بی‌پاسخ نمی‌ماند،
تنها کسی شب به پا می‌خیزد که دارای اراده و جدّیت باشد.»

و براستی شب مدرسه‌ای است که تنها مردانش می‌توانند در آن شعله‌های حماسه خود را برافروخته و نور ایمان را در کرانه‌های این دنیا که تاریکی و ظلمت آن را فراگرفته، بگسترانند. و این یکی از آموخته‌های اقبال است که آن را به اختصار چنین بیان می‌دارد:

نائحٌ واللّیلُ ساجٍ سادِلٌ　　یَهْجَعُ النَّاسُ و دَمعِي هاطِلُ
تَضطَلِي رُوحِي بِحُزْنٍ و ألَم　　وِرْدَ «یا قَیّومُ» أنْسِي فِي الظُّلَمِ
أنَا کالشَّمعِ دُموعِي غُسْلِي　　فِي ظَلامِ اللَّیلِ أُذْکِي شُعَلِي
مَحفِلُ النَّاسِ بنوري یَشْرُق　　أَنْشُرُ النُّورَ و نَفْسِي أحْرُقُ[1]

- ناله می‌کنم و درحالی که شب آرام و تاریک است، مردم در بستر آرام گرفته‌اند درحالی که اشک من جاری است.
- روح من با اندوه و درد برافروخته است و ذکر «یا قیّوم» مونس من در تاریکی‌هاست.
- من چون شمعی هستم که اشکهایم گناه مرا می‌شویند و در تاریکی شب شعله‌هایم برافروخته می‌شود.
- مجلس مردم از نور من روشنی می‌گیرد، نور می‌گسترانم و خود می‌سوزم.

---

۱. دیوان اسرار و رموز/ ص ۷۹.

هـر آیینه دعـوت اسـلامی امـروز نـیز زمـانی اوج مـی‌گیرد کـه دعـوتگران شعله‌هایشان را در شب برافرزوند و تا زمانی که آنان زبان به «یا قیّوم» نگشایند، شعله‌هایشان تاریکی جاهلیت قرن بیستم را نابود نخواهد ساخت. البته این سخن را برای اولین بار ما نگفته‌ایم بلکه این سفارش امام بنّا برای دعوتگران است آنجا که می‌گوید: لحظاتِ شب بسیار ارزشمندند، آن را با غفلت بی ارزش نکنید.[1]

آیا ما از تکرار سنّت نسل اول بازمانده‌ایم یا اینکه سهل‌انگاری و سستی ما را فریفته است؟! همانا سخن پروردگار تغییرناپذیر است و این ما هستیم که لحظات ارزشمند را با غـفلت از دست مـی‌دهیم پس خسـارت و زیـان سـنگین است و خداوند گشایشی در کار ما بوجود نمی‌آورد.

همانا راز پیروزی و پیشرفت، در انتشار نامه‌ها و اعلامیه‌ها نیست، بلکه زمانی دعوت پیروز می‌شود که ما بازگشت خالصانه به سنّت پیشینیان داشته بـاشیم و هرگاه دلها با توبه پیراسته شد، و گوشهای شنوا این سخنان را شنید آنگـاه ایـن گرداب کنونی که درنتیجه غفلت پی در پی بـه وجـود آمـده است نـیز بـرطرف خواهد شد. و این یکی از شرطهای اجتناب‌ناپذیر است، گویی ما پیروزی را گم کرده‌ایم، چرا که از فراسوی پرده‌ها فریاد برآورده و با دلیل و برهان و با صدای بلند می‌گوییم که بر خداوند واجب است که ما را پیروز گرداند، حـال آنکـه مـا پیروزی را به بهای اندکی فروخته‌ایم و بدون اینکه زمزمه سحرگاهی یا اشکی‌ریزان در راه خدا داشته باشیم انتظار داریم زود به حق و حقوق خود برسیم.

همانا پیروزی هدیهٔ ارزشمندی است که خداوند آن را مایه چشـم‌روشنی و شادی مردان برگزیده از مدرسه شب در این دنیا قرار داده است و در آخرت از اجر و پاداش آنها کاسته نمی‌شود و اجرت آنان داده می‌شود. و همانطور که ولید می‌گوید یادگیری اخلاص، رسواکردن آرزوهای غیرواقعی و دروغین دنیا یکی از آشکـارترین هـدایای مـدرسه شب است، و ایـن چـیزی است کـه اسـتقرار و

---

۱. مجله الدّعوة / شماره ۶۳.

جایگیری آن در دلها از سوی تربیت ما مورد تأکید قرار گرفته است و به راستی حقیقت همان است که ولید گفته است:

یا لَیلُ قیامُکَ مَدرسةٌ	فیهَا القُرآنُ یُدرِسُنی
مَعَنی الأخلاصِ فَألْزَمَهُ	نَهجاً بالجنَّةِ یُجلِسنی
و یُبْصِرُني کَیفَ الدُّنیا	بالأَمَلِ الکَاذبِ تُغمِسُني
مثلُ الحَرباءِ تَلونُها	بالأثم تُحاوِلُ تَطمِسَني
فَأُباعِدُهَآ و أُعَانِدُها	و أُرَاقِبُها تَتهَجَّسُني
فأشدُّ القلبَ بِخَالِقِهِ	والذِّکرُالدَّائمُ یَحْرُسُنی[1]

- ای شب برپاخواستن در تو (برای عبادت) مدرسه‌ای است که در آن قرآن به من می‌آموزد.
- معنی اخلاص را، و به دنبال آن راه روشنی را در بهشت برای من به ارمغان می‌آورد.
- و به من می‌نمایاند که چگونه دنیا مرا در آرزوهای دروغین غرق می‌کند.
- مانند آفتاب‌پرست که تغییر رنگ می‌دهد دنیا نیز می‌خواهد مرا با ارتکاب گناهان هلاک کند.
- پس، از آن دور شده و با او دشمنی می‌ورزم و مواظب او هستم امّا او می‌خواهد به درون من رخنه کند.
- پس بین قلب و پروردگارش پیوندی محکم ایجاد می‌کنم، و حقیقتاً یاد همیشگی خداوند مرا (از بدی‌ها) حفظ می‌کند.

علاوه بر این هرکس تربیت شده‌ی مدرسه شب باشد، تا آنجایی که خداوند بخواهد در نسل‌های بعد تأثیر می‌گذارد و کسی که از تعلیمات مدرسه شب عقب بماند بی‌روح و سنگدل شده و حتی بینندگان با دیدن او به سنگدلی و قساوت می‌گرایند، دلیل اثبات این مدعا نزد بشربن حارث حافی استَ که آن را مشاهده نموده و شما را به سوی آن راهنمایی می‌کند.

آنجا که می‌گوید: ﴿بِحسبِکَ أنَّ قوماً موتَی تَحیا القُلوبُ بذکرِهِمْ، و أنَّ قوماً أحیاءً تَقْسُواالقُلوبُ بِرُؤیَتِهِمْ﴾ «برای تو بس است که بدانی گروهی از مردم درحالی که مرده‌اند دلها با یادشان زنده می‌شود و گروهی نیز وجود دارند، زنده‌اند، امّا با دیدنشان دلها دچار قساوت می‌شوند.»

---

۱. أغانی المعرکة، ص ۳۸.

چرا چنین است؟ زیرا گروه اول شب زنده‌دارند، گروه دوم در خواب غفلتند گروه اول روز خود را مشغول سعی و تلاش در راه خدایند، گروه دوم روز خود را با پرداختن به شهوات به سر می‌برند.

آیا کبوتر از تو پیشی می‌گیرد؟

و این همان قلب پاک و پیراسته‌ی فقیه زاهد ابوسهل صعلوکی است که این چنین در گفتارش به سرزنش نفس خود پرداخته، می‌گوید:

أَنَامُ عَلَى سهوٍ و تبكي الحَمائِم — و ليسَ لَهَا جرمٌ و مِنّي الجَرائِمُ

كذَّبْتُ لَعَمرُواللهِ لوكنتُ عاقلاً — لما سَبَقَتْني بالبُكاءِ الحَمائمُ[1]

ـ من به خواب غفلت فرو رفته‌ام حال آنکه کبوتران می‌گریند، کبوتران گناهی ندارند این منم که گناهکارم.

ـ به خدا قسم خود را فریفته‌ام و اگر عاقل بودم هرگز کبوتران در گریستن بر من پیشی نمی‌گرفتند.

زیرا گناه فقط با اشک پاک می‌شود و شجاعت را اشک‌های شبانه سیراب می‌کند و تاریخ نیز فقط بدین شیوه مردان خود را به مردم شناسانده است.

ابن‌قیّم نیز در توصیف این مردان بیهوده‌گویی نکرده است آنگاه که می‌گوید: آنان:

يُحيُّونَ لَيْلَهُم بطاعَةِ ربِّهم — بتَلاوةٍ و تضرُّعٍ و سُؤالٍ

و عيونُهُم تَجرى بِفيضُ دموعِهِم — مثلُ انْهمالِ الوابلِ الهَطّالِ

في اللَّيل رُهبانٌ و عِندَ جهادِهم — لِعَدُوِّهِمْ من اَشْجَعِ الأَبطالِ[2]

بوجوههم اَثَرالسجودِ لِرَبِّهِمْ — و بها اَشِّعةُ نورِهِ المتَلَالي

ـ شب خود را با اطاعت پروردگار و تلاوت قرآن و التماس و دعا به درگاه پروردگار زنده نگه می‌دارند.

ـ چشمانشان همچون باران ریزان لبریز از اشک و گریانند.

ـ شبانگاهان چون راهبانی هستند و در هنگام جهاد با دشمنان شجاعترین پهلوانان‌اند.

نشانه سجده برای پروردگارشان و پرتو نور او درچهره‌هایشان پیداست.

---

۱. طبقات الشافعیه سبکی، ج ۳، ص ۱۷۱. ۲. اغاثة اللهفان، ص ۲۵۵.

عبدالوهاب عزام از شب در مورد شگفت‌انگیزترین اسرارش سؤال کرده است، پس شب این‌چنین از حال مؤمنین و گناهکاران پرده برداشته است، اکنون به گفتگوی آن دو گوش فرا ده:

قُلتُ لِلَّيلِ: كَمْ بِصَدْرِكَ سرٌّ أنْبِئْنِي ما أروعَ الاسرارَ؟

قَالَ: ما ضَاءَ فِي ظَلامي سرٌّ كدُموعِ المُنِيبِ فِي الأَسْحَارِ[1]

«به شب گفتم: چقدر اسرار در سینه داری؟ به من بگو! چقدر اسرار زیبا و شگفت است؟

گفت در تاریکی من رازی درخشنده‌تر از اشک توبه کننده در سحرگاهان وجود ندارد.»

آیا ممکن است مؤمنان جواب شب را تصدیق نکنند؛ و یا اهل بلاغت گفته‌های او را درمیان مردم پخش نکرده و آن را برای مردم بازگو نکنند؟

فَازَ مَنْ سَبَّحَ والنَّاسُ هَجُوعٌ يُدفِنُ الرغْبَةَ ما بَيْنَ الضُّلوُعِ

و يَغشيِهِ سكونٌ و خشُوعٌ ذاكِراً للهِ والدمعُ هُموُعٌ

سَوفَ يغدُو ذلكَ الدمعُ شموعٌ لتُضِيءَ الدرَّبَ يَومَ المَحْشَرِ

سجدةلله عندَ السَحَرِ[2]

ـ پیروز است کسی که تسبیح خدا گوید درحالی که مردم در خوابند و آنکه میل و رغبتش را در دل خود دفن کند.

ـ و در حالی که یادکننده خداست و اشک‌هایش ریزان، آرامش و خشوع وجود او را دربر می‌گیرد.

ـ آن اشک‌ها فردای قیامت تبدیل به شمع‌هایی می‌شوند تا روشنگر راه در روزمحشر باشد.

ـ سجده‌ای که سحرگاهان برای خداوند است.

ایشان راه بهشت را برای گناهکاران خطاکار می‌نمایانند و به دلجویی از انسان مسرف می‌پردازند و می‌گویند که:

عُدْ إلَى اللهِ بقلبٍ خاشعٍ و ادْعُهُ ليلاً بِطَرفٍ دَامِعٍ

---

۱. دیوان المثانی ۳۵.

۲. شعر از ولید است، مجلةالتربیة الاسلامیه ۶۳۶/۷.

«با قلبی خاشع و باتقوا به سوی پروردگار برگرد و توبه کن، و شبانگاهان با چشمانی اشک‌بار از او بخواه که ترا با بخشش بی‌کرانش راهنمایی و راهبری می‌کند.»

و یُبَدِّلُ کلَّ تـلکَ السـیئَاتِ   حسناتٍ اجـرُها لَـنْ یُـنْفَدَا

«و همهٔ آن بدی‌ها و گناهان را به نیکی‌هایی تبدیل کند که پاداشی بی‌پایان دارند.»

کـلُّ هـذَاالعَـفْوِ لِـلعبدِ المُـنیبِ   سابغاً مِنْ خَالِقِ الکَوْنِ الرَّحیبِ

لِلذَّی نَابَ الیهِ مِنْ قَریبٍ[1]

«و همه این‌ها برای بنده توبه کننده از جانب پروردگار جهان گسترده شده است. برای کسی که بدون تأخیر توبه می‌کند و بسوی او برمی‌گردد.»

---

۱. شعر از ولید است. اغانی المعرکة، ص ۹۴.

سرآغاز

همه دست اندرکاران کار تربیت اسلامی حرکی بر این باورند که حرکت اسلامی نیاز به بازنگری و بررسی علل و عوامل سقوط و عقب نشینی برخی از دعوتگران دارد، چه بسا دعوتگر سالکی را میان دعوتگران می‌بینی و گمان می‌کنی او ثابت و پابرجاست اما درمیان راه می‌بینی که گمان تو را با شکست مواجه می‌کند، زیرا دچار ترس یا میل به چیزی یا اسیر ندای نفس و هوی و هوس شده، و فریب می‌خورد و این سرگردانی بر او به شکل فخر فروختن و منت گذاشتن بر دعوت اسلامی چیره گشته و سستی در او راه پیدا می‌کند. و چه بسا گاهی اوقات پیداکردن علّت چنین پدیده‌هایی دشوار باشد، امّا خودنگری و پژوهش در فقه تربیتی آثار مربیان تربیتی پیشین، گوشه‌هایی از تفسیر این پدیده را به ما می‌نمایاند، که اگر به دقت در آن اندیشه کنیم، با یاری خداوند باعث تثبیت قلوب گشته و ما را از لغزش باز می‌دارد.

آن صفای آغازین است

امّا شاعر با اشاره‌ای کلّی به تفسیر پدیده‌های اینچنینی اشاره کرده و می‌گوید:

ـ و کُلُّ امرئ ـ واللهُ بالنّاسِ عالِمُ ـ　　لَهُ عادَةٌ قامَتْ عَلَيها شَمائلُهُ

تَعَوَّدَها فی ما مضیٰ مِن شَبابِهِ　　کذالک یَدْعُوا کُلُّ أمْرٍ أوائِلَهُ

ـ هرکس ـ و خداوند آگاه به احوال مردم است ـ عادتی دارد که رفتارش بر آن استوار است.
ـ که از دوران جوانیش در گذشته به آن عادت کرده و این چنین است که هر چیزی تابع آغازش است.

شاهد این شعر در مصراع پایانی است یعنی در هر چیزی ویژگی که با آن آغاز گشته است غلبه دارد از طرف دیگر دیدگاه استادان علوم تربیتی پیشین از دیدگاه شاعر به حقیقت نزدیکتر است زیرا روش و عملکرد آنان درباره سرآغاز وجودی امور کاملاً برای ما روشن و آشکار است، برخی از این اساتید علوم تربیتی این مسائل را در عباراتی کوتاه و کامل بیان کرده و گفته‌اند:

«سست شدن بعد از تلاش و مجاهدت ناشی از تباهی و فساد در نقطه آغازین است.»

پس این همان آغاز است یعنی گام‌های اولیه‌ای که دعوتگر مسلمان در راه دعوتی پیموده است که او را به خدا پیوند دهد و درست و صحیح می‌باشد، بنابراین بدون سستی و توقف به پیش می‌رود و اگر دچار سستی هم بشود به اندازه‌ای است که از مقدار سستی نقل شده در سنّت پیامبر ﷺ تجاوز نمی‌کند و این ایراد این گامهاست که فرد دچار سستی و عقب نشینی از مسیر ارتقاء و پیشرفت می شود.

امّا باید بدانیم که بعد از اینکه مربیان، دعوتگر را با تمام قدرت به میدان دعوت سوق دادند، دعوتگر چگونه دچار سستی در امر دعوت می‌شود؟ و چرا دعوتگر امروز مانند گذشته در راه رسیدن به اهداف دعوت تلاش نمی‌کند؟ و چرا دعوتگری که یقین دارد پیرو پیامبری اولوالعزم ﷺ است از اراده و قدرت خود یاری نمی‌جوید؟ و این همان گامهای اولیه است، هرکس را که جای این گامهایش را برایش مشخص نمودیم بعد از آن با یاری خداوند گامهایش استوار می‌گردد، و هرکس را رها کنیم دچار لغزش و نگرانی گشته و در این صورت ما قیچی را در دست شیطان نفس او قرار داده‌ایم تا در لحظه غفلت پیوند میان ما و او را قطع کند. و اگر شیطان به این قیچی دست نیافت و نتوانست ما را غافلگیر

کند به این نتیجه می‌رسد که باید طرف دیگر ریسمان را گـرفته و انـدک انـدک تارهای آن را از هم باز کند، بنابراین ادّعاهایی را در دل کسانی که سرآغاز و نقطه شروع خوبی در دعوت نداشته‌اند انداخته و پاداش و ثواب آن را کم و اعمالشان را فراوان نشان می‌دهد تا اینکه غرور وتجاوز بر آنان چـیره گشـته و آنان را بـه هلاکت می‌کشاند.

و این یکی ازگره‌های شیطانی است که انسانی صالح آن را دیده و ما را از آن نهی کرده است و می‌گوید: همانا شکل‌گیری این ادّعاها در درون انسان ناشی از شروع نامناسب دعوت است، پس هرکس آغاز درستی داشته باشد بدون شک به پایان درستی نیز دست می‌یابد و هرکس شروع بد و فاسدی داشته باشد چه بسا که هلاک شود.

و در بیشتر اوقات نیز فرد هلاک می‌شود، زیرا مبنای آغازین آن بـر اسـاس پوچی بنا شده، بنابراین از صفا و پاکی آغازین محروم شده لذا هرچقدر بلند و استوار هم باشد، بازهم سست و ناپایدار خواهد بود و فراتر از آن هرچه اندازه این بنا بلندتر باشد آسیب پذیرتر است زیرا با هر ندای بدعت‌آمیزی یا دعوتی به سوی مال و ثروت به سرعت کج و متمایل می‌شود. چرا که کار شیطان این است که بدعت را مزین کرده و زیبا جلوه دهد، و در موقع نیاز انسان راگرفتار کرده و بفریبد. و اگر این مرد صالح در بیان (نقطه شروع) شک کرده و به ذکر کلمه «چه بسا» بسنده کرده و اگر ما نیز برای شک خود فقط کلمه «اغلب اوقات» را ذکـر کردیم فرد سومی با قاطعیت گفته: هرکس در آغاز اراده درستی نداشته باشد در پایان نیز نتیجه درستی نخواهد داشت.

البته این سخن به منزله فراموش کردن مشیّت و خواست پروردگار نیست زیرا هرکس را که او برگزیند هدایت کرده و پایدار می‌دارد. بلکه این فرد از تـجارب تربیتی خود صحبت می‌کند و این نظریه خود را براساس نتایج بررسی و آزمایش حال کسانی که می‌شناخته ارائه کرده است.

و اینچنین است غایت و توجه ما به مرحله ابتدا در جنبش اسلامی؛ گامی برجسته و آشکار در علوم تربیتی ما محسوب می‌شود. و آن همان آزاداندیشی است. توجه علمای تربیت به پاکی و خلوص آغازین به دو معنی متوالی و جدانشدنی است: ۱ ـ نیت صالح، ۲ ـ همّت والا و بلند که بُحتری آنرا در یک مصراع به صورت واضح خلاصه کرده و از آنها اینچنین یاد کرده است: (نَفسٌ تُضِيءُ، و هِمَّةٌ تَتَوَقَّدُ.) «نفسی که روشنی می‌بخشد و نورانی می‌کند و همّتی که شعله‌ور می‌شود.»[۱]

نفس روشنی‌بخش کنایه از نفسی است که دارای نیّتی پاک و شفاف است که این صفا و پاکی باعث می‌شود آن نفس روشنی‌بخش و نورانی‌کننده باشد.

و دیگری نیت آزاد و پاکی است که دوباره بحتری آن را در بیتی دیگر آورده است، براستی که زیبا و قوی آن را توصیف کرده گویی آن نفس آزاد است از هر آنچه دیگران را در بند کرده است یعنی آزاد از هوا و طمع‌ها و مصلحت‌های نفس که دِرهم و دینار و زیبایی زنان او را به بندگی نمی‌کشد و او برده مقام و شهوت نیست.

پس به طور یقین دعوتگر نیز از دنباله‌روی شهوات و مصلحت در امان نیست، امّا در هر حرکت و سکونی، با امیدواری به پاداش و ثواب الهی می‌اندیشد، پرهیزکاران و انسانهای صالح نیز اینگونه بوده‌اند.

و نیز هشام ابن عبدالملک پسرعمویش عمربن عبدالعزیز(ره) را با این ویژگی توصیف کرده است و گفته: (ما أحسبُ عُمَرَ خَطَا خطوةً قطُّ إلّا وَلَهُ فِيهَا نِيَّةٌ) «گمان نمی‌کنم عمر هرگز قدمی برداشته باشد مگر اینکه در آن نیتی داشت.» و برای همین است عمر توانست در کمتر از دو سال انحراف دو نسل پیشین را جبران کرده و به راه راست برگرداند.

فلذا امروز بر دعوتگران مسلمان واجب است، انحرافاتی که سرزمین‌های اسلامی را فراگرفته آنقدر بزرگ ندانند که غیر قابل اصلاح باشد.

---

۱. دیوان بُحتری، ج ۱، ص ۶۲۹ و ص ۴۰.

پس اگر او مانند راشد پنجم هر قدمی را همگام با نیت بردارد با یاری خداوند هر دو حزب را در کمتر از دو سال درهم کوبیده و شکست می‌دهد، و فایده و خوبی پیمان مؤمنان با خداوند را باتوجه به اخلاصشان بزرگ می‌شمارد، به همین دلیل دنیا در زمان فرمانروایی عمرابن عبدالعزیز آنگاه که سلیمان بن عبدالملک ـ رحمةالله ـ او را به جانشینی خود برگزید و گفت: (لأعقُدَنَّ عَقداً لا یکونُ لِلشَیْطانِ فیهِ نَصِیبُ) «با خداوند پیمانی می‌بندم که شیطان در آن هیچ نقش و بهره‌ای ندارد.»[1]

پس تنها دعوتی پیروز می‌شود که شیطان در پیمان دعوتگران با دعوت هیچ بهره‌ای نداشته باشد. اعمال کوچک با نیت بزرگ می‌شوند، همانطوریکه عبدالله‌بن مبارک به آن اشاره کرده و گفته: (رُبَّ عَمَلٍ صَغیرٍ تُعَظِّمُهُ النیّةُ، و ربَّ عملٍ کبیرٍ تُصَغِّرُه النِّیّةُ) «چه بسا عمل کوچکی که نیت آنرا بزرگ و ارزشمند داشته و چه بسا اعمال بزرگی که نیت آنرا کوچک و پست می‌گرداند.»

و حتی دعوتگرانی که زبان فصیحی هم ندارد با نیّات پاک و شفّاف، گوهرهای گیرای بلاغت را درمیان مردم منتشر می‌کنند. همانطور که طبابت عبدالقادر گیلانی به این نکته اشاره دارد که: (کُن صحیحاً في السّرّ تَکُنْ فصیحاً في العلانیه)[2] «در باطن و درون سالم و پیراسته باش در ظاهر عمل فصیح و گویا خواهی شد.»

امّا کسی که نیتش با چیزهای دیگر آمیخته است، درکارها و رفتار خود دچار شبهه می‌شود، و این را تاریخ برای کسانی که دارای رفتارهای آمیخته با امور دیگر هستند به طور قطع نشان داده است، و این همان مفهومی است که تابعی گرانقدر مطرِّف فرزند عبدالله بن شِخیّر عامری چنین بیان کرده است:

(صَلاحُ العملِ بصلاحِ القَلبِ، و صَلاحُ القَلبِ بصلاحِ النیّةِ و مَنْ صَفَا صُفِّیَ لَهُ و مَنْ خَلَطَ؛ خُلِّط عَلَیْه) «اصلاح عمل وابسته به اصلاح قلب، اصلاح قلب وابسته به اصلاح نیّت است هرکس نیتش پاک باشد کارهایش اصلاح می‌گردد و هرکس نیتش آمیخته و مشتبه باشد کارها بر او مشتبه می‌گردد.»

---

۱. سیره عمرابن عبدالحکم، ص ۳۰ و ۲۹.
۲. الفتح الربانی، ص ۶۴.

بدیهی است که نتیجه این آمیختگی؛ اضطراب و نگرانی قلب و از دست دادن آرامش است مصطفی صادق الرافعی در این باره می‌گوید: بزرگترین خطا این است که زندگی اطرافت را منظم سازی امّا به اضطراب و نگرانی قلبت بی‌توجه باشی.[۱]

ای دعوتگر! این سیاست نفس را بشناس و قبل از واردشدن به سیاست حکومتی، بهتر استِ نیک به درون خود وارد شوی و آنرا پیراسته نمایی زیرا بر عامل واجب است که نیت را از آرزو بازشناخته و تشخیص دهد. همانطورکه قبلاً به این مسأله اشاره شد. پس ما با یک نیّت و یک آرزو مواجه هستیم و همانطور که یحیی بن معاذ می‌گوید:

(لا يَزالُ العبدُ مَقرُوناً بالتَّواني، مادامَ مُقيماً عَلَى وَعدِ الأَمَانِي)[۲]

«تا زمانی که بنده متکی بر وعده و وعید و آرزوها باشد، ضعف و سستی نیز با او همراه و همگام است.»

کسی که آرزوها و خواستهای نفسانی را رهبر خود قرار دهد گامهایش سنگین‌تر می‌شود و در شدت تشنگی سراب فریبنده را آب تصور می‌کند، امّا انسان روشندل و دعوتگری که دنبال آرزوهای نفسانی خویش نیست همیشه به سوی نیکی‌ها از دیگران پیشی می‌گیرد و همیشه سیراب دیده می‌شود. زیرا اگر او دارای قوه و نیرویی باشد یا نفس را سیراب و یا در طلب سیراب کردن نفس است بنابراین خداوند طلب او را اجابت و از آسمان باران رحمت را بر قلبش می‌باراند و اگر مستضعف هم باشد از وارثان موسیٰ علیه السلام کسی را می‌یابد که از میان ازدحام مردم گذشته و او را سیراب می‌کند.

گام بیم و ترس

همت، همنشین نیّت است و چیزی جز نیت قبل از آن وجود نداشته است و شکل‌گیری کامل عمل بعد از نیّت قرار دارد و هر مربّی که در گامهای اولیه این نیّت را برای شاگردانش به وجود آورد، استمرار و تداوم در دعوت را برای آنان تضمین کرده است.

---

۱. وحی القلم، ج ۲، ص ۴۴.

۲. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۸۴.

چنانکه گویند: همّتت را حفظ کن، زیرا همّت مقدمه کارهاست و هرکس همّت صادق و پیراسته‌ای داشته و در آن صادق باشد همه کارهای دیگر او اصلاح خواهد شد.

ابن‌القیّم مثال زیبایی را برایش آورده وگفته است: (مَثَلُ القَلبِ مَثَلُ الطَّائِر، کُلَّما عَلَا بَعُدَ عَنِ الافاتِ و کُلَّما نَزَلَ اِحتوشَتِ الآفاتُ)[۱] «قلب مانند پرنده‌ای است هرچه قدر بلندتر پرواز کند از خطرها دور می‌شود و هرچه قدر پایین‌تر آید بلاهای بیشتری او را فرامی‌گیرند.»

پس بلندی همّت، قلب را پیراسته از مفاهیم خواری و پستی و به چیزهای بزرگ مشغول می‌دارد و آن را از خطرها و بیماریها و تیرهای شیطان حفظ می‌کند، چنانکه حرکت بالهای پرنده وی را از تیرهای شکارچی محفوظ می‌کند، بنابراین مسئولیت و وظیفه مربی مسلمان این است که این جنبش والای دعوت را در گامهای نخستین حرکت و شروع به دعوتگر بیاموزد. حرکت بالها به نوبه خود کنایه از نفسی است که تصمیم به تحمّل سنگینی‌ها و سختی‌های بار دعوت به سوی پروردگار را در درون خود می‌پروراند، زیرا مسأله جدید در مسیر دعوت این است که درک دعوت در ابتدا تنها پاک کردن نفس و همنشینی با بزرگان و برگزیدگان دعوت و افزایش اشتیاق و فرصتی برای قبول مسئولیت است. چرا که در غیر این صورت از انکار منکر در برابر ظالم بازداشته و فهم معادله (ابن یزدانیار) درباره زیرکی را بر او مشکل می‌گرداند، معادله‌ای که قبل از او مردانی آن را دریافته و درک کرده بودند لذا از پیشروی در روز نبرد بازگشته درحالی که لیستی از عذرخواهی و پوزش را زیربغل دارد که اولین این است که: قبل از این، اینگونه بیم داده شده بود و این شرط شامل شروطی نیست که پیمان بسته بود. به همین دلیل علمای تربیت اسلامی اصرار بر این دارند که اولین گام برای سالک گام ترس و بیم می‌باشد مانند گام اول هفتاد تن از اولین گروه انصار در بیعت عقبه که پیمان بستند از رسول الله مانند اعضای خانواده و اموال خود دفاع کنند پس در آن پیمان وحشت جهاد و انکار پیمان بود، لازم به ذکر است، پرهیز و تقوی از

---

[۱]. الجواب الکافی، ص ۷۰.

دنیایی که پر از شهوت و ترس کاستی اموال و لذتهاست، کمتر از این دو وحشت مذکور نیست.

مؤمن اگر دنیا را دوست می‌دارد، محبتش به دنیا مانند محبّت محمدبن احمد مشهور به این رزقویه است، آن محبّتی کـه پـرده از هـمّت والای او بـر می‌دارد، محبّتی که در گفتگو با شاگردانش از آن سخن گفته است: (واللهِ ما أُحِبُّ الحیاةَ في الدُّنیا لِکَسبٍ و لاتجارةٍ و لکِنْ لذِکرِاللهِ و لقرائَتی علیکمُ الحَدیثَ)[1] «سوگند به خدا من زندگی دنیا را به خاطر کسب مال و تجارت دوست ندارم، بلکه به خاطر ذکر خدا و قرائت حدیث بر شما دوست دارم.»

و در حقیقت آوردن حدیث در اینجا به‌عنوان مثالی برای اعمالی صالح است که واجب است بر دعوتگران، دنیا را فقط به خاطر آن دوست داشته باشند.

نسل جدید در این قرن باید فقه همّت را از نسلهای گذشته یاد گیرند. امام حسن البّنا که خود فقه همّت را دریافته، دعوتگر با همّت را چنین توصیف کرده است:

(یُبْذِلُ کُلَّ مالِهِ، و کلَّ دَمِهِ و کُلَّ نفسهِ، فی سَبیلِ عقیدتهِ الّتی آمَنَ بِهَا و عَاشَ من أجلِهَا) «دعوتگر باید تمام مال و خون و جان خود را در راه عقیده‌ای که به آن ایمان آورده و برای آن زندگی می‌کند فدا کند.»[2]

---

۱. تاریخ بغداد، ص ۳۵۲.

۲. مذاکرات الدعوة والداعیه، ص ۲۳۳.

به سوی شادیهای اُخروی

همانا صالحان ویژگی‌های ابتدا را برایمان توصیف کرده‌اند تا بهترین آنها را برگیریم. و اگر احیاناً بعضی از ما آن را از روی غفلت فراموش کرده‌ایم بدیهی است که خداوند بهترین آمرزندگان است امّا بعد از یادآوری جایز نیست که انسان با غافلان باشد زیرا او دارای توشه‌ای از فقه و دانش علمای پیشین است که یاری دهنده او در مسیر راه‌های هدایت به سوی پروردگار جهانیان می‌باشد.

همانا تقوای دل در حقیقت همان چیزی است که تقوای اعضای بدن را رهبری می‌نماید، همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ﴾ (حج، ۳۲) «چنین است و هرکس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد بی‌گمان بزرگداشت آنها نشانه پرهیزکاری دلهاست.»

و نیز می‌فرماید: ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْ﴾ (حج، ۳۷) «و گوشت و خونهای قربانی هرگز به خدا نمی‌رسد، و بلکه پرهیزکاری شما به او می‌رسد.»

پیامبر ﷺ فرمودند: «التقویٰ هاهنا» پرهیزکاری اینجاست. و به سوی سینه‌اش اشاره فرمود.

پس انسان باهوش و زیرک با ارادهٔ سالم، همت بلند، هدف معین و پاک و سلامت نیت، با اندک عمل خود مسافت‌هایی را می‌پیماید که انسانی که تهی از

این ویژگیها باشد قادر به پیمودن آن نیست امّا با وجود رنج فراوان و سفر مشکل، مقصد و هدف، خستگی را از چهره او زدوده و راه را برای او هموار و خوشایند می‌نماید، و همانا پیشروی و سبقت گرفتن از دیگران به سوی خداوند تنها با همّت و اشتیاق صادقانه و ارادهٔ محکم حاصل می‌شود، بنابراین انسان با همت، حتی در سکون و عدم حرکت نیز چند مرحله جلوتر از کسانی که دارای اعمال فراوانی هستند به سوی خداوند در حال پیشروی است.[1]

بلندی مرتبه حاصل سختی و رنج است

همانا انسانهای صالح راه بالارفتن مراتب و سروری یافتن را با نیت و همت به تو نمایانده‌اند، و بر تو لازم است که سختی‌های آن را کشیده و در آن راه سوار بر مرکب حوادث شوی، زیرا سروری یافتن راهی روشن، امّا ناهموار و پرخطر است.

سروری یافتن کار آسانی نیست و براستی که آن سخنی گران است که خداوند آن را به پیامبرش ﷺ و پیروان ایشان القا کرده است که شما باید سروری یابید. البته ممکن است نیت از سنگینی آن بکاهد و این سختی اندک، تأثیرش در اصلاح نیت فرد بسیار بالا باشد همانطور که توصیف‌کنندگان ابتدا به این امر اشاره کرده‌اند، امّا هدایت دل و نورانی شدن روح جنبش و تحرک همّت، باعث پیراسته شدن تلاش‌های آنان می‌شود پس هرکس این امور را همیشگی می‌خواهد باید تلاشش همیشگی باشد و این همان معنی سخن ایشان است که:

(إِسْتَجْلِبْ نورَالقَلبِ بِدَوامِ الجَدِّ) «با تداوم تلاش و سعی، نور قلب را بدست آر!»

پس سعی و تلاش دائمی امری لازم و ضروری است زیرا همیشه اموری به ذهن خطور کرده و از طرف دیگر حرکات اعضای انسان نیز ادامه دارند، پس اگر تلاش و سعی همیشه همگام اعضا و افکار انسان نباشد چیزهای کم ارزشتر و مخالف با آنها او را به خود مشغول داشته و انسان بعد از این که به سوی خدا اوج گرفت، یکباره سقوط خواهد کرد، عبدالوهاب عزام تو را به شدت برحذر داشته

---

۱. الفوائد، ابن قیّم، ص ۱۴۰.

و برایت یادآوری می‌کند که: (الفکرُ لا یُحَدُّ واللّسانُ لا یُصْمَتُ، والجَوارحُ لا تَسْکَنُ) «فکر را نمی‌توان محدود کرد و زبان را نمی‌شود ساکت نگه داشت و اعضای بدن را نیز نمی‌توان بی‌حرکت نگه داشت.» اگر آنها را به کارهای بزرگ مشغول نداری چیزهای کوچک و بی‌ارزش آنها را به خود مشغول می‌دارد، و اگر آنها را در کارهای نیک به کار نگیری در راه شرّ و زشتی عمل خواهند کرد.

همانا در نفس میل به لذّت‌ها و امور آسان و تنفّر از مکروهات و کارهای سخت وجود دارد پس هر اندازه که می‌توانی نفس خویش را به سوی امور سودمند و سخت بالا ببر و تا آنجایی که می‌توانی آن را به طرف امور مکروهی هدایت کن که بهتر است، تا اینکه نفس با کارهای باشکوه و بزرگ انس گرفته و به سوی قله‌های آن اوج گیرد و از هر پستی و خواری دوری نموده و خود را بالاتر از آن بداند که حتی مرتکب گناهان صغیره شود.

پرواز و اوج گرفتن را به او یاد بده تا از نزدیک ماندن به زمین بیزار باشد. عزّت را به او بشناسان، تا از ذلت بیزار باشد، و لذتهای روحی بزرگ را به او بچشان تا از لذتهای حِسّی کوچک بیزار باشد.

و تو صاحب ایمان هستی

و حقیقت ایمان تا زمانی که فرد در معرض ستیز و جهاد با مردم درباره ایمان قرار نگیرد کامل نمی‌شود زیرا او در خلال ستیز با مردم، با نفس خود نیز مبارزه می‌کند و بدین شکل افق‌های جدیدی در ایمان او باز می‌شود که اگر او ساکن و بی‌تحرک بود هرگز برای او به وجود نمی‌آمد و حقایقی از مردم برای او روشن می‌گردد که جز بدین وسیله برای او آشکار نمی‌شد. او با روح، احساسات، تصورات، عادات، سرشت و حالات روحی و پذیرش‌هایش به جایگاهی می‌رسد که هرگز بدون این تجربه سخت قادر به رسیدن به آن نبود. و این تنها بخشی از آن چیزی است که این فرموده پروردگار بلند مرتبه به آن اشاره دارد: ﴿وَلَوْلاَ دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ﴾ (بقره: ۲۵۱) «اگر خداوند بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نکند فساد زمین را فرامی‌گیرد.»

و اولین چیزی که فاسد می‌شود دلها هستند. بدین صورت که دلها از حرکت به سوی پروردگار بازایستاده و باعث تغییر و فاسدشدن روح و سست شدن همت می‌شوند، درنتیجه این سستی و میل به آسایش دل‌ها از بین رفته و بدنبال آن تمام زندگی سرد و ساکن شده یا تنها به مسیر شهوترانی کشیده می‌شود، همانطور که امت‌های پیشین در هنگام آزمایش با سستی و رفاه، به این امر دچار شدند.[۱]

● «رنجورترین مردم کسی است که اهداف بزرگتری دارد.»

● و تو ای بنده! کاملاً آزاد هستی؛

و انسان آزادمنش تا زمانی که به نهایت و پایان هدف خود نرسد از سعی و تلاش باز نمی ایستد، و تا آخرین توان خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند، پیوسته بر توان او افزوده شده و آن جادوی قدرتمند درون خود را تحقق بخشیده و از آن قدرت ابزار اعجاز در اعمالش را دریافت خواهد کرد. و درنتیجه خروش خونش، نوری چون نور ستارگان بر نبوغش تابیده که هر بیننده‌ای یقین پیدا می‌کند آن چیزی جز ستاره نیست.[۲] و تو صاحب هدف هستی

● همانا تنها عشق و ایمان به دعوت، راضی‌شدن و فناشدن در آن و پراختن به دعوت با تمام توان و ابزار و استعدادهای لازم، دعوتگر را به هدفش می‌رساند. و این شرط اساسی و نشانه اصلی دعوتگران است.[۳]

و تو خواهان ورود به درگاه پروردگاری

خواهان ورود به درگاه الهی و سرای آخرت هست، و نیز خواهان ورود به هر علم و صنعت و ریاستی، تا جایی که در رأس امور قرار گرفته به اقتدا می‌شود، درنتیجه لازم است که شجاع و بی‌باک و مسلط بر گمان و توهمات خویش بوده و تحت سلطه‌ی تخیّلات خود نباشد از طرف دیگر از هر آنچه هدف او نیست

---

۱. هذاالدین. سیدقطب، ص ۱۰.
۲. وحی القلم رافعی، ج ۱، ص ۶۵.
۳. مقدمه مذاکرات الدعوه و الداعیه، ندوی.

بپرهیزد و عاشق آن چیزی باشد که به سوی آن در حرکت است، نیز راه رسیدن به آن را از بیراهه‌ها تشخیص داده و دارای همتی والا و بی‌باک بوده و سرزنش و نکوهش دیگران وی را از هدف خود باز ندارد، لازم است در بیشتر اوقات ساکت و آرام و در حال تفکر بوده، و با شیرینی مدح یا تلخی نکوهش دیگران از راه منحرف نشود، نیز پایبند به آن ابزاری باشد که او را در رسیدن به هدف یاری می‌رساند، و مخالفت‌های دیگران او را به خشم نیاورد شمارش رنج و درد، و صبر و سختی آسایش او باشد.[1]

رنج فراغت و غفلت

تمام این گفتار حق بر این نکته تأکید دارد که اعلام کند آن اندازه که سست همتی و لذت بردن از آرامش و راحتی دعوتگر را آزار می‌دهد، مخالفت کفر با او، زندانی شدن، شکنجه و گرسنه نگه داشته شدن او را نمی‌آزارد. رنج و آزار دعوتگر تنها در مشغول‌شدن به امور بیهوده و آسوده نشستن اوست و چه بسا این مشغول شدن به امور بیهوده افزایش یافته و او را به لغو وبیهوده‌گویی و پوچی بکشاند.

و آن همان رنج و آزاری واقعی است که جاهلیت آنرا برای دعوتگران به وجود آورده است، یعنی چیزهای خوشایند و سرگرم‌کننده‌ای که مردم دارند، توجه دعوتگران را به خود جلب می‌کند. البته پیروزی دعوتگر در این است که نفسش را از هر آنچه مانع پیشرفت او در دعوت می‌شود بازدارد به راستی که غفلت دعوتگر مایهٔ رنج و آزار اوست، زیرا دعوتگر را از پیروزی که تلاش و کار دائمی ممکن است برای او به وجود آورد و نیز از پاداش و ثواب آخرت که مقدمه رسیدن به آن همان سعی و تلاش است بازداشته است. و تا زمانی که اوقات بیشتری را به دعوت اختصاص نداده و عاشقانه به آن نپرداخته و آن را به عنوان پیشه و روش خود انتخاب نکنیم بازهم نام ما درمیان لیست انسانهای غافل و آسوده‌خاطر نوشته و ثبت می‌شود. همانا دعوتگر مسلمان مالک نفس خویش

---

۱. فی الفوائد، ابن القیّم، ص ۱۹.

نیست تا توانایی اجازه دادن به او را داشته باشد و براستی نفس همانطور که برخی از انسانهای فاضل توصیف کرده‌اند وقف پروردگار بلندمرتبه است.

دعوتگر مانند نسخه‌ای از یک کتاب سودمند است که وقف خداوند شده و در یکی از مساجد قرار داده می‌شود. پس هر دعوتگری وقف خداوند بلندمرتبه و بخشی از دعوت می‌باشد.

و منظور از اوقات اضافی زمان اندک و محدودی نیست بلکه منظور بدترین ساعت روز یعنی زمانی که ذهن و جسم انسان در آن بسیار خسته و کوفته است.

استاد مودودی (رحمةالله) نیز از روش دعوت دعوتگران پیشین فراتر نرفته است آنجا که در تذکرهٔ ارزشمند خود می‌گویند: همانا واجب است که آتشی در دلهایتان برافروخته شود که شعله‌هایش حداقل مانند آتشی باشد که در دلهایتان هنگام مریض شدن فرزندان شعله می‌گیرد و این آتش او را تا زمانی که فرزندش را پیش پزشک نبرد رها نمی‌کند، یا هنگامی که فرد در خانه‌اش چیزی نمی‌یابد تا گرسنگی فرزندش را به وسیله آن برطرف کند. و این امر او را نگران و بر اهتمام و تلاش بیشتر مجبور می‌کند. همانا باید در دلهایتان عاطفه‌ای صادقانه باشد که همیشه شما را به سعی و تلاش در راه رسیدن به اهدافتان واداشته و دلهایتان را با اطمینان و آرامش آباد سازد و برای افکارتان اخلاص و پیراستگی از غیرخدا و یکتاپرستی را به بار آورده و تلاشها و افکار شما را طوری به خود مشغول سازد که حتی کارهای شخصی و مسائل خانوادگی نیز توجه شما را به خود جلب نکرده و اگر هم متوجه آنها بشوید به اکراه در آنها می‌نگرید، بر شما لازم است که کمترین وقت و نیروی ممکن را به مصالح و کارهای شخصی اختصاص داده و بیشتر آن را صرف هدفتان در زندگی نمایید و اگر این عاطفه در افکارتان استوار و با روحتان آمیخته نگردد و فکر و ذهنهایتان را نرباید، شما نمی‌توانید تنها با سخن از این حالت سکون خارج شده و به حرکت درآیید.[1]

---

۱. تذکرة دعاةالاسلام، ص ۵۷-۵۹.

و نیز استاد مودودی از حدود فـراتـر نـرفته آنـجا کـه دوبـاره تکـرار کـرده و می‌گوید: اگر شما با عاطفه‌ای سردتر از آن عاطفه‌ای که در قلبتان نسبت به زن و فرزندان و پدر و مادرتان وجود دارد در راه دعوت گام نهادید، به ناچار با شکست حتمی روبرو خواهید شد. شکستی که نسلهای بعد از ما حتی جرأت فکرکردن اقدام به چنین عملی را تا مدتهای طولانی هم نمی‌کنند، پس لازم است که قبل از برداشتن گامهای بزرگ توان قلبی و اخلاقی خود را بسنجید.[1]

هماناکسی که اکنون خواستار محروم کردن خود از راحتی و آسایش است، به یکی از موارد قانون دعوت و دعوتگران که عمر فاروقﷺ از آن آشکارا سخن گفته اشاره کرده است که: (الراحَةُ للرّجال غَفْلَةٌ)[2] «راحتی و آسایش مایه غفلت مـردان (دعوتگر) است.»

و امام المحدثین شعبةابن حجاج آنرا تکرار کرده و می‌گوید: (لا تَقْعُدُوا فراغاً فأنَّ الموتَ يَطْلُبُكُمْ) «آسوده خاطر ننشینید چراکه مرگ در پی شماست.»

و این را بدان هرکس که در پی آسایش و راحت‌طلبی باشد مرگ و قبر او را از آن دو بی‌نیاز می‌کند تا جایی که از آنها سیر می‌شود. پیداست (به خدا سوگند) ما در غفلت و بی‌خبری زیاده‌روی کرده‌ایم و باید به عزم و اراده‌ی پـناه بـبریم کـه بتوانیم با آن خودمان را از مشغول شدن به امور بیهوده بازداریم مـا اگـر جـواز بهره‌مندی از مباحات را صادر می‌کنیم برای این است که مخاطبین ما بدانند که ما آنان را به راه و روش بدعت‌گزاران، مانند تحمّل گرسنگی و برهنگی و رهبانیت که برخی زاهدان به آن دچار شده‌اند فـرانـمی‌خوانـیم وگـرنهِ هـنوز هـم پـاسخ ابن‌جوزی پاسخ ماست آنگاه که شخصی از ایشان پرسید که: آیا جایز است که در پرداختن بـه سرگرمی‌های مـباح بـه نـفسم مـجال بـهره‌مندی بیشتری بـدهم؟ ابن‌جوزی جواب داد: آن اندازه از غفلت که در آن بسر می‌بری برای تو کفایت می‌کند.[3] و اگر فردی به ما اعتراض کرد، ما نیز جوابی مانند ابن‌قیم به او می‌دهیم

---

۱. پیشین.
۲. ادب الدنیا والدین، ماوردی، ص ۸۲.
۳. ذیل طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۴۲۲.

ابن‌قیّم می‌گوید: انسان به ناچار دچار خواب آلودگی غفلت می‌شود اما بر تو باد که خواب سبکی داشته باشی.[۱]

ما نیز منکر این نیستیم که مسائل کاری باعث خستگی می‌شود، امّا ما مانند ابن القیّم و دیگران می‌خواهیم این استراحت را به پایین‌ترین حدّ ممکن که برای بدن کافی است کاهش دهیم، یعنی استراحت هر شخص باتوجه به سلامت جسمی و شرایط او باشد. مخصوصاً در این عصر که مؤمنین نیاز بیشتری از مسلمانان پیشین به بیداری قلبی و معالجه و بررسی درونی دارند. زیرا مسلمانان گذشته در محیطی زندگی می‌کردند که فضیلت‌ها و نیکی‌ها و فضایی از سفارش به حق بر آن حاکم بود، و پستی‌ها، خود را از دید دانشمندان اسلامی و شمشیر فرماندهان و امراء مخفی نگه می‌داشتند. امّا اکنون تمدن جدید کفر و بی‌دینی همه کفّار را به وسیله رادیو، تلویزیون و روزنامه قابل دیدن و شنیدن کرده است. و بدین وسیله انواع القائات شیطانی را به دلهای مردم انداخته و درنتیجه احتمال تأثیرپذیری مؤمن از جایی که نه می‌خواهد و نه احساس می‌کند به وسیله این شنیدن و دیدن‌ها زیاد گشته است و از طرف دیگر برداشته شدن احکام اسلامی در سرزمین‌های اسلامی که در آن زندگی می‌کند مجاهدت و مراقبت بیشتری بر او نسبت به پیشینیان را لازم گردانیده است.

پیشوای ترکیه بدیع‌الزمان سعید نورسی (رحمةالله) این حقیقت را بسیار صادقانه به تصویر می‌کشد و می‌گوید: به راستی این تمدّن بی‌مرز و سرکش که زمین را مانند یک شهر کرده است، که در روستاهایش همه یکدیگر را می‌شناسند و به وسیله روزنامه‌های صبح و شام نجوای گناه و چیزهای بیهوده سر می‌دهند که درنتیجه مشغول شدن به آن بازیچه‌ها، حجاب ضخیمی از غفلت مردم را فراگرفته و جز با همّتی بزرگ برداشته نخواهد شد.

پس ای دعوتگر مسلمان سبک خواب باش تا به این همت عالی دست یابی.

---

۱. الفوائد، ص ۴۱.

وانتَبِهْ مِـنْ رَقْـدَةِ الغَـفْ لَةِ فــالعُمرُ قــليلٌ
واطَّرِحْ سَـوفَ و حـتّیٰ فــهما داءٌ دَخــيلٌ

ـ از خواب غفلت بیدار شو که عمر کوتاه است ـ و از سوف و حتی (موکول کردن کارها به وقت دیگر) به دور باش زیرا ایندو بیماری درونی هستند.

انسانهای صالح گاهی از این معانی با الفاظی دیگر مانند «حفظ الوقت» تعبیر کرده‌اند. امام بنّا بر این باور است که: (مَن عَرَفَ حقَّ الوقتِ فَقَدْ اَدْرَکَ قیمَةَ الحَیاةِ فالوقتُ هُوالحَیاةُ) «کسی که ارزش زمان را بشناسد پس ارزش زندگی را می‌داند زیرا زمان همان زندگی است.»

همانطور که در سخنرانی کنفرانس پنجم می‌گوید: (انّما الوقتُ هوَالحیاةُ) «براستی که وقت همان زندگی است.» و با این گفتار با نظر مادی‌گرایان که گفته‌اند: (الوقتُ مِنْ ذَهَبٍ) «زمان از طلا است.» مخالفت کرده است. ایشان دوست داشتند که دعوتگر حقیقت وقت امروزش را فراتر از برنامه‌ریزی برای صرف وقت فردایش بداند و برای هر ساعت خود نوعی خیر و ثواب را انتظار داشته باشد و با بهترین تصمیم‌ها برای آینده سر بر بالین نهد.[۱]

ترک آسودگی و استراحت، و بیدارشدن از خواب غفلت به معنی تحمّل رنج‌های پی در پی و صرف‌کردن توان خود در راه عمل برای خداوند است. که امام شافعی ﷺ به این مسأله تصریح و سلامت جوانمردی دعوتگر به وسیله راحت‌طلبی را نفی کرده است و فرموده‌اند: (طَلَبُ الرّاحَةِ فِي الدُّنیا لا یَصُحُّ لِأَهلِ المروءة فأنَّ احَدَهُم لم یَزَلْ تَعْبانَ فِي کُلِّ زَمانٍ) «راحت‌طلبی در دنیا برای جوانمردان شایسته نیست، زیرا هریک از آنها پیوسته در رنج و سختی است.»

و هنگامی که از زاهدی پیرامون راه بنده برگزیده شدن خدا سؤال شد جواب دادند: (اِذَا خَلَعَ الراحَةَ، و أَعطَى المَجهودَ في الطَّاعَةِ) «هنگامی که از راحت‌طلبی پیراسته گردد و تمام توان خود را صرف اطاعت خدا بکند.»[۲]

---

۱. مجموعه رسایل امام، ص ۴۹۸.
۲. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۷۵.

سپس دعوتگر صادق لباس راحتی را از تن برکنده و آنرا نمی‌شناسد و این راحتی به خاطرات دوران کودکی و نوجوانی او تبدیل می‌شوند.

زندگی‌نامه امام احمد«ره» این رنجها و سختی‌ها را به طور عملی به تصویر کشیده است تا جایی که به فرزندش می‌گوید: (يا بُنَيَّ لَقَدْ أعطَيْتُ المجهودَ من نَفْسي) «ای فرزندم همه تلاشهایم، تلاشهای درونی‌ام بوده است.» و بدین وسیله چارچوبی را مشخص می‌کند که دعوتگر نمی‌تواند از آن کوتاهی کرده یا برخلاف آن عمل کند، پس بر دعوتگر واجب است، خودش تلاش کند و تمام توانش را در خدمت دعوت قرار دهد. و این راهی است که امام احمد آنرا ترسیم کرده و ما توان انحراف و کناره‌گیری از آن‌را نداریم، معیاری است که امام آنرا مشخص کرده و دعوتگر نباید پایین‌تر از آن میزان باشد و این سهم و قسمتی مشخص است یعنی: صرف کردن توان شخصی، و نشانه آن در هنگام سختی‌ها صبر و تحمّل کردن تا فرارسیدن مرگ، و در زندگی روزمره این است که هرگاه شب برای خواب سر بر بالین گذاشتی به خاطر فعالیتهای زیاد روزانه در زانوهایت درد و در عضلاتت گرفتگی احساس می‌کنی.

علت نامگذاری آن به رنج و ناله و گرفتگی عضلات برای تفهیم دعوتگران جدید است، زیرا این اصطلاحات، زبان کاربران و مردم عامی است که دعوتگر آنها را ترک گفته است امّا رنج در زبان دعوتگران تنها نوعی سرگرمی است که دلهایشان مشتاق آن است و نیز بُحتری از زبان دعوتگران در وصف ممدوح خود چنین می‌گوید:

قلبٌ يُطِلُّ علىٰ أفكارِهِ، و يَدٌ تُمْضِي الأُمورَ، و نفسٌ لَهْوُها التَّعَبُ[1]

«قلبی که بر افکارش تسلّط دارد و دستی که کارها را پیش می‌برد، و نفسی که سرگرمی‌اش، رنج و سختی است.»

کسی که به موازین مؤمنین آگاهی ندارد، این مسأله را نوعی محرومیت از لذت، و سخنانی فریبنده و گمراهی پیروان شاعران تلقی می‌کند، امّا کسی که آگاه

---

۱. دیوان بحتری، ج ۱، ص ۱۷۲.

به قرآن است، آسایش حقیقی را در زندگی آخرت می‌داند، نه زندگی دنیوی، و به همین دلیل زمانی که از امام احمد«ره» سؤال شد که: بنده چه زمانی مزهٔ راحتی را خواهد چشید؟ ایشان جواب دادند: هنگامی که اولین گام را در بهشت می‌گذارد.[۱]

روزی انسان غافلی از وارسته‌ای تعجب کرد و به او گفت: تا چه اندازه نفست را رنجور و درمانده می‌کنی؟ شخص وارسته، با جرأت و قاطعیت فوراً جواب داد که: من قصد راحتی‌اش را دارم.[۲]

جوینده‌ای که صادقانه در پی مطلوب خویش است، هرگاه جزئی از اصل وجودش دچار نقصان شود آنرا مایه آبادانی دل و روح خود می‌گرداند و هرگاه جزئی از دنیایش دچار نقص شود آن را مایه فزونی در آخرت، و هرگاه از قسمتی از لذّتهای دنیایش منع شود آنرا مایه فزونی در لذّات دنیای باقی قرار می‌دهد. و هرگاه همّ و غم و اندوهی به او برسد آنرا مایه شادی و سرور آخرتش به حساب می‌آورد.[۳] و هرکس سپیدهٔ ثواب آخرت را مشاهده کند تاریکی و فشار ادای تکلیف بر او آسان می‌شود همانطور که ابن الجوزی می‌گوید: سوگند به خدا که آن تاریکی نیست امّا کلمه‌ای است که ما مجبور شدیم آنرا اینجا بیاوریم همانطور که برای تفهیم انسانهای به خواب رفته نیز ناچار به استعمال این کلمه شدیم.

۱. طبقات حنابله، ج ۱، ص ۲۹۳.
۲. الفوائد، ابن القیّم، ص ۴۲.
۳. پیشین.

برادری شعار دعوت ماست

تسبیح در لحظه‌های باارزش سحرگاهان و تعامل ایمانی برادرانه، پایه‌های اساسی و جدانشدنی هستند که جامعه مسلمین براساس آن پایه‌ریزی شده است، و دو چشمه جوشانند که خیر و ثواب بی‌پایان را بر دعوتگران می‌بارانند. همانا اینها دو پایه اساسی هستند که جامعه اسلامی بر آن استوار است، و به وسیله آن نقش بزرگ خود را ادا می‌کند، پس هرگاه یکی از آندو از بین برود نه جامعه اسلامی‌ای وجود خواهد داشت و نه مسئولیت و نقشی که فرد مسلمان بتواند آنرا ادا کند.[1]

«ابتدا تقوی لازم است» براستی که تسبیح همان نشانهٔ ایمان و تسلیم نفس در برابر پروردگار بلندمرتبه است، ایمان هم نشانه تصوّر موزون و متعادل و ضامن ثبات و پایداری در مقابل خطرات راه است. رکن آغازین ایمان و تقوا است، تقوایی که به درجه‌ای برسد که تمام حق پروردگار عظیم‌الشّأن را ادا کند، تقوایی همیشگی و بیداری که دچار غفلت نشده و حتی لحظه‌ای از عمر را از دست ندهد تا اینکه اجل فرامی‌رسد: ﴿یا ایّها الّذین آمَنوا اتّقوا الله حَقَّ تُقَاتِه﴾ (آل‌عمران ۱۰۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا را داشته باشید آنچنانکه شایسته اوست.» و این

---

۱ و ۲. الظلال، ج ۴، ص ۲۲-۳۲.

چنین تقوایی قلب را آماده می‌نماید که در بدست آوردن و رسیدنش به آن تقوی آن‌چنانکه تصور می‌کند توانایی دارد در تلاش و کوشش باشد و هر اندازه قلب در این راه داخل شود افق‌هایی دیگر بر او نمایان می‌گردد، و شور و اشتیاق در او پیدا می‌شود و هراندازه با تقوایش به خداوند نزدیک شود، شور و اشتیاقش به مقامی که بالاتر از آنچه رسیده آگاهی پیدا کرده و به مرتبه‌ای بالاتر از آنچه اکنون رسیده ارتقاء پیدا می‌کند، همچنین در انتظار رسیدن به مقامی است که همیشه قلبش در آن بیدار است و خواب آن را فرانمی‌گیرد ﴿و لا تموتُنَّ إلّا و أنتم مُسلمُون﴾ «نمیمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.» مرگ ناپیداست و انسان نمی‌داند کی و کجا سراغ او می‌آید پس کسی که می‌خواهد فقط در حال مسلمانی بمیرد، راهش این است که از لحظهٔ اول مسلمان باشد و همیشه مسلمان باقی بماند و بعد از مرحلهٔ تقوی، اسلام را به طور گسترده و شامل یاد کند: تسلیم‌شدن در برابر پروردگار، اطاعت از او، پیروی از راه او و قضاوت بر اساس کتاب او، این همان مفهومی است که سورهٔ آل‌عمران در جای جای آن به تصویر کشیده است.

و این ستون و پایه اولیه برای شکل‌گیری جامعه اسلامی و تحقق و ایفای نقش آن است، زیرا بدون این رکن آغازین هر جامعه‌ای تنها تجمّعی جاهلانه خواهد بود و دیگر نه تنها اسلوب اسلامی وجود نخواهد داشت که امت اسلامی در اطراف آن گردهم آیند، بلکه راه‌های جاهلیت به وجود می‌آیند از طرفی دیگر رهبری راهگشا و راهنما در روی این کرهٔ زمین وجود نداشته و رهبری جامعه اسلامی به دست جاهلیت خواهد افتاد.[1]

لازمه قراردادن معیاری درست برای ارزیابی ارزشها و تعریفی صحیح از معروف و منکر، داشتن ایمان به خداوند بلندمرتبه است، زیرا اصلاح جامعه به تنهایی کافی نیست، چراکه گاهی فساد همه‌گیر شده و موازین اسلامی را دگرگون و مختل می‌نماید و نیز بناچار باید به آن تصوّر درست از خیر و شر، فضیلت و رذیلت، معروف و منکر، مراجعه کرده که بر پایه دیگری غیر از اصلاح نسلی از

۱ و ۲. الظلال، ج ۴، ص ۲۲-۳۲.

جامعه استوار است. و این چیزی است که ایمان با ارائه تصوری درست از وجود و پیوند آن با خالق خود و با انسان و هدف وجودی و جایگاه حقیقی او در این جهان می‌تواند تحقق بخشد. و از این تصوّر کلّی اصول اخلاق شکل می‌گیرد و انگیزه جلب رضایت پروردگار و پرهیز از خشم او، مردم را برای تحقق این اصول تشویق و سوق می‌دهد، و از تسلّط پروردگار بر دلها و تسلط شریعت بر جامعه، حفظ و نگه‌داری این اصول شکل می‌گیرد.

و به دنبال آن همچنین باید ایمانی وجود داشته باشد که دعوتگران را به سوی نیکی‌ها راهنمایی کند، دعوتگرانی که امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر بوده و در این راه سخت قدم نهاده و سختی‌های آن را تحمل کنند، اینان کسانی هستند که با اوج قدرت طاغوت شرّ و بدی و شهوت سرسام‌آور و سقوط دلها، سستی اراده‌ها و سنگینی امیال و آرزوها مواجه می‌شوند درحالی که توشه و نیروی‌شان همان ایمان و پشتیبانشان تنها پروردگار است، و هر توشه‌ای غیر از توشه ایمان پایان خواهد یافت و هر نیرو و لشکری غیر از قدرت ایمان شکست خواهد خورد و هر پشتیبان و تکیه‌گاهی غیر از خداوند بلندمرتبه فروخواهد ریخت.

و اقبال از آنچه این نوع ایمان در انسان به وجود می‌آورد، یعنی از بینش توحیدی که سیدقطب آن را دریافته است، چنین سخن می‌گوید:

وُحِّدَ الرأيِ لَنَا والفِكْـرةُ   كَسِـهامٍ جَـمَعَتْها جَـعْبَةٌ

نحن فِكرٌ و خيالٌ واحدٌ   و رَجاءٌ و مآلٌ واحِـدٌ[1]

«رأی و فکر ما هماهنگ شده چون تیرهایی که تیردان آنها را گردهم جمع کرده است ما فکر و خیال و امید و آرزویی یکپارچه‌ایم.»

و این بالاترین درجه اتحاد با کمترین امکانات است. پس دید و فکر و خیال و امید و سرنوشت یکی است، و همه اینها برگرفته از ایمان است، و چه آسان است بهره‌مندی از چنین ایمان سودمندی برای کسی که زمامدار قلب خویش است.

---

۱. دیوان اسرار و رموز، ص ۸۹.

برادری را رکن دوم می‌دانیم

امّا رکن دوم، رکن برادری است، برادری در راه خدا و بر برنامه‌ی الهی برای تحقق یافتن آن: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (آل‌عمران: ۱۰۳) «و همگی به رشته «ناگسستنی» خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید بدان‌گاه که دشمنانی بودید و خداوند میان دلهایتان پیوند داد، پس در پرتو نعمت او برای هم برادری شدید و بر لبهٔ گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن رهانید، خداوند اینچنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید.»

و آن برادری اسلامی برگرفته از رکن آغازین است که چنگ یازیدن به ریسمان الهی است. یعنی چنگ‌زدن به عهد و برنامه و دین، به عبارت دیگر آن برادری تنها تجمع صِرف بر یک تصور و هدف دیگر و یا چنگ یازیدن به ریسمان دیگری از ریسمانهای جاهلیت نمی‌باشد.

(واعتَصِموا بحبلِ اللهِ جمیعاً و لا تَفَرَّقوا)

و این برادری متوسل به ریسمان الهی نعمتی است که خداوند به وسیله آن بر جامعه مسلمان اوایل اسلام منّت نهاده است، نعمتی که خداوند همیشه به بندگان محبوبش ارزانی می‌دارد و این‌چنین جامعهٔ آغازین اسلامی در مدینه بر پایه این دو اصل شکل گرفت یعنی بر پایه ایمان به خداوند، آن ایمانی که برگرفته و سرشار از معرفت و شناخت پروردگار و نمایانگر صفات خداوَند در دلها و باطن بندگان و تقوا و محافظت از حقوق الهی و بیداری و حساسیت بی‌اندازه نسبت به دین الهی است که از این حساسیت جز در شرایط اندکی کاسته نشده و علاوه بر اینها نشانگر عشق سرشار و پاک، و محبّت و دوستی شیرینی و زیبا و پیمان و تعهدی جدّی و ژرف است. و آن اجتماع با آن اوصاف به جایی رسیده بود که اگر در واقع و حقیقت وجود نداشت انسان تصور می‌کرد خوابی بیش نیست درحالی

که داستان برادری میان مهاجرین و انصار داستانی واقعی است امّا طبیعت امـر طوری است که به خواب و رؤیا شبیه است و این داستانی است که در این زمین اتفاق افتاده است اما در درون حقیقتی از جهان جاوید و بهشت والاست. و براساس چنین ایمان و برادری برنامه‌ی الهی در روی زمین و در هر زمانی برپا می‌گردد.[1]

و اینجاست که بازگشت به تأکید معانی برادری مانند جـزئی از احیای فـقه دعوت درآمده است، این پیوند برادری، پرچم و شعار و نام این دعوت و پیمانی است که دعوت را برای به‌کارگیری هر ابزاری برای رسیدن بـه ایـن فـضیلت و گردآوری یاوران به سوی خدا بر پـایه دوست داشـتن یکـدیگر و هـم‌پیمانی و گذشت و صعود به قله‌های برجسته اخلاقی را سرعت می‌بخشد.

نشانه تکامل آن این است که بـعد از وحـدت دیـد، فکـر و خـیال و امـید و سرنوشت، شاهد وحدت قلب و روح و حتی وحدت کلمه باشیم، پس بـا ایـن وجود این گفتارها تنها فریادهایی واحد و دارای حروف متقارب است که از یک مفهوم واحد سخن می‌گوید، همانطور که اقبال می‌گوید:

نَحنُ مِنْ نُعَمائِهِ حلفُ إِخاءُ　　　　قلبُنا والرُّوحُ واللَّـفظُ سَـواءُ

«ما از نعمت خداوند هم‌پیمان و برادر گشته‌ایم و قلب و روح و کلماتمان همسان شده است.»

اقبال به وحدت قلب قانع نشده بلکه بر این باور است که باید وحدت کلمه نیز باشد. و پیوسته این اتحاد رشد می‌کند تا اینکه پیوندی می‌گردد که وفاداری به آن واجب می‌شود، و ابن‌تیمیه از این پیوند برادری سخن گفته و بیان کرده است که حقوقی راکه این پیوند برادری به وجود می‌آورد اگر از نوع همان چیزی باشد که پیامبر اکرم ﷺ در احادیثشان برای هر مؤمنی نسبت به دیگر مؤمنان برشمرده است، آنها حقوقی هستند که ایمان بر انسان واجب می‌گرداند، متعهدبودن به آنها مانند متعهدبودن به نماز، و روزه و حج و زکات است و پیمان بستن بر آنها مانند پیمان بستن بر سر چیزی است که خدا و رسولش ﷺ واجب کرده‌اند، و ایـن

---

۱. الظلال، ج ۴، ص ۲۳-۲۸.

حقوق ثابتی برای مؤمنان نسبت به همدیگر است هرچند کـه مـیان آنـان پـیوند برادری هم بسته نشده باشد.[۱]

پس این پیمان بستن تنها برای تأکید آن است، و علماء در آن هیچ اختلاف نظر ندارند مگر در قضیه ارث بردن زمانی که میان آنان پیوند خویشاوندی نـباشد، همانطور که مهاجرین و انصار با پیوند برادری که پیامبر ﷺ میان آنـان ایـجاد کرده بود از همدیگر ارث می‌بردند که اکثر فقها بر این باورند که این مسأله بعدها نسخ شده است، امّا ابوحنیفه و احمدبن حنبل در یکی از روایاتشان این مسئله را جایز دانسته‌اند.

همانا این پیوند برادری ایمان را ماندگاری و دوام می‌بخشد، این مسأله مانند بیعت دوباره سلمةبن أکوَع ﷺ است که برای تأکید و استواری بیعت اولش در یک زمان در روز حدیبیه زیر درخت با پیامبر ﷺ تجدید پیمان کرد. این مسأله در صحیح بخاری از ایشان چنین روایت شده است کـه: (بایَعْنَا النّبِی ﷺ تحتَ الشَّجَرةِ، فَقَالَ: یا سَلَمَةُ: أَلَا تُبَایعُ؟ قُلتُ یَا رَسولَ اللهِ قَدْ بَایَعْتُ فِـی الاوَّلِ، قـالَ و فِـی الثَّانِي)[۲] «زیر آن درخت با پیامبر ﷺ بیعت کردیم پیامبر ﷺ به من فرمودند، ای سلمه آیا بیعت نمی‌کنی؟ گفتم: ای رسول خدا من اولین نفر بیعت کرده‌ام، پیامبر فرمود: دگربار بیعت نمی‌کنی؟»

و مسلمانان نیز باید اینگونه باشند، اسلام بر برخی از ما مسلمانان نسبت به یکدیگر حقوقی را واجب کرده است واینکه برای بار دوم پیوند برادری می‌بندند برای افزایش نیکی و رسیدن به اطمینان و یاد خداوند است تا آن جامعه هم پیمان و چنگ‌زننده به پیمان الهی و پایدار که اقبال«ره» با عباراتی کنایی توصیف کرده بوجود آید، اقبال می‌گوید:

كُـلَّ فـردٍ بأخـيه ائـتَلَفَا — مِـثلُ درٌّ فـي سُـموطٍ أُلِّـفَا
لَـفَّهُمْ فـي عَـيَشِهِمْ مُـعْتَرَكُ — كـلُّ فـردٍ بأَخـيهِ مُـمسِکُ
مِنْ جَـذابٍ تَـتَوالى الأنـجُمُ — کوکَبٌ مِنْ کوکبٍ مُستَحْکَمُ

---

۱. مجموعه فتاوای، ابن تیمیه، ج ۱۱، ص ۱۰۱.
۲. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۹۸.

ـ هرکس با برادرش هم‌پیمان است، چون مرواریدهایی که در رشته نخ کنار هم چیده شده‌اند.
ـ میدان نبرد در زندگی آنان را گردهم آورده، و هرکس به برادرش متوسل است.
ـ به سبب نیروی جاذبه، ستاره‌ها پی در پی به وجود می‌آیند هریک از دیگری استحکام و ثبات می‌یابد.

و این‌چنین است، براستی امروز هیچ کاری برای دعوتگر مسلمان ارزشمندتر از بامدادی نیست که در آن با یاری خداوند به امر دعوت پرداخته و نفسش را دریافته و او را همراهی می‌کند، پس هرگاه نفسش به خشونت بگراید این پیوند برادری دوباره آنرا استوار می‌گرداند و درنتیجه دعوتگران از این امر متعجّب و کافران از آن به خشم می‌آیند.

معیار دوستی و مصاحبت

پیمان دوستی میان دعوتگران یکی از ارکان اساسی تربیت، بعد از نماز و تسبیحات است و هیچ‌یک از اجزای حرکت اسلامی قبل از شکل‌گیری مفاهیم برادری ایمانی درمیان اعضای آن نمی‌تواند وارد میدان عمل میان عموم مردم شود، و اگر به میان مردم هم راه یابد پیامد سهل‌انگاری و زیاده‌روی خود را خواهد چشید پس به ناچار باید ابتدا آن را به تدریج بر راه ایمان بنانهاده و لحظات گرانبهای شب را غنیمت بشمارد، و در این میدان است که ادبیات برادری، که انعکاس از نصیحت و پشتیبانی و دوست داشتن متقابل است، دلها را به هم نزدیک کرده و درس بردباری، در هنگام کوتاهی و زیاده‌روی و نیز درس وفاداری و شکرگزاری در سختی‌ها و مهربانی و عطوفت را می‌آموزد.

این ادبیات برای دعوتگر در نظر امام بنّا بسیار خوشایند بود و برای آن طریقی مشخص کرده بود که پیوند برادری‌شان را از سخن صرف به میدان عمل ارتقا می‌داد.[1]

ایشان (رحمة‌الله) پیوند برادری میان گروه اول دعوتگران را مایه چشم‌روشنی‌اش در طول حیات، و برهان وفاداری دوستدارانش بعد از خود را در پایداری همیشگی، از محاسن ادبیات دعوت دانسته و از آنان می‌خواست اگر

---

۱. رسالة‌التعالیم؛ مجموعه ۲۸.

دچار غفلت شدند بعد از به خود آمدن به سوی آن ادبیات بگرایند. و براستی که آن نعمت برادری است که عمرابن الخطّاب ﷺ آنرا باارزشترین نعمت الهی بعد از اسلام برای بندگان دانسته و می‌فرماید: (ما أُعْطِی عبدٌ بَعْدَالإِسلامِ خیراً مِنْ أخٍ صالحٍ، فاْذَا رَأَی احدُکُم ودّاً من أخِیه فَلْیَتَمْسِک بِهِ) «بعد از اسلام هیچ چیز به بنده عطا نشد که بهتر از برادر صالح باشد، اگر یکی از شما محبّتی را از برادرش دید آنرا از دست ندهد.»
مالک‌بن دینار تابعی«ره» آنرا رحمت و شادی دنیا نامیده است و گفته: (لَمْ یَبقِ من روح الدُّنیَا إلّا ثلاثَةٌ) «از رحمت و شادی دنیا تنها سه چیز باقی می‌ماند: دیدار برادران، شب زنده‌داری با قرآن و خانه خالی که در آن خداوند یاد می‌شود.» شاعر برای آنها صفت پس انداز را برگزیده و می‌فرماید:

لَعَمْرُکَ ما مَالُ الفَتَی بِذَخِیرَةٍ　　　و لکنَّ اخوانَ الثّقاتِ الذَخایِرُ

«به جانت سوگند مال و ثروت برای جوانمرد اندوخته محسوب نمی‌شود بلکه برادران مورد اعتماد اندوخته‌اند.» و برای این است که پیشینیان حسن انتخاب رفیق را زیاد توصیف کرده‌اند تا ذخیره‌ای واقعی و شادی حقیقی برای فرد حاصل شود. (إنَّ لَکَ مِنْ خَلیِلِکَ نَصیباً و اِنَّ لَکَ نصیباً مِن ذکرِ من أَحبَبْتَ فتَنقوا الأَخوانَ و الاصحابَ والمَجالِسَ)[1] «به راستی که قسمتی از پاداش تو مربوط به دوستت است و نیز قسمتی از آن مربوط به کسی است که دوست داری پس برادران و یاران و مجالس را گزینش کنید.»

برای اینکه در ابتدا همه مردم بر این باورند که این صفت نیک بودن است که در گزینش مؤثر است و از آن چنین تعبیر کرده‌اند:

انت في النّاس تُقاس　　　بالّذي اخْتَرتَ خَلیلاً
فاصْحبِ الأَخیارَ تعْلو　　　و تَنَلْ ذِکراً جمیلاً[2]

- تو درمیان مردم براساس دوستی که انتخاب کرده‌ای سنجیده می‌شوی،
- پس با نیکان دوستی کن که والاشوی و نیک نامی برای خود بدست آوری.

سپس صفت نیک بودن را مخصوص افرادی خاص قرار داده و نیک بودن را به تقوی و پرهیز تفسیر کردند و گفتند:

---

۱. کتاب الزهد، ابن مبارک، ص ۲۳۲.
۲. نفح الطیب، مقری، ج ۸، ص ۶۷.

نَافِسْ، إذَا نَافَسْتَ فی حکـمةٍ آخِ، إذَا آخَـیْتَ، اَهـلَ التُّـقیٰ
ما خَیْرُ مَنْ لَـا یُـرتَجَی نـفعُهُ یوماً و لا یُـؤْمَنُ مِـنهُ الأذَی[1]

ـ با دیگران رقابت کن و هرگاه رقابت کردی تنها در حکمت و دانش رقابت کن و با دیگران برادری کن و هرگاه برادری کردی با پرهیزکاران برادری کن.

ـ در دوستي کسی که اِمیدی به نفع رساندن او نیست و از دست آزار و اذیت او در امان نیستی، هیچ خیری و سودی وجود ندارد.

سپس بر آن صفت نیک بودن چیزهای دیگر افزودند و از آن فراتر رفتند پس صفات دوستان نیک را برشمرده تا تو را در انتخاب دقیق یاری کند. بهترین صفات آنان سخن نیک گفتن است، عمر ﷺ در این باره چنین می‌گوید: (لَولَا أَنْ أسیرَ فِي سبیلِ اللهِ أَو أَضَعَ جَبینِي للهِ فِي التّرابِ أَوْ أُجْلِسَ قوماً یَلتقطون طَیِّب القَولِ، کَمَا یُلْتَقَطُ طیّبُ الثَمرِ، لَأَحْبَبتُ أنْ أکُوْنَ لَحِقْتُ بِاللهِ)[2] «اگر بر راه و مسیر الهی نبودم یا پیشانیم را برای خدا بر خاک نمی‌نهادم و با انسانهایی نمی‌نشستم که سخن پاک را مانند میوه پاک از درخت نمی‌چیدند هر آینه دوست داشتم به خداوند بپیوندم.»

و از صفات این انسانها این است که هریک از آنان سنگینی تکلف را از تو برمی‌دارد و زحمت و مشقت احتیاط و سرنگهداری میان تو و او از بین می‌رود. جعفرابن محمدالصادق ﷺ می‌گوید ارزشمندترین برادران من کسی است که نسبت به من تکلف ورزد و نسبت به او احتیاط ورزم و راحت‌ترین آنها بر دل من کسی است که هنگامی که با او هستم بمانند زمانی است که تنها هستم (چون با او احساس یگانگی و یکدلی می‌کنم.)[3]

و از ویژگیهای آنان رهاکردن چیزهای بی‌ارزش چون دِرهم و دینار و بالارفتن به سوی ملکوت است و از این‌گونه افراد امام احمدبن حنبل«ره» را در گزینش افراد مثال زده‌اند.

و این گوشه‌ای از سخنان کسی است که امام احمد را مدح و ستایش کرده است.

---

۱. دیوان ابوالعتاهیه، ص ۲۵.
۲. الزهد ابن مبارک، ص ۴۱۶.
۳. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۱۷۶.

و یُـحْسِنُ فـي ذاتِ الألَـهِ إذا رَأَی　　مُـضيماً لأَهـلِ الحَـقّ لایَسْأمُ البَـلَا
و إخـوانُـهُ الأدنـون كـلّ مُـوَفّق　　بـصيرٌ بأمْـرِ الله يَسْـمُو إلی العُـلا[1]

- و در راه رضایت خداوند احسان می‌کند و هرگاه مظلومی از اهل حق را دید از آزمایش الهی خسته نمی‌شود.

- و برادران نزدیکتر به او انسانهای موفقی هستند که به امر الهی آگاهند، درحالی که به سوی برتریها اوج می‌گیرند.

و از دیگر خصوصیات آنان یادآوری آخرت است همانطور که حسن بصری در این باره می‌گوید:

(إخوانُنَا أُحبُّ إلَيْنَا مِنْ أهْلِنَا و أوْلادِنا لِأَنَّ أَهلَنَا يَذكُرونَنَا بِالدُّنيَا و إخْوَانَنَا يذكُرونَنَا بِالآخِرَةِ)[2] «برادران ما از اهل و خانواده و فرزندانمان نزد ما محبوبترند زیرا خانواده و فرزندانمان ما را به یاد دنیا می‌اندازند اما برادرانمان ما را به آخرت یاد آور می‌شوند.»

و از دیگر خصوصیات آنان ایثار است، که یکی از ارکان بیعت شاعر صالح حیاوی است آنجاکه می‌گوید:

أبداً أَظَلُّ مَـعَ التُّـقَاةِ، مـع الدُّعـاةِ العَـاملين النّاشرين لِـواءَ أحـمدَ عـالِياً فـی العـالمينَ المنصفينَ المؤثرينَ عَلَی النُّـفُوسِ الآخـرين معَهُم أَظَلُّ، معَ التُّقاةِ، مَعَ الدُّعَاةِ المُسْـلِمينَ[3]

«همیشه با پرهیزکاران خواهم بود، با دعوتگران عمل‌کننده، آنانکه پرچم احمد ﷺ را در جهان برافراشته نگه داشته‌اند، کسانی که با انصاف و عادلند، و در دلهای دیگران تأثیرگذارند همیشه با آنان خواهم بود با پرهیزکاران با دعوتگران مسلمان.» و از دیگر ویژگیهای آنان نصیحت بدون چشم‌داشت است، هریک از ایشان نیکوکار است و تو را در دین خدا یاری و در راه خدا نصیحت کرده و پند می‌دهد.

---

۱. مناقب امام احمد، ابن جوزی، ص ۱۱۴.　　۲. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۹۶.
۳. مجلة التربية الأسـلاميه ج ۷، ص ۵۵.

آفات مجالس

و این ارتباط نزدیک بدون شک به همنشینی و گردهم آمدن منتهی خواهد شد، بنابراین شناخت همنشین سودمند و دوری از بعضی معایب مربوط به آن امری واجب و ضروری است، که همه این موارد در کلمه‌ای تحت عنوان «جستجوی سود در دین» که کلمه‌ای جامع و مانع و ماده‌ای مختصر در قانون برادری است، جمع می‌گردد، که زین‌العابدین علیّ بن الحسین بن علی«رضی‌الله عنهم» آن را وضع کرده و فرموده‌اند:

(إنّما يجلِسُ الرجلُ إلَى مَنْ يَنْفَعُهُ فى دِينِهِ) «انسان تنها با کسی همنشینی می‌کندکه در دینش برای او سودمند است.»[۱]

پس بر هر دعوتگر مبتدی لازم است که خودش را به مجالسی عادت دهد که مایه افزایش ایمان و علم او باشد، و برای او و دینش سودمند واقع شود، امّا از طرفی دیگر هرگز در پی آشنایی با مجالس لهو و بیهودگی و تلف کردن اوقات فراغت نیست.

این مسأله را اقبال در اشعاری گیرا شرح داده و از ما خواسته که بعد از آن دیگر اطاله کلام ننماییم درحالی که پروردگار بلندمرتبه را فرامی‌خواند، می‌گوید:

هَبْ نجيّاً يا ولِىَ النِّعْمَةِ مَحْرَماً يُدركُ ما فى فِطرَتِي

هَبْ نجيّاً لَقِياذا جُنَّةٍ ليس بالدُّنيا له مِنْ صِلَةٍ

ـ ای صاحب نعمت من! رازدار و مَحرمی به من ببخش که آنچه در سرشت و طبیعت من است را درک کند.

ـ مرا رازداری نیز فهم ببخش که رویین تن باشد و تعلق خاطری به دنیا نداشته باشد!

خلاصه کلام اینکه: همانا همنشین دعوتگر مؤمن، دعوتگر دیگری است، که هیچ پیوندی با دنیا ندارد بلکه ارتباطش با آخرت است و اشتیاقش به بهشت، میان او و دنیا بریدگی است و او از آن بیزار، اگر در پی چنین فردی باشی او را

---

۱. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۹۶.

خواهی یافت، براستی که او تنها همراه و یار تو است. پس او را به عنوان بـرادر اختیار کن، دوستش بدار، با او همنشینی کن، به او ببخش، مانند آنچه او به تـو می‌بخشد، در غیر این صورت این تو هستی کـه عـاجز و درمـانده‌ای، چنانچه گفته‌اند: (عاجزترین مـردم کسـی است کـه در بـدست آوردن بـرادران کـوتاهی می‌کند، و عاجزتر از او کسـی است کـه بـعد از بـدست آوردن آنـها را از دست بدهد.) پس تو در پی بدست آوردن آن برادرانت باش ما هم صفت عجز و ناتوانی را از تو برخواهیم داشت. ابن‌قیّم در این راستا سـخنی مـختصر و گـیرا دارد کـه دلالت بر تجربه یک دعوتگر بیدار می‌کند، ایشان در این سخن خطرات مجالس و نشست‌هـا را نـمایان کـرده و مـی‌گوید: گـردهم‌آیی بـرادران دوگـونه است: ۱- گردهم‌آیی که برای سرگرمی و پرکردن وقت باشد، براستی که زیان آن از سودش بسیار بیشتر است. و کمترین ضرر آن این است که قلب را تیره و فاسد کـرده و وقت را تلف می‌کند. ۲- همنشینی و مجالستی که برای همکاری و یافتن راه‌های نجات و سفارش به حق و صبر بـاشد، بـراسـتی کـه بـزرگترین و سـودمندترین دستاوردهاست اما آن نیز دارای عیوب سه‌گانه زیر است. یکی: باعث خودآرایی برخی در مقابل برخی دیگر می‌شود، و دوم: سخن گفتن و در میان مردم بـودن بیشتر از حد نیاز. سوم: این گردهم‌آیی به صورت عادت و میل درونی درآمده و فرد را از هدف بازدارد.[1]

آنچه موجب تأسف است این است که این بیم و نگرانی ابن‌القیم رنگ واقعی به خود گرفته و برخی مجالس دعوتگران امروز آن را ترجمه کرده و خودآرایـی میان ما ظهور یافته و اختلاط در میان دعوتگران بیشتر از آن اندازه‌ای شـده کـه موردنیاز دعوت است، به عبارت دیگر تبدیل به نوعی وقت گذرانی و تن‌پروری و شهوترانی شده که ما را از پیگیری کار با دعوتگران مبتدی و تازه‌کار و سیر در جامعه برای تبلیغ بازمی‌دارد. اگر دو عادت خودآرایی و تن‌پروری در یک حـد

۱. فوائد، ابن‌قیم، ص ۵۱

متعادل متوقّف شوند تنها با یک بیداری و یادآوری کوچک قابل معالجه هستند، امّا این دو بیماری آثار متعدّدی دارند، و از اجتماع آنها خصلت تنگ نظری از عفو و بخشش به وجود می‌آید.

زندگی اجتماعی به ضرورت تسامح و گذشت و نرمی با کسانی که با آنان زندگی می‌کنیم اشاره دارد برخی گمان می‌کنند این سخنان بیشتر شبیه موعظه‌های متداول است تا پژوهش‌هایی در زمینه فقه دعوت، اما کسانی که مدیریت کارهای روزانهٔ دعوت اسلامی را بر عهده دارند ضرورت آن را به خوبی درک می‌کنند و می‌دانند چقدر رفاه و آسایش یا به عبارتی دیگر خطر در کمین کسانی است که خود را بالاتر از این موعظه‌ها می‌دانند، اینان می‌خواهند فنون برنامه‌ریزی و عمل سیاسی را در گوش کسانی که سینه و دلهایشان از معانی تسامح و گذشت از خطاکاران خالی است بخوانند، امّا باید این بیداری عملی دعوتگر مسلمان همراه و آمیخته با تربیت اخلاق ایمانی و همگام با آن باشد و این همان علت اصرار علمای پیشین و معاصر در سفارش به بخشندگی، عشق و محبّت برادری است.

فضیل بن عیاض «ره» در این رابطه پیشگام شده و می‌گوید: (مَنْ طَلَب أخاً بِلاعَيبٍ صَارَ بِلَا أَخٍ) «هرکس به دنبال پیداکردن برادری بدون عیب و نقص باشد بدون برادر باقی خواهد ماند»، پس هنگامی که می‌خواهی پیوند برادری را با کسی ببندی بدان کسی که تو با او پیمان می‌بندی معصوم نیست. شعراء مسئولیت خود را در این رابطه بخوبی انجام داده‌اند. شاعر مشرق زمین می‌گوید: (لَا لَومَ في خَطاٍ و لا تثريبا) «هیچ سرزنش و نکوهشی در خطاکردن وجود ندارد.» و شاعر مغربی می‌گوید: (سامِحْ أخاکَ إِذَا أتاکَ بِذِلَّةٍ) «وقتی برادرت در برابر تو مرتکب اشتباهی شد بر او ببخشای.» شاعر سوم می‌گوید:

إِذَا ما بَدَتْ مِنْ صاحِبٍ لَکَ زَلَّةٌ ... فَکُنْ أنتَ مُحتالاً لِزلَّتِهِ عُذراً

أُحبُّ الفَتَى يَنفِي الفَواحِشَ سَمْعُهُ ... كأنَّ بِهِ عَنْ كُلِّ الفواحِشِ وَ قراً

سليمٌ دواعِي الصَّدرِ لَابَاسِطُ أذىً ... وَ لا مَانعٌ خيراً و لا قائِلٌ هَجْراً

- هرگاه از دوست شما اشتباهی آشکار گشت تو برای اشتباه او دلیل و علتی بیاب.

- محبوبترین جوان کسی است که گوشش از شنیدن چیزهای ناپسند اکراه دارد گویی که نسبت به شنیدن چیزهای ناپسند کر است.

- جوانی که دارای انگیزه‌های قلبی سالم و پیراسته است و آزار و اذیتش متوجه دیگران نیست او بازدارنده خیر و نیکی از دیگران نیست و سخنان بیهوده نمی‌گوید.

امّا روزگار افراد زیادی را به ما نشان داده که بیهوده‌گو هستند و هرگاه آنان را به نرمی و لطافت فرامی‌خوانی چهره درهم کشیده و با ترشرویی و ناراحتی تو را ترک می‌کنند. گویی تو او را به چیز زشت و ناخوشایندی فراخوانده‌ای، البته این به خاطر ساده‌لوحی اوست. ما می‌خواهیم که او را مصون داریم و براستی که دشمن درکمین او نشسته و ما می‌خواهیم او را از آن دور کنیم. چراکه می‌دانیم دشمنان ما همیشه در سر راه دعوتگرانی قرار دارند که به راه راست دعوت می‌کنند.

بیایید تاریخ ما را بررسی کنید! چقدر کسانی بودند که بر نفس خویش پیروز گشته اما در مبارزه عجله کرده و خشم و عصبانیت او را فراگرفته پس نتوانسته که پایدار بماند و نه پیروز شود، گردونهٔ روزگار او را در خود پیچیده و در امواج بی‌کرانش از بین برده و به فراموشی سپرده شده است. این انسان می‌خورد و می‌نوشد و هیچگونه هویتی ندارد.

انسانهای عصبانی، از پیشرفت بازمانده و درمیان جریانهای دنیا از بین رفته‌اند زیرا برخلاف موازین برادری رفتار کردند اگر استقامت کرده و از فقه برادری به ارث مانده از گذشتگان بهره می‌گرفتند هیچ‌گاه خستگی و از هم پاشیدگی آنانرا دربرنمی‌گرفت، همان روش فقهی که ما از تابعی بزرگ، بکربن عبدالله مزنی دریافته‌ایم که با صراحت می‌گوید که اگر دیدید برادرانتان از شما دوری می‌کنند به خاطر گناهی است که مرتکب شده‌اید پس به سوی خدا توبه کنید و هرگاه از طرف آنان محبتی بیش از اندازه دیدید بدانید که به خاطر طاعت و عبادتی است که انجام داده‌اید پس خدا را شکر گزارید. پس هرگاه رفتاری خشونت آمیز یا

نوعی کوتاهی کردن را به نسبت خودت مشاهده کردی قبل از اینکه بخواهی بر دیگران هجوم ببری نفس خویش را متهم کن!

ایـن مـتون اسـتوار از گـذشتگان از مـصادیق فـقه اُخـوّت ایـمانی است کـه عبدالوهاب عزام در عصر جدید در دو بیت پربار در دیوان مثانی خود آن را به تصویر کشیده و می‌گوید:

فِي فُؤَادِي بَحْرَانِ: مِلْحٌ و عذبٌ　　و بِـهِ صَـرصَرٌ وَ ريحٌ رَخَاءُ
فَـهوَ مـرٌّ عَـلَى البُـغَاةِ عَـصُوفٌ　　وَ هُوَ عذبٌ لِصَاحِبِي و صـفاءُ[1]

ـ در قلب من دو دریا وجود دارد یک شور و دیگری شیرین، و نیز در آن تندبادی و باد ملایمی وجود دارد.

ـ دریای دل من بر ستمگران طوفان است و برای دوستان و همراهانم شیرین و صاف است.

پس ای دعوتگر مسلمان از تو انتظار می‌رود که قلبت را از احساس برادری نسبت به برادران هم عقیده‌ات در راه خدا پر کرده و نیز به همان انـدازه انـتظار می‌رود که در آن خشم و کینه نسبت به گمراهان و ستمگران قرار دهی.

۱. دیوان المثانی، ص ۳۸.

درختان ایمان

وحدت بندگی و تکامل آن در اجزای این کائنات تنها برای آن خدایی است که آن را خلق کرده است. حقیقتی که انسان متفکر هرگاه بتواند از جنجالهای بیهوده بگریزد و در آرامش و اطمینان به تأمل و تفکر بپردازد آن را خواهد یافت.

یکی از انواع بندگی آن است که وسوسه آن را نیالاید این بندگی برای همه ساکنان روی زمین است، از علفزارها تا بلندترین مخلوقات که قرآن از زبان خداوند بلندمرتبه ما را چنین از آن باخبر می‌سازد: ﴿وَٱلنَّجْمُ وَٱلشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ (رحمن: ۶) «و گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کُرنش می‌برند».

طبری گفته: مراد از «نجم» همه گیاهانی است که از زمین می‌رویند و مراد از «شجر» همه چیزهایی که بر تنه و ساقه خود می‌ایستند.[۱]

همانا آن، تصویر و منظرهٔ سجدهٔ دائمی برای مؤمنان است تا اینکه در هنگام سنگینی غفلت برای آنان یادآوری باشد تا سجده قلبی آنان را دائمی کند، نشانه آن خشنودی از خدا و تسلیم‌شدن در برابر احکام او است. و به وسیله آن است که درونمایه سجدهٔ مؤمن کامل می‌شود.

---

۱. تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۱۶، چاپ دائرةالمعارف.

هرگاه مؤمن در خلوتهای پی در پی لذت مراقبت از این سجده سبز را که با انواع گلها آراسته و مزین شده بچشد و اجازه دهد که قلبش درحالی که مقلّد است به پایین‌ترین درجه سقوط کند تاجایی که بتواند گامهای نیستی و خضوع را لمس نماید آنگاه دیگران را برای مشارکت فراخوانده و با مهربانی با آنان رفتار خواهد کرد، درحالی که جامهٔ حسادت و خودبینی را از خود برگرفته است. و این همان دعوت اقبال است آنگاه که از راز سیر ایمان بی‌صدا در بیابانهای سخنگو پرده برداشت و تو را به سکوت واجب برای تسبیح دائم باخبر ساخت و سفارش کرد که:

دَعِ الدُّورَ و اَطْلُبْ فَسیح البَرارِی　　　وانـظُرْ إلیٰ صـفحات الجـمالِ
عَـلٰی حَـافَّة المـاء دُونَ مـلالٍ　　　تَأمَّـلْ تَـرَقْرُقَ مـاءٍ زلالٍ
و حَـدِّقْ إلیٰ نَـرجِسٍ ذِی دَلالٍ　　　وَقَـبِّلْ عُـيوناً لَـهُ کـاللّآلِي

ـ خانه‌ها را رها کن و در طلب بیابان وسیع باش و بر صفحات جمال بنگر!
ـ بدون خستگی بر لب دریا بنگر و در جریان و حرکت آب زلال و گوارا اندیشه کن!
ـ به نرگس عشوه گر خیره شو، و بر چشمانش که چون مرواریدند بوسه بزن!

عبدالوهاب عزام، اولین کسی بود که دعوت اقبال را پذیرفت، و پیوسته غرق تأمل شد، جاهلی او را دید و از این کار او ناخشنود شد. پس عبدالوهاب به او گفت:

لَستُ أخْـلو لغـفلَةٍ و سکـونٍ　　　و فَـرارٍ مِـنَ الوَرَیٰ وَارْتِـياحِ
إنَّـما خَـلوَتِي لِـفِكرٍ و ذِکـرٍ　　　فَهي زادِي و عُدَّتي لِكِفَاحِي[1]

ـ خلوت من برای غفلت و سکون و فرار از مردم و آسایش نیست بلکه خلوت من برای تفکر و یاد خداست و این توشه و ابزار و وسایل من برای مبارزه و جهاداست.

و ایشان بدین وسیله تجدید مذهب سلف صالح و عرف رایج نزد مسلمانان آغازین را به ارمغان آورد. لحظات حرکت و جنبش آنان در مسیر آموزش و

۱. دیوان المثانی، ص ۱۱۷.

یادگیری، امر و نهی و ضرورتهای زندگی درحالی که ایشان با علاقه به تنهایی و گوشه‌نشینی در حاشیه شهر و نشستن در بین مزارع به افزودن شناخت و پندگرفتن امیدوار بودند، سپری می‌شد.

ابن‌القیّم روایت کرده است که استادش ابن‌تیمیه (رحمة‌الله) بارها بعد از سپیده‌دم آنان را ترک می‌کرد. یک بار ابن‌قیّم او را دنبال کرده و حرکاتش را زیر نظر می‌گیرد می‌بیند که در منطقه «غوطه» دمشق و چمنزارهای آن عزلت می‌گزیند تا اینکه این کار برای او عادت شده بود. و این مسأله با اسلوب و روش قرآنی و حدیث بجامانده از پیامبر ﷺ نا متجانس نیست. بلکه ارتباط آشکاری میان سرسبزی و ویژگیهای فطری انسان وجود دارد که آثار خود را بر سیره مؤمنین و در تعابیر و رفتار آنها باتوجه به بهره‌مندیشان به جای گذاشته و شما را به دلهایی رهنمون می‌کند که مناسبت و اشارات را دریافته و ارتباط کاملی میان درختان و مفاهیم ایمانی مشاهده می‌کنند، و براستی که آن بیشه‌ای از درختان ایمان است که با شاخ و برگهای درهم و انبوه باعث می‌شود که حرکت تو در زیر سایه‌ای گسترده و نوازش عطرهای خوشبو انجام شود که ناگهان مشاهده درخت توحید در این مسیر تو را به شگفت می‌آورد. درختی که قرآن آنرا کاشته است و تو زیر سایه سار آن در حال استراحت هستی آنگاه که این فرموده پروردگار را می‌خوانی: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي ٱلسَّمَاءِ﴾ (ابراهیم: ۲۴) «آیا نمی‌بینید که خداوند کلمات طیبه‌ی خود را به درخت طیّبه‌ای که اصلش در زمین ثابت و شاخ و برگش در آسمان است مثال می‌زند و هرگاه به اذن خداوند ثمر و میوهٔ خود را می‌دهد و خداوند برای مردم مثال می‌آورد که شاید بیدار شده و پند بگیرند.»

ابن‌القیم می‌گوید: همانا خداوند پاک و بلندمرتبه درخت توحید در قلب را به درخت طیّبه‌ای که دارای ریشه‌ای ثابت و استوار و شاخه‌های قد برکشیده به سوی آسمان است، تشبیه کرده که در هرحال و زمانی میوه می‌دهد. و اگر در این تشبیه بیاندیشی آنرا مطابق با درخت توحید می‌یابی که در قلب استوار است همان درختی که شاخه‌های آن کارهای نیکی است که به سوی آسمان قد

برکشیده و این درخت پیوسته و در هر زمان باتوجه به استواریش در دل و محبّت و خلوص دل نسبت به آن و شناخت حقیقت این درخت و رعایت حقوق آن از اعمال صالح ثمر می‌دهد.[1]

برخی از علمای سلف گفته‌اند: منظور از «شجرة‌طیّبه» درخت خرما است که حدیث روایت شده از ابن عمر بر این امر دلالت دارد، نیز ربیع بن انس گفته است منظور از آن انسان مؤمن است که ریشه عمل او در زمین ثابت و استوار و یادش در آسمانهاست.

ابن‌قیم گفته است: بین این دو سخن تفاوتی وجود ندارد منظور از مثال انسان مؤمن است. و درخت خرما به مؤمن و مؤمن نیز به آن تشبیه شده است.[2]

و تو از جایگاه خویش در زیر آن درخت و از نزدیکی به آن، رایحهٔ خوش عطر گلها را از درختی که طاعت و بندگی نامیده می‌شود استشمام می‌کنی، درختی که شاهد هدیه بیعت رضوان بود چرا که تکامل یافت آنگاه که این آیه نازل شد: ﴿لَقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾ (فتح ۱۸) «همانا خداوند از مؤمنین راضی شد، هنگامی با تو در زیر درخت بیعت کردند سپس می‌داند آنچه را که در قلوبشان هست پس آرامش را بر آنها نازل کرد و پاداش آنها را با پیروزی نزدیک، داد.»

و پیوسته انسانهای آرام و صبور تا امروز در سایه آن بدون هیچ نگرانی از محرومیت و از دست دادن جان و مال در انتظار پیروزی حرکت اسلامی که کاخهای گمراهی را ویران کند خواهند ماند و براستی که بیعت تا سرحد مرگ هزینه خود را پرداخت کرده است. اگر خداوند متعال دچارشدن به این رنج و محنّت را راه رسیدن به این هدیه قرار داد و کار بر تو سخت شده است، به درخت (ترحاب) خوش‌آمدگویی پناه ببر و در سایه‌ی آن آرام بگیر. شاخه‌هایش را تکان بده تا از برکت خویش بر تو فرو ریزد و همان کاری را انجام بده که

---

۱. اعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. پیشین.

مریم علیها السلام آنگاه که زمین بر او تنگ آمد انجام داد، پس بر او ندایی آمد که: ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً﴾ (مریم، ۲۴) «و به سوی خود شاخه‌ای خرما را تکان دهید تا خرماهای تر و تازه را بر تو بیاندازد پس بخور و بنوش و چشمت را روشن کن.»

پس چند عدد خرمای تازه بخور و به آن قانع باش و از ناشکری و ناسپاسی اسرافکاران و تجمّل‌گرایان بپرهیز و مشتی از آن رودی که در مقابلت جاری است برگیر و به بالاترین مراتب عزت بالا رفته و صعود کن!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در این بیشه نهالهایی دارند همانطور که شاهد حضور درخت در سیره پاک پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌ایم، که چه بسا اشاره به این رابطه و تحریکی است برای بیداری غافلان، یکی از آن نهالها درخت وفاداری است درختی است که نشانه آمیزش روح‌های ذاکر است که زبان به شکر گشوده و بزرگی و متانت را برای صاحبش به ارمغان آورده و شکرگزاری و قدرشناسی خود را نسبت به پروردگار اعلام می‌دارد و این همان درختی است که در هنگام جدایی آه برکشید.

جابربن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: در روز بیعت رضوان در زیر آن درخت شاخه‌ای بود که پیامبر به آن تکیه داده بود هنگامی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله منبر برپا کردند، ناله‌ای شبیه ناله شتر ده ماهه از آن ستون شنیدیم تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمدند و دستشان را بر روی آن شاخه نهادند.[1]

منظور از شتران ده ماهه شترانی است که آبستن بوده و زمان وضع حمل آنها نزدیک است و این یکی از معجزات ایشان بود «بهترین سلامها و پاکترینشان بر ایشان باد.»

شاخه‌ای به آن شرف نایل شد و رسم وفا بجای آورد، شوقِ و اشتیاق در او جمع شده و به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و ناله سر داد.

هرکس از ما دیوانی از احادیث نبوی در خانه‌اش دارد، مثل اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در کنار او ایستاده و امور دینی و شریعت اسلام را به او می‌آموزد درحالی که وفاداری شایسته امثال ماست که از آن شاخه بیاموزیم و

---

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱.

شکل پیروی از پیامبر ﷺ را با دنباله‌روی ایشان به تـصویر بکشـیم، و درخت پنجمی وجود دارد که درخت پایداری نامیده می‌شود که زمانی که مردم بوسیله هواهای نفسانی متفرق شوند به آن دخت پناه ببر و با ترک همه‌ی فرقه‌ها نجات پیدا کن (و لَو اَن تَعضَّ بأَصلِ شَجَرَةٍ)[۱] «اگرچه اصل و ریشه درخت را گازبگیری تا حرفی نزنی.»

و زبانت را از آنچه می‌گویی نگه دار مگر از سخنانی چون عبدالله بن ابی آنگاه که گفت: (اللّٰهمَّ انّا نعوذُبِکَ أن نَرجعَ عَلَی اعقابِنا او نُفتَن)[۲] «خداوندا از اینکه بر گذشته خویش (کفر) برگردیم یا اینکه دچار فتنه شویم به تو پناه می‌بریم.»

اینکه می‌گوییم این اصرار بر پناه بردن به درخت که باعث می‌شود پناه برنده دندانهایش را برهم بفشارد برای این است که اگر آن را تصور کنی قلب پیوسته درمیان ترس از سستی که انسان را دربرگیرد و او را با خود ببرد، و آرزوی رسیدن به کمالی که نجاتبخش است مردّد و مضطرب خواهد بود.

و امّا شراب گوارای این درخت تو را سیراب می‌کند آنگاه که مردم از تشنگی زبانشان را بیرون آورده‌اند، و حلقت را سرد و خنک می‌گرداند بـنابرایـن فشـار دندانهایت را می‌افزایی مثل کودکی که پایداری و ثبات را از پستان مادر می‌مکد.

و درخت ششمی وجود دارد که نامش درخت اُنس است که در ایام وحشت و تنهایی تـو را هـمراهـی و رطـوبت آن، خشکـی دهـان و خسـتگی‌ات را کـاهش می‌دهد، این درخت را پیامبر اکرم ﷺ هنگام عبور از کنار دو قبری که صاحبان آنها عذاب داده می‌شدند کاشته‌اند پس ایشان ﷺ شاخهٔ مرطوبی را برداشت و آن‌را از وسط نصف کرد سپس هریک را در قبری فرو کرد، اصحاب گـفتند: ای رسول خدا چرا این کار راکردی فرمودند: (لَعلَّهُ اَنْ یُخَفَّفَ عَنهُمَا مَا لَمْ یَیْبَسَا)[۳] «شاید قـبل از خشک شـدن عـذاب آن دو راکـاهش دهـند» پس بُـرَیْدَه أسـلمی از ایـن عـمل پیامبر ﷺ فهمید که این سنّت است، و وصیت کرد که دو شاخه خرما بر روی

---

۱. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۶۵.
۲. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۸.
۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۴.

قبرش بکارند. و همچنان مردم در این موضوع از او تقلید می‌کنند و به تحقیق ما نیز دارای رفتارها و ویژگیهایی هستیم که گاهی صفای عمل را خدشه‌دار می‌کنند یا اینکه زیاده‌روی در دنباله‌روی دنیاپرستان که باعث راحت‌طلبی مهلک و آشتفگی خواب شده درنتیجه آمادگی فرد را برای سپیده‌دم بعدی ضعیف می‌کند و باعث خدشه بر اعمال ما می‌شود و شاید اندکی زیر سایه درخت خرما ماندن اندکی از تشنگی تو بکاهد.

سپس نوبت درخت مفاصله می‌رسد که گواهی می‌دهد چگونه استقلال وسیله، نزد انسان مسلمان استقلال هدف را کامل می‌کند. و هنگامی که یک مشرک لشکر مهاجرین و انصار را در هنگام حرکت به سوی بدر تعقیب می‌کرد و از روی شجاعت و برای یاری قومش می‌خواست همراه لشکر اسلام مبارزه کند سپس هنگامی که به درختی که نشانه راه بود رسیدند عایشه رضی الله عنها آن فرد را که به لشکر اسلام پیوسته بود بیاد آورد، پس پیامبر اکرم ﷺ روی به او کرد و فرمود: (إِرْجِعْ فَلَنْ أَستعینَ بِمُشرکٍ)[1] «برگرد هرگز از مشرک یاری نمی‌خواهم» که این به‌عنوان یک اصل شناخته شد که هیچ استثنایی مگر در شرایط ضروری نداشته است و امروز رهبران أحزاب مختلف دعوت حق را محاصره کرده و خبرهای دروغین درباره آن پخش می‌کنند آنان دعوت حق را به عقب ماندن از کاروان سیاسی جامعه متهم می‌کنند، امّا دعوتگران به دنبال درخت بزرگ نشانه راه می‌گردند پس می‌بینند که دیدار هیچ فایده‌ای نداشته و عیب فرودآمدن و سقوط بعد از بلندی مرتبه دامنگیر آنان شده است و هرگاه مردم در این مثالها بیاندیشند در کاشت نهال برهم سبقت می‌گیرند، نیز درخت هشتمی وَجود دارد که درمیان ایشان به درخت إغتفار و طلب آمرزش مشهور است و آن درخت انگور پرباری است که باغبان آن هرگاه دوستی از کنارش بگذرد خوشه‌ای از آنرا چیده و او را برای خوردن آن دعوت می‌کند. آن دوست از آن انگور خورده و با شکرگزاری به راه خود ادامه می‌دهد.

---

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۰۱.

هنگامی که روز دهم فرارسید همسر صاحب درخت به شوهرش گفت: این از ادب مهمان‌نوازی نیست به نظر من حالا که برادرت را دعوت کردی و نصف میوه را او خورد، تو نیز دست مشارکت را برای الفت گرفتن و گرامی داشتن او گشوده و همراه او می‌خوردی، بهتر بود، سپس صاحب درخت می‌گوید: بدون شک فردا این کار را خواهم کرد.

زمانی که فردا فرارسید و مهمان نصف میوه خود را خورده بود صاحب خانه دستش را دراز کرد و دانه‌ای را برداشت و میل کرد، دید که بـه انـدازه‌ای ترش هست که قابل خوردن نیست میوه را از دهان بیرون انداخت و چهره درهم کشید و از اینکه تحمل مهمانش را در خوردن همان میوه‌ها دید اظهار تعجب کرد.

ابوحیان توحیدی گوید: میهمان به صاحب خـانه گـفت مـن قـبلاً مـیوه‌های شیرین زیادی را خورده‌ام دوست نداشتم کراهت خود را از خوردن این میوه به تو نشان دهم که نسبت به میوه‌های گذشته دچار شک بشوی.[1]

و این از داستانهای خرافی نیست بلکه داستانی است که روایت شده است، پس تو ای برادر دعوتگر به آن گوش فراده! به عبارت دیگر مجازی است تا از آن به آرامی به سوی عدالتی که درگاهش به سوی تو باز است بروی.

بدان که در اطراف تو کسی نیست که کاملاً معصوم و درستکار باشد پس اگر برادرت دچار اشتباه شد این لغزش او موجب دوری از او، حسـرت خـوردن، شکوه کردن و ضایع کردن حق او نشود. بلکه باید حـتی در مـقابل سـرزنش او صبور بوده و خشم خود را فرو خوری و در دل، او را ببخشی.

درحالی که تو زیبایی خوبی‌های گذشته و اعمال پسندیده و شیرینیِ گرامـی داشتن او را بیاد می‌آوری شاید روزی تو را بر توبه کردن یاری دهد و یا اینکه در هنگام یادگیری‌ات پشتیبان و هم‌نشین تو باشد یا چیزی را از آنچه خدا به او یاد داده است به تو آموزش دهد. پس اگر از آن بهره بردی و انصاف را رعایت کردی

---

۱. الامتناع و المؤانسه، ج ۲، ص ۱۲۱.

به تو اجازه داده می‌شود تا در زیر درختی بلند و پرگل و میوه که زیبایی‌اش چشم هر بیننده‌ای را به خود جذب می‌کند و زبان هر شنونده‌ای را به حمد و ثنای کسی که آن را کاشته وامی‌دارد به استراحت بپردازی، نام آن درخت، درخت زهـد و تقواست، درختی قلبی و بی‌همتا که هیچ‌کس در کاشت آن بر صاحبش پیشی نگرفته و در واقع یک نوع نوآوری است که شاعر آن را چنین توصیف کرده است:

غَرَسَ الزُّهْدُ بِقَلبِي شَجَره ‌‌ ‌ بَعْدَ أَنْ نـقىَّ بـجهدٍ حَـجَرَهْ
وَ سَـقاهَا إثْـرَما أَوْدَعَـهاَ ‌ ‌ كَـبِدَ الاَرْضِ بِـدَمْعٍ فَـجَّرَهْ
و مَتَى أبْـصَرَ طَـيراً مُـفسداً ‌ ‌ حَائِماً حَوْلَ حـماهَا زجَـرَهْ
نِمْتُ فِي ظلٍّ ظَـلِيلٍ تـحتَها ‌ ‌ رَوَّحَ القَلبُ و نَحَىَّ ضَـجَرَهْ
ثُـمّ بـايعتُ إلَـهي و كِـذَا ‌ ‌ بيعةُ الرِّضوَانِ تَحتَ الشَجَرَهْ

ـ زهد بعد از اینکه سنگِ دل را با تحمل سختی و تلاش پاک کرد درخت خود را در آن کاشت.
ـ و بعد از آنکه آنرا در دل زمین به امانت گذاشت آنرا با اشکی سرشار آبیاری کرد.
ـ و هرگاه پرندهٔ فاسدی را ببیند که در اطراف محدوده‌اش در حال پرواز است آن را از آنجا میراند.
ـ زیر سایه همیشگی آن درخت به خواب رفتم، پس دل شاد شد و دلتنگی و نگرانی‌ها را رها کرد.
ـ سپس با خدایم بیعت کردم و اینچنین بیعت رضوان نیز در زیر درخت بود.

پس به دقت در مراحل نگهداری و توجه خاص نسبت به آن بـنگر و ایـنکه چگونه شروع به پاک‌کردن دل از سنگهای حسادت و ریا و تکبّر و بدبینی کرد و چگونه آنرا در سه مرحلهٔ پایانی با اشک و تقوا و ترس از خدا آبـیاری نـمود و چگونه شیاطین انس و جن را که در اطراف دانه‌های کاشته شده برای برداشتن آنها می‌گشتند از آن راند. پس از او تقلید کن و هرچه او کرد تو نیز انجام بده تـا درختی مانند درخت او برای تو شاخ و برگ دهد و از آن گلهایی با انواع رنگ و رایحه باز شوند و تو نـیز مـانند او در زیـر آن درخت بـخواب روی و بـه هـمان احساس دست‌یابی که حاضران بیعت رضوان دست یافتند. و گویی تو در مـیان آنان و با ایشـان هستی و سرخوشی و مستی بیعت تا حد مرگ در راه خدا، و دفاع از اسلام سراپای وجودت را دربرمی‌گیرد و نیز امام حسن البنّا به دانش کـاشتن

درختان ایمان، آگاهی داشت بنابراین درخت دهُمی را برای توشه کـاشت و آن درخت حلم و بردباری است که اینگونه خطاب بـه دعـوتگران آن را تـوصیف می‌کند. مانند درخت باشید درحالی که مردم به سوی آن سنگ پرتاب می‌کنند او برای آنان میوه فرو می‌ریزد و به راستی که ایشان مفید و زیبا سخن گفته‌اند زیرا بیشتر مردم به سرعت به نادانی می‌گرایند که باعث می‌شود آنان دعوتگران اسلام را تکذیب کرده و بیهوده آزار دهند و اگر دعوتگر مانند انسان نادان باشد و بدی را با بدی جواب دهد نشانه‌های احسان از بین رفته و نابود خواهد شد، امّا او باید دلی بزرگ و محاسبه‌گر داشته باشد و برای قوم خـویش کـه نـمی‌دانـند، طـلب آمرزش کند بنابراین امام بنّا آخرین کسی است که نهالی را در بیشه ایمان می‌کارد و براستی که ما تیشه را در دستان تو قرار داده و بذر را نیز به تو دادیم، پس بکار! که بهره‌ای فراوان و مبارک برداشت خواهی کرد. پس بیرون برو و با اندیشه در جهان سیر کن به این نتیجه می‌رسی که اخلاق ایـمانی بـا طـبیعت و سـرسبزی آمیخته است و هر درختی تعبیر جزئی از محاسن اخلاقی است کـه بـا سـجدهٔ آمیخته و آثار عـبودیتش را برای خداوند که خالق اوست تطبیق می‌دهد. پس به این نتیجه می‌رسیم که لحظات اندکی درمـیان درخـتان خـلوت گـزیدن، بـاعث یادآوری انسان غافل و بازگشت و توبهٔ او به سوی خداوند مـی‌شود و آنـچه از نیک‌اندیشی ما نسبت به درختان خبر می‌دهد این است که خداوند پاک و منزه، سخنان نـاروا و مـخالف بـا تـوحید را بـه درخـت پـلیدی تشـبیه کـرده است کـه ریشه‌هایش در دل زمین محکم نیست بلکه روی زمین روئیده و هیچ اطمینانی به آن‌نیست و هر لحظه ممکن است از بیخ کنده شود.

پس همانطور که گفتیم هر درخت پابرجایی با کلمه‌ای از ایمان تو را پند می‌دهد.

حصار آروزها

زندگی با همه جوانب آن و تغییراتی که در جامعه صورت می‌گیرد برای مسلمانان امروز بدون نگاه واقع‌گرایانه با آسودگی خاطر و بررسی محسوسات آن قابل فهم نخواهد بود و شکی نیست که باید از بررسی صرف فراتر رفت، زیرا فهم امور باتوجه به علّت‌ها و سبب‌هاست و این بهترین وضعیتی است که به ایمانی کامل وگسترده منتهی می‌شود زیرا ظاهر امور متناقض است به همین دلیل عقیده اسلامی برای تحلیل و علّت‌یابی آمده است تا هر آنکه را با دلیل و برهان واضح زنده است زندگی دوباره ببخشد، همچنین برخی از فیلسوفان تلاش کرده‌اند تا علّت هستی را بفهمند که برخی از آنان مانند سقراط به عقیده توحیدی نزدیک شده و برخی دیگر از توحید فاصله گرفتند. باتوجه به تفاسیر کسانی که راز تکامل عقیده اسلامی را شرح داده‌اند یا از میان گفتگوهای فیلسوفان به تلاش برای رسیدن به کمال از طریق گفتگو دربارهٔ قضا و قدر و جبر و اختیار و راز قرارگرفتن نفس بین تقوا و فساد و حکمت آفرینش شیطان و تسلّط او بر دلها تا آنها چیزی را که آشکارا زیان‌آور است انتخاب کنند و اقدام به کاری کنند که با فطرت سازگار نیست، و نیز علّت تسلّط انسانهای بد و با وجود فساد آنان و آزردن

مردم و نیز رنجهای فراوانی که انسانهای خوب تحمل کرده درحالی که مردم از آنها روی گردانده‌اند و با وجود اینکه بخشش و سودفراوانی برای مردم دارند و غیره پرداخته‌اند.

امّا ارکان زندگی امروز را پیچیدگی‌های مادی فراوانی فراگرفته است و مسلمانان را نیز مانند بیشتر مردم درکشاکش نیازها و مطالباتی قرار داده است که اوقات فراغت را برای اندیشه آرام جهت تحلیل و علّت‌یابی موضوع‌ها از آنان گرفته است و به این دلیل است که این نگاه تحلیلی، نه تنها برای همه مردم ممکن نیست بلکه حتی برای همه قابل فهم هم نمی‌باشد و حال آنکه مسلمانان در زمان حاضر مکلّف و مأمور به انجام واجباتی چون امر به معروف و دعوت به آن و نهی از منکر می‌باشند که هیچ عذر و بهانه‌ای برای کوتاهی کردن در انجام آنها برای آنان وجود ندارد و اینجاست که مبارزه کنونی ما با اشکال مختلف کفر جدید ایجاب می‌کند که با سرعتی معادل آن، به دیدگاههای واقع‌گرایانه و ساده گرایش پیداکرده تا بتوانیم به یاری مسلمانانی بشتابیم که با شجاعت و قناعتی که آنان را به راز بخشش فرامی‌خواند که وظیفهٔ حفاظت از افراد و ملتهای جهان و امرونهی کردن آنها را برایش قرار داده است. و هرگز حرکت اسلامی مانند گذرگاهی نیست که به دور از بدعت باشد بلکه بدعت‌های آن از بالابر منظره ساده حقیقت زندگی سایه انداخته همانطورکه بر حقیقت مرگ سایه می‌اندازد و این همان حقیقت بی‌نیاز از هر دلیل و تحلیلی است که صبح و شام در میان مردم اعلام می‌شود.

عظمت مشهود دلیل وجود غیب است

و این به علت تکامل عقیده اسلامی است و تکامل یافتن مؤمنان در دعوت به این عقیده وابسته است. عقیدهٔ اسلامی و مؤمنین هر دو به هدایت انسانهای سرگردان و مردد از طریق نزدیکترین راه حریص و مشتاقند. این فرد مانند کسی است که درهای غیبی که پیامبران به وسیله آن از روز قیامت، حساب و بهشت و

دوزخ باخبر می‌شوند بر سر او بسته شده باشد امّا او از سیرهٔ پیامبر بهره می‌گیرد که به او نشان می‌دهد اعجاز آنچه را که باعث شد پیامبر ﷺ به تنهایی درحالی که تکذیب می‌شد پرده از وحدانیت پروردگار بردارد و نیز اعجاز تکبیرهای مسلمانان قبل از پایان یافتن دوره راشدین بر سر تپه‌های مکه و مدینه را به او می‌نمایاند. آن شخص مشاهده اعجاز سیره نبوی را راه تصدیقی قرار می‌دهد که نزدیک به مشاهده آن غیب است.

و تو ایمان به رسول خدا را سبب ایمان به خداوند قرار داده‌ای و تصوّر نمی‌کنیم که فقیهی غیر از باقلانی که ایمان به خدا را قبل از ایمان به پیامبر واجب کرده این مسأله را منع کرده باشد البته این منع کردن او دلیل واضحی ندارد و این علاوه بر آن نداهای ساده و فراوان قرآنی و دعوتهای متعدد به تفکر در آفرینش آسمانها و زمین است که تو را به سوی ایمان به خداوند سوق میدهد و تمام آنچه را که گفتیم ابعاد تکامل عقیده اسلامی است که باتوجه به اندیشه و تیزهوشی افراد دارای انواع خطاب متفاوت است.

هرکس نتواند علّت‌یابی کند، عقیده اسلامی از طریق محسوسات بر او وارد شده و به جای علّت‌یابی با تکرار و یادآوری آن را جبران می‌کند. واقعیتی که ما امروز می‌خواهیم از آن استفاده کنیم همان چیزی است که عقیده ما آنرا از گذشته‌های دور برای ما به ارمغان آورده است.

هنگامی که در یاد مرگ زیاده‌روی می‌کنی درحالی که قرآن از لحظه جان‌دادن بیم داده است که باید هر نفسی هرچند که از آن دوری کند پذیرای آن باشد. بنابراین لازم است که برنامه تربیتی جنبش اسلامی یادآوری مرگ را در اصول خود بگنجاند و دست هر دعوتگری را بگیرد تا از سنگینی‌اش بر روی زمین که باعث می‌شود او اموال را برای جمع‌آوری زینت‌های دنیوی صرف کند، نجات یابد.

تصویری از هنر اسلامی

اگر یک فرمانده جنگی لشکریان خود را قبل از آغاز هر جنگی در اطراف خود جمع کرده تا برای آنها نقشه‌ای سازمان‌دهنده برای محاصره دشمن روی زمین بکشد. پس بر رهبران حرکت‌های اسلامی لازم است تا قبل از گردهم‌آیی دعوتگران به سوی حق نقشه محاصره آرزوهای دروغین را برای آنان تشریح و یادآوری کنند، همانطور که پیامبر اکرم ﷺ در یکی از روزها این نقشه را برای اصحاب بر روی خاک مدینه کشیدند سپس با تفهیم آن نقشه‌ها توانستند آن شهر را فتح کنند و در آن روز عبدالله بن مسعود رضی الله عنه درمیان اصحاب بود که آن را چنین توصیف می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ مربعی رسم نمود و خارج از مربع خط دیگری را کشید و در دو طرف آن خط نیز، خطهای باریک کوچک دیگری را کشید و فرمود این انسان است و این اجل اوست که او را محاصره نموده است و آن‌چه خارج مربع است آرزوهای اوست و این خط‌های کوچک مصیبت‌ها هستند پس اگر یکی از او بگذرد دیگری دامن او را خواهد گرفت و اگر آن یکی از او بگذرد این یکی او را درخواهد یافت.[1]

و درمیان اصحاب همچنین أنس بن مالک رضی الله عنه بود که آن لحظه را توصیف کرده و می‌گوید: پیامبر ﷺ خطوطی راکشید و فرمود این آرزو و این یکی اجل انسان است پس در حالی که او این‌گونه است خط نزدیکتر او را خواهد گرفت.[2]

و در روایت دیگر گفته شده نمونه‌ی بنی‌آدم به این شکل است که نود و نه نوع مردن در اطراف او وجود دارد اگر همه را هم پشت سر بگذارد دچار پیری و درماندگی خواهد شد. و با این خطوط ارزشمند تابلویی از هنرهای سمبلیک بی‌همتا را کامل کرد. آری این همان انسان ضعیفی است که مصیبتها با حرص و پافشاری بر سر او یورش می‌آورند، مصیبتهایی مانند بیماریهای واگیر، سرطان، سوختن در آتش، غرق شدن در آب، لیزخوردن و سقوط، تصادف یا نیش زدن

---

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۱.

۲. پیشین.

حیوانات و مسمومیت غذایی، یا اینکه گلوله‌ای سرگردان او را از پای درمی‌آورد. اگر هم از همه اینها خلاص شود بلای پیری، فشارخون، بالارفتن قندخون برای او درس آموزنده‌ای است به عبارت دیگر اگر عمر او طولانی شود مرگ از او انتقام خواهد گرفت:

(قُل إِن الموتَ الَّذی تَفِرُّونَ مِنهُ فَانَّه مُلاقِیکُم) «بگو مرگی که از آن فرار می‌کنید بدون تردید شما را ملاقات می‌کند.»

علّتها و اسباب متعددی وجود دارد و حال آنکه مرگ یکی است و آرزوهای سرگردان را که رهایی را چون حصاری محکم به تصویر می‌کشند محاصره می‌کنند. آرزوی پر زرق و برق و درخشنده‌ای که هرگاه برق می‌زند، اموال و ثروت و زیبایی‌ها و عطریات و کاخها و مناصب در دیدگاه صاحبش می‌درخشند. پس در آن شرایط با نگاهی پی در پی آن نیازهای دعوت را فراموش کرده و چشمان خود را از سرزمین مقدسی که یهود آنرا به فساد کشیده می‌بندد و دوباره رایحه سوختن دعوتگران در صومالی و بوی بد اجساد ترکها را در زیر دیوار قبرص استشمام نمی‌کند، و گوشش را از شنیدن صدای گامهای سربازان هندی در سنگال می‌بندد. امّا اگر با دیدهٔ دل بنگرد به این نتیجه می‌رسد که آرزوهای روشن او را، محیطی تاریک و سیاه در برگرفته است که اگر درگام نهادن در مسیر دعوت از مسیری که تقوی بدان راهنماست پیروی نکند، در تاریکی آن سرگردان و گمراه باقی خواهد ماند.

پس آن، انتظاری است زیبا امّا ناگوار، سایه‌ای است دائمی امّا کاهش می‌یابد، آرزوهایی در فراسوی درّه‌ها و بیابانهاست و حال آنکه او قادر به گذر از آنچه برایش در نظر گرفته شده نیست و نفس‌هایی که قبل از همهٔ آنها شمارش می‌شوند، و بار سفرش بسته و امانتش برگردانده می‌شود و بعد از آن خاک منتظر بوسه‌زدن بر گونه‌های اوست. پس بدرستی عاقبت، چیزی جز پیوند با گذشته نیست، و آیندگان به دنبال گذشتگان می‌روند.

و آنجاجز آرزویی دروغین و اجلی واقعی چیز دیگری وجود ندارد.

نگاهی بلند

و این نگاهی است که به دنبال آن، یادآوری و بـه دنـبال آن تـقواست، خـدا هست و خدا تنها نیرویی است که بر شهوت‌های دنیوی مسلط گشـته و آنها را چهار مرتبه تصفیه می‌کند تا آنها را به حقایق کوچک خاکی‌شان که پایان آنها قبر و نابودشدن است برگرداند.[۱]

و آن کسی که با انتظار پایان، زندگی می‌کند همیشه برای آن آمادگی دارد پس اگر برای آن آماده باشد با رضایت با آن زندگی خواهد کرد و اگر با رضایت با آن زندگی کند عمر او در حال سپری‌شدن است، گویی در یک ساعت زیسته کـه شاهد آغاز آن بوده و پایان آنرا احسـاس مـی‌کند پس تـا زمـانی کـه او بـا زمـان هماهنگ است زمان نمی‌تواند زندگی او را تلخ و ناگوار نماید، و او مانند کسی نیست که در صبح می‌خواهد شب را دور گرداند و در شب می‌خواهد صـبح را دور گرداند.[۲]

با چنین دیدگاه و چشم‌داشتی که پیامبران علیهم‌السلام به ربانیونی که همراه آنان جهاد کردند بخشیدند، دلها صفا یافته و بـا تکـیه‌گـاهی از اطـمینان بـه آرامش دست یافته‌اند و آنگاه که ناآرامی و اضطراب چارچوب حقایق خاکی را برای شهوات دنیوی نمایان کرد در آنجا امیدهای بیهوده به کلّی از بین خواهند رفت. پایداری که مقاومت آن نسبت به آرزوها مانند رویکرد ابراهیم علیه‌السلام در هنگام فروکش کردن و خاموش شـدن سـتارگان و خـورشید است. پس او غـروب‌کنندگان را دوست نـداشت و مـیان بـاقی‌مانده‌های انـدکی از حـنفیّت (که نـزدیک بـود بـه بـعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ملحق شوند) به امیدبن صلت حقایق زندگی را نشان داد و نـزدیک بود که اسلام بیاورد پس در رابطه با جاهلیت معاصر خود فریاد سر داد که:

۱. وحی القلم، رافعی، ج ۲، ص ۱۹۸.
۲. پیشین.

إقْتَرَبَ الوَعْدُ، والقُلوبُ إلَى اللَّهْوِ و حُبُّ الحَياةِ سائِقُهَا
مَا رَغْبَةُ النَّفسِ فِي البَقَاءِ و أنْ تَحيَا قَليلاً والموتُ لاَحِقُهَا
أمامُهَا قائِدُ إليهِ وَ يَخدوهَا حَثيثاً إلَيْهِ سَائِقُهَا
قَدْ أيقنَت أنَّها تَصِيرُ كَما كَانَ يَراهَا بِالأمْسِ خالِقُها
و إنَّ مَا جَمَّعَتْ و أعجَبَها مِنْ عيشَةٍ مُرَّةٍ مُفارِقُهَا
مَنْ لَمْ يَمُتْ عَبْطَةً يَمُتْ هَرَماً لِلْموتُ كأسٌ والمرءُ ذائِقُها

ـ زمان مرگ نزدیک شد و حال آن‌که دلها هنوز به بازیچه مشغول و عشق به زندگی افسار او را به دست گرفته و به هر جایی سوق می‌دهد.

ـ علت علاقه روح به بقاء و اندکی بیشتر زیستن چیست؟ و حال آن‌که مرگ او را درخواهد یافت.

ـ در پیش رویش چیزی است که او را به سوی مرگ کشیده و ساربان با آوازخواندن او را به سوی مرگ تشویق می‌کند.

ـ بدرستی او یقین دارد، به وضعیتی در خواهد آمد که خالقش درگذشته به او نشان داده است.

ـ و هر آن‌چه جمع کرده و هر آنچه از این زندگی تلخ توجه او را به سوی خود جلب و او را شگفت زده کرده از او جدا خواهد شد.

ـ هرکس در حال جوانی مرگ را درنیابد بدون شک در پیری خواهد مرد و مرگ جامی است که انسان آن را خواهد نوشید.

پس فریادهای امیّه ابن ابی الصّلت در بازار عکاظ نشانه‌ای بود که از نبوتی جدید خبر می‌داد نبوتی که با آمدنش سنّت مراقبت و دیدهٔ بینا را زنده کرد، پس عده‌ای از اصحاب که وارثان این سنّتها شدند به زهد گرایده و پیوسته فساد و ویرانی شهوات انسانهای خیال‌پرداز و دل‌خوش به زندگی دنیا را اصلاح می‌کردند و حتی دارایی و اندوختهٔ برخی از آنان در هنگام مرگ جز عبایی کوتاه چیزی نبود که حتی دیدن این مسأله باعث گریستن عبدالرحمن ابن عوف شد و از خوردن طعام سرباز زد و می‌گفت «مُصعب ابن عُمیر» شهید شد درحالی که خیلی از من بهتر بود در عبایی کفن شد، که اگر سرش را با آن می‌پوشاندند پایش

ظاهر و بدون کفن می ماند و اگر پایش را با آن می‌پوشاندند سرش ظاهر می‌گشت، و حال آنکه دنیا و نعمتهای آن برای ما مهیّا شده و می‌ترسیم که این همه نعمت، پاداش اعمال ما در این دنیا باشد که زودتر از موعد به ما داده شده است.[1]

فراموشی مرگ اولین انحراف است

و این گریه برای تأسف خوردن به حال برادرش مُصعَب به جهت نداشتن زندگی مرفه نبود بلکه گریه‌اش به خاطر ترس از برخی از مباحاتی بود که مبادا پاداش زودهنگام کارهای نیک باشد که باعث محرومیت از اجر اُخروی گردد. و اشک پرهیز و ترسی است که وحشت جهاد به تنهایی باعث بیرون رفتن از آنهاست، جهادی که رهسپارشدن قهرمانان آن را یکی پس از دیگری می‌بیند و او بعد از آنان مانند کسی است که اموال و دارایی او زیاد شده که حتی بیم آن داردکه دیگران در بدست آوردن و جمع‌آوری مال بر او سبقت گیرند، درنتیجه نبض فتوحات هدایت متوقف می‌شود. این گریه شبیه گریه بُغضی است که گلوی «ابو درداء» را بارها فشرده است درحالی که می‌گفت: (أبکانی فِراقُ الأحِبَّةِ محمّدٍ و حزبِهِ) «دوری و جدایی از دوستانی چون محمد و یارانش مرا به گریه واداشت.»[2]

با این عبارات دوباره از بیم و هراسش نسبت به نسل دوم دعوتگران تعبیر کرده است گویی که می‌خواهد با این عبارات از درد فراق برادرانی پرده بردارد که سبب هدایت و پایداری او در اسلام بودند، برادرانی که درک متقابل از همدیگر و ارتباطی تنگاتنگ باهم داشتند، کسانی که بعد از آنان کسی وجود نداشت که مایه آرامش قلب ابودرداء شود.

گویی این حالتی است که هنوز هم بیشتر دعوتگران غریب و ناآشنا را به خود گرفته، به گونه‌ای که هیچ توصیفی برای چنین حالتی ندارند. اما این اندوه و نگرانی یک انسان فقیه بود، چنین حزن و اندوهی هرگز نمی‌تواند باعث سقوط

---

۱. صحیح بخاری، جلد ۵، ص ۱۲۱.
۲. الزهد، ابن مبارک، ج ۵، ص ۱۲۱.

«ابودرداء» و مایه افسوس خوردن و از بین رفتن همّت او گردد بلکه باعث صعود او از پله‌های تربیت گردید، بنابراین از منبرهای مساجد دمشق بالارفت و اعلام کرد که: ای مردم دمشق آیا به برادر نصیحت‌گویتان گوش فرانمی‌دهید همانا که قبل از شما کسانی بودند که بسیار اندوخته بودند و بناهای محکمی ساخته و آرزوهای بلندی داشتند امّا هر آنچه اندوخته بودند نابود شد، و بناهایشان تبدیل به گور گشته و آرزوهایشان باطل گردید.[۱]

او سالها درمیان مردم دمشق ماند، و از طغیان اموال تا اندازهٔ زیادی کاست و سخنانش میراث مردم دمشق گشت، طوریکه مردی از اهالی آنجا پیش «ام درداء» آمده و از او می‌خواهد که او را نصیحت کند، پس می‌گفت: من در قلب خود دردی را احساس می‌کنم که هیچ درمانی برای آن نمی‌یابم، سنگدلی شدید و آرزویی بلند در آن می‌بینم: «ام درداء» به او گفت: به گورستان برو و مردگان را مشاهده کن![۲]

یاد مرگ مایهٔ حیات دوباره مردم است

نزدیک بود جبران گذشته در زمان راشد پنجم پایان پذیرد اگر مسموم شدن مانع نمی‌شد.

عمربن عبدالعزیز ﷺ این راه را ادامه داد و با یاد مرگ دلهای نسل خود را به لرزه درآورد و زنگار دلهایشان را زدود، سپس آن دلها فرمانبردار گشته و شوق و اشتیاق آنها را به سوی شهادت رهسپار کرد، عمربن عبدالعزیز نیز مانند ابودرداء بسیار بر منبرهای دمشق فرا رفت تا پند و اندرز گذشتگان را برایشان تکرار و اعلام کند که، «همانا در فردای قیامت تنها کسی در امان است که از عذاب خداوند دوری کرده و ترس او را در دل داشته است و اندک متاع دنیا را به فراوان آخرت فروخته و هر آنچه را که فانی است برای کسب باقی رها کرده است.»

---

۱. الزهدابن مبارک، ص ۲۹۱.
۲. عیون الاخبار ابن قتیبه، ج ۲، ص ۳۷۱.

ایشان چون به درستی تجارت خویش یقین پیدا کردند، پیوسته از اعمال روزانه و واقعیت زندگی خویش چیزهایی را با دیدهٔ اندیشه به آنان می‌نمایاند که دیدهٔ غفلت هرگز توانایی دیدن آنها را ندارد، و به آنان می‌گفت: آیا در غنائم آنان که هلاک شدند نمی‌نگرید؟ و دیگران بعداز شما نیز آن را بر جای خواهند گذاشت، و اینچنین این گردونه تا رسیدن به پروردگار که بهترین وارثان است ادامه خواهد یافت.

آیا نمی‌نگرید که هر روز و شب در بامداد و شامگاه کسانی را تشییع می‌کنید که جان سپرده و مهلتشان تمام و نامهٔ اعمالشان در این دنیا پیچیده شده است سپس آنان را در شکافی از زمین در دل گور قرار داده و آنان را بدون هیچ بالین و سریری رها می‌کنند، همه اموال از او گرفته شده و دوستان از او جدا شده‌اند، و او را بی‌نیاز از آنچه رها کرده و نیازمند به آنچه پیش فرستاده برای حسابرسی احضار می‌کنند، و چه بسا یکی از شما در کنار این فردی که جان سپرده، نشسته و او را چون عنبسةبن سعید نصیحت کرده است که: ای عنبسة مرگ را بسیار به یاد آورا! زیرا هرگاه در زندگی یا کاری در تنگنا قرار گرفتی و مرگ را یادکردی، آنگاه از زندگی و کارهایت گره‌گشایی شده و آسوده خاطر خواهی شد، اما تو در این حالت هم‌باز از یاد مرگ غافل نشو، زیرا دوباره زندگی بر تو تنگ خواهد شد.[1]

و او اطرافیانش را بدین شکل تربیت کرد و تا از توّهم آرزها کاملاً نجات یافتند به این کار ادامه داد، او پیوسته مذهب خویش را در شهرها توسعه داد و بزرگان شهرها را دعوت کرده و از راز قبر برای آنان پرده برمی‌داشت، هرچند که این امر برای خردمندان راز نیست.

محمدبن کعب قرضی«ره» یکی از تابعین می‌گوید: «هنگامی که عمربن عبدالعزیز«ره» به خلافت رسید من در مدینه بودم و او شخصی را به دنبال من فرستاد، من به حضور ایشان آمدم، آنگاه که بر او وارد شدم، با تعجب و بدون

---

۱. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳۷۲.

چشم برهم‌زدنی به او نگریستم و نمی‌توانستم دیده از او برگیرم، ایشان گفتند: ای پسر کعب: امروز مانند گذشته به من نمی‌نگری، نگاهت متفاوت است! گفتم: در شگفتم! او گفت: چه چیزی تو را به شگفت واداشته است؟ گفتم: ای امیرمؤمنان رنگ‌پریدگی و لاغری جسم و ریزش موهایت مرا شگفت‌زده کرده است، سپس گفت: چگونه‌ای اگر مرا بعد از سپری شدن سه روز از مرگم بینی درحالی که درگور شده و چشمانم برگونه‌هایم بیرون زده و از بینی‌ام خونابه و چرک جاری است؟»[1]

پس این خبر در همه جا پخش شد طوری که وقتی به سران و بزرگان کـوفه رسید با آن همگام شده و شاعرشان (اعشیٰ همدان) را با خود آوردند تا قناعت و پیراستگی آنان را از آرزوهایی که عمر از آنـها دوری مـی‌کند اعـلام دارد، آنـان می‌دانستند که او در بستن بار سفر از سرزمین اسلامی جدی است و اعشیٰ این اشعار را در پیشگاه عمربن عبدالعزیز سرود:

و بَینَما المَرءُ أمسیٰ ناعِماً جَـذِلاً فی أهْلِهِ مُـعجباً بـالعیش ذَا أَنَـقِ

عِزّاً أُتِـیحَ لَـهُ مِـنْ حَـیْنِهِ عَـرَضُ فَما تَـلَبَّثَ حَـتّٰی مَـاتَ کـالصَّعِقِ

ثُمَّتَ أَضْحیٰ ضُحیً مِنْ غِبِّ ثالثِةٍ مُــقَنَّعاً غَـیرَ ذي روحٍ وَ لاَرمَـقِ

یُـبْکَی عَــلیه و أَدْنُـوهُ لِـمُظْلِمَةٍ تُـغْلی جَـوانـبُهَا بـالتُّربِ والْـفِلَقِ

فَــما تَــزَوَّدَ مِــمَّا کـانَ یَـجمَعُهُ إلّا حَنُوطاً وَ مـا وَارَاهُ مِـنْ خِـرَقٍ

و غَــیرُ نَــفْحَةِ أعْــوادٍ تُشَبُّ له و قَــلَّ ذلِکَ مِــنْ زادٍ لِــمُنطَلِقِ

ـ و هنگامی که انسان روزگارش را در ناز و نعمت درمیان خانواده خویش و با سرخوشی و رفاه و غرور سپری می‌کند،

ـ در آن هنگام به بیماری دچار شده و طولی نمی‌کشد که چون شخص برق‌زده‌ای فوراً جان دهد.

ـ سپس بعد از آن در مرحله سوم پوشیده شده با کفن و بی‌روح و ناتوان می گردد.

ـ بر او می‌گریند و او را به خانهٔ تاریکی نزدیک می‌کنند که از دو طرفش خاک و شن برآمده است.

ـ و از آن‌چه جمع کرده بود زاد و توشه‌ای جز بوی خوش و تکه پـارچـه‌ای را بـرای کـفن و پوشاندنش،

---

۱. الزهد، امام احمد، ۲۹۵.

ـ و بوی خوش عود که به خاطر او سوزانده می‌شود با خود نبرد، و البته این برای مسافر توشه‌ای بسیار اندک است.

پس این‌چنین اشکهای سیل‌آسای عمربن عبدالعزیز با صدای هق‌هق گریه‌هایش آمیخته شد تا انعکاس آن در طول روزگار پی در پی به گوش رسد و مربیان مسلمان را رهبری کند.

بازگشت به هدایت

اگر امروز جدایی و فراق محبوبان و وداع با رهبران متواضع و بی‌مانند نسل اول دعوتگران جنبش اسلامی معاصر طولانی شده است و ما باید به خاطر هجوم مال و دارایی مانند ابودرداء یا سلمان فارسی بر فراق آن محبوبان بگرییم و به عبارت دیگر به خاطر غربت و دوری از دست دادن ایشان ﷺ بر پیروان محمد ﷺ بگرییم، پس شایسته نیست این گریه ما را به آه و حسرت کشیدنی که به دور از همت آن دو بزرگوار است، دچار سازد.

و بر ما لازم است با آغاز مرحله جدید برای پرکردن شکافی که ناکامی تندروهای ملی گرا و کمونیستی برجای گذاشته، پله‌های بازسازی تربیتی را پیموده و مواعظ عمربن عبدالعزیز را برای دعوتگران زمزمه کنیم تا عزّت و جوانمردی و اقدام به دعوتگری و چشم‌داشت اُخروی به دعوتگران برگردد. زیرا زمان سستی و تنبلی طولانی شده، و چه بسا دعوتگر سرگردان گشته و خودفریبی طولانی شده، گویی که او کاملاً تغییر کرده است:

وَ كأنَّ بِالدَّاعِ قَدْ يَبكي — عَلَيهِ أَقْرَبوُهْ
و كانَّ القومَ قَدْقا — مُوافَقاً لوا اذْرِكُوهْ
سَائلوُهُ كَلِّمُوهْ — حَرِّكُوهُ لَقِّنُوه
حَرِّفوهُ، و جِّهُوهُ — مَدُّدوهُ، غَمِّضُوهْ
عَجِّلُوهُ لِرَحيلٍ — عَجِّلُوا لَا تَحبَسُوه
ارفَعُوهُ غسِّلُوه — كَفِّنوه حَنِّطوه

فـــاذامَـــالُفَّ فـــی إلاً — کـفانِ قَـالوا: فـاحْمِلوُه

أَخْــرِجُوهُ فـوق أعـوا — دالمـــــنَا یَــا شَــیِّعُوه

فأذا صَـــــلّوا عَـــــلیه — قِــیلَ: هَــاتُوا و أَقْـبِرُوه

فــإذا مـــا اِسْــتَودَعُوه — الأَرضَ رَهــناً تَـرَکُـوُه

خـــلَّفُوهُ، تَــحتَ رِمسٍ — أوْ قَـــروهُ، أثْـــقَلوه

أبْــــعَدُوهُ، أســـحَقُوهُ — أوْحَـــــدوُهُ، اَفْــــرَدوه

وَدَّعُــــوُهُ فَــــارَقُوه — أســـــلَمُوهُ خـــلَّفوه

واتَّـــتَنواعــــنهُ و خــلـ — وُه کأنْ لَــــمْ یَــعْرَفُوْه

«و گویی تعدادی از نزدیکیان بر دعوتگر می‌گریند/گویی آن قوم به پا خواسته تا بگویند او را دریابید/ از او بپرسید، با او سخن بگویید، او را حرکت داده تلقین‌اش کنید/ جابجایش کنید و رو به قبله گردانید درازش کنید و چشمش را برهم نهید/ با عجله او را آماده‌ای سفر کنید بشتابید او را نگه ندارید/ او را به پهلوها بچرخانید و غسلش نمایید او را در کفن کرده و معطر کنید/ و آنگاه که در کفن پیچیده شد می‌گویند: او را بردارید/ او را بر تابوت مرگ نهاده خارج کنید و تشییع نمایید/ و آنگاه که بر او نماز گذاردید گفته می‌شود: بیائید و در گورش کنید/ آنگاه که چون امانتی به خاکش سپردند و او را ترک کردند/ و او را زیر آرامگاهی قرار داده و ترک کردند و بار زیادی بر او گذاشتند، و سنگینش کردند/ و از او دور شده و تنهایش گذاشتند/ و با او وداع کردند و از او جدا شدند و او را تسلیم خاک کرده و پشت سر جا گذاشتند/ و از او روی برگردانده و تنهایش گذاشتند گویی اصلاً او را نمی‌شناختند.»

تپه‌های خــاموش ما

اگر ما ابودرداء رضی الله عنه را بعد از جدایی از حزب محمد صلی الله علیه و سلم گریان می‌بینیم چه زود دگرگون شده و می‌خندد تا بگوید: مرا به خنده واداشت، کسی که به دنیا دل بسته درحالی که مرگ درپی اوست و آن که غافل است درحالی کـه مـرگ از او غافل نیست و او با تمام سرور می‌خندد درحالی کـه نـمی‌دانـد خـدا را از خـود راضی کرده یا به خشم آورده است.[1]

البته این خنده‌ی تعجّب است به خاطر مشاهده دوگونه زیستن که هر انسان آگاه بر زندگی مردم آنرا می‌بیند و نیز در کشاکش زندگی صورت‌های مـختلف غفلت را می‌بیند که طمع‌ورزی فراوانی که برخی از مردم دارنـد مـانع از دیـدن سرنوشت ترسناکی می‌شود که اطرافیانشان را یکی پس از دیگری می‌رباید و اگر این سرنوشت سراغ آنان هم بیاید کوچکترین تضمین برای برطرف‌کردن آن مثل اطرافیانشان وجود ندارد.

فــالنّاسُ فِـی غَـفَلاتِهِم   و رَحَـی المَـنَّیةِ تَـطْحَنُ

«مردم در حال غفلت هستند درحالی که آسیاب مرگ آنان را آرد می‌کند.»

---

۱. الزهدابن مبارک، ص ۸۴ و ۵۵۴.

و این خنده‌ایست که در اولین فرصت بر صاحبش می‌تازد، یعنی زمانی که او در تفسیر این پدیده متحیّر گردد، امّا به زودی این خنده تبدیل به رحمت و مهربانی می‌شود که در مقابل انسان غافل باعث بیداری او گشته و او را از حالت سکون و عدم تحرک خارج می‌سازد. همان رحمت و مهربانی که به آرامی ابودرداء را به جنبش واداشته و سبب این خندهٔ او گردید، پس او را به خود آورده و این چنین در گوش او زمزمه می‌کند: وای بر تو! چه حالی پیدا خواهی کرد اگر گودالی به اندازه چهار ذارع در دل زمین برای تو حفر شود؟![۱]

و ما نمی‌دانیم این انسان در هر حال تا چه اندازه شانس موفقیت دارد، اینکه از غفلت خود دست بردارد یا اینکه در آن سرگردان باقی بماند. امّا این را می‌دانیم که هنوز هم زمزمهٔ ابودرداء جاویدان است و اینکه آنچه او کاشته است، زمان هیچ نقشی در توسعه و طولانی شدن آن نداشته است و قبل از این چهار ذارع و بعد از آن هم داستانی با صحنه‌هایی به هم پیوسته و متصل وجود دارد، که راویان برای هرکسی که گوش فراداده و بیناست تعریف می‌کنند.

روز برداشت

صحنه اول روز برداشت؛ روزی که مرگ روح را مانند داس درو می‌کند. و در این تشبیه هیچ حد فاصلی نیست زیرا دروکردن روحها دارای اینچنین فوائدی است، با وجود تنوع مرگ، سودمندی شهادت پیداست و مرگی که به سبک شهادت هم نباشد برای دیگران مایه عبرت و یادآوری است و این همان چیزی است که شاعر هنگام مخاطب قراردادن شما آن را به تصویر کشیده و می‌گوید:

ما اَنتَ اِلّا کَزرعٍ عِندَ خُضرَتِهِ ... بِکُلِّ شَیءٍ مِنَ الآفاتِ مَقصودُ
فَإنْ سَلِمْتَ مِنَ الآفاتِ أَجْمَعَها ... فأنتَ عِنْدَ کَمالِ الأَمرِ مَحصودُ

ـ تو ای انسان جز محصول کاشته شده‌ای نیستی که در هنگام سرسبزی و طراوت با انواع آفات مواجه هست.

---

۱. پیشین.

ـ و اگر از تمامی این آفت‌ها سالم بمانی باز در هنگام رسیدن درو خواهی شد.

گاهی این روز را روز فریاد می‌نامند، و آن هنگامی است که پیشانی انسان عرق کرده و با ناله‌های پی در پی در هنگام جان‌کندن شروع به غُرغُر کردن نموده، اعضای بدن سرد شده و رفتن جان از بدن به سختی صورت می‌گیرد و این هنگام ضعف انسان کاملاً نمایان گشته و فریاد برمی‌آورد:

بَاکِیاتٍ علیکَ یَندُبْنَ شَجْواً — خـافِقَاتِ القُـلوبِ والأَکـبادِ

یَتَجاوَبْنَ بِـالرَّنینِ و یَـذْرِفْنَ — دُموعاً تفیضُ فَـیضَ المَـزَادِ

«و چه بسا زنانی گریان از اندوه بر تو می‌نالند، درحالی که دلها و جگرهایشان در تپیدن است با لرزش و گرفتگی صدا جواب داده . و اشک هایی چون سرریزشدن آب از مشک فرو می‌ریزند.»

سپس کسانی که آن زنان نوحه‌سرا را در کناری نگه داشته بودند، می‌آیند تا با عجله تو را غسل دهند. آن اندازه عجله می‌کنند که اگر آب دیر برای شستن تو گرم شود عصبانی شده و فریاد برمی‌آورند که: ای مردم! ما کارهای دیگری داریم، عجله کنید!! البته این از گذشته درمیان مرده‌شوران تا عصر شاعری که این اشعار را سروده مرسوم بوده است، می‌گوید:

کَأَنْ لَمْ أَکُنْ إِذْاَحْـتَثَّ غَـاسِلِي — و أَحکَمَ دَرجِي فِی ثِیابٍ بَیاضٍ

«گویا نبوده‌ام، آنگاه که مرده‌شور مرا به سرعت شست و طومار مرا در پارچه‌ای سفید پیچید و محکم کرد.»

و آن پارچه چیزی جز چهار ذارع از پارچه‌ای ارزان قیمت نبود، مانند همان چهار ذارع زمین شوره‌زار، و بعد از آن دوستان تو را بر روی شانه‌هایشان به طرف گورستان می‌برند.

فَلَا تَنْسَ یَوماً تَسجیَّ عَـلَی — سَریرِکَ فَـوقَ رِقـابِ النَّـفَر

«فراموش مکن روزی راکه کفن‌پوش بر روی تابوتت روی شانه‌های مردم قرار خواهی گرفت.»

اگر انسان صالحی باشی، در همان لحظه به تو بشارت داده می‌شود، و تو پیوسته از خوشحالی فریاد می‌زنی: مرا پیش ببرید! و این سخن پیامبر ﷺ را تصدیق می‌کند که می فرماید: (إِذَا وُضِعَتِ الجَنَازَةُ فَاحتَمَلَها الرِّجَالُ عَلی اَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ

كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي: و إِنْ كَانَتْ غَيرَ صَالِحةٍ قَالتْ لِأَهلِهَا: يَا وَيْلَهَا أينَ يَذْهَبونَ بِهَا يَسمعُ صَوتَها كلُّ شيءٍ إلّا الإِنْسانُ و لَوْ سَمِعَ الإِنْسَانُ لَصَعِقَ)

«هرگاه جنازه‌ای گذاشته می‌شود و مردانی آن را بر دوش خود حمل کردند، اگر آن شخص صالح باشد جنازه می‌گوید: مرا پیش ببرید، و اگر صالح نباشد به همراهان می‌گوید: ای وای بر او، آن جنازه را کجا می‌برند و صدای این جنازه را همه چیز غیر از انسان می‌شنوند، و اگر انسان آن را می‌شنید بدرستی که جان می‌داد.»[1] و بعد داستان به صحنه دوم می‌رسد که روز خواب طولانی نامیده می‌شود.

که با دو فرشته که از مرده سؤال می‌کنند شروع می‌شود، پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ آن دو فرموده‌اند: «به من وحی شده که از شما در قبر در زمان نزدیک‌شدن فتنه دجّال سؤال می‌شود. اما انسان مؤمن یا مسلمان می‌گوید محمدﷺ با دلایل و براهین روشن پیش ما آمد، ما او را اجابت کرده و ایمان آوردیم به او گفته می‌شود: آرام و راحت بخوابید، می‌دانیم که تو به رسالت پیغمبرﷺ یقین داری. و اما منافق و انسان شکاک می‌گوید: نمی‌دانم از مردم چیزی را شنیدم، و من هم تکرار نمودم.[2]

و این همان گفتگویی است که در حدیثی دیگر آمده است که: (العبدُ إِذَا وُضِعَ فی القَبرِ و تُوُلِّيَ و ذَهَبَ أَصحابُهُ، حَتّى إِنّه لَيسمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِم، أتَاهُ مَلِكانِ فَأَقْعَداهُ) «آنگاه که بنده در گور گذاشته شود و دوستان و همراهان به او پشت کرده و می‌روند و او حتی صدای پاهای آنان را می‌شنود. دو فرشته پیش او آمده او را می‌نشانند. و به او می‌گویند: (ما كنتَ تَقُولُ فِي هَذا الرَّجُلِ، مُحمّدٍﷺ) «چه می‌گفتی درباره این مرد محمدﷺ؟ پس او می‌گوید: (أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبدُهُ وَ رسوُلُهُ) «من شهادت می‌دهم که او بنده و فرستادهٔ خداست.» (فَيُقَالُ: أُنظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ فِي النَّارِ أَبدَلَكَ اللهُ بِهِ مَقْعَداً مِنَ الجَنَّةِ) «به او می‌گویند: جایگاهت را در جهنّم بنگر: که خداوند آنرا برایت به جایگاهی در بهشت تبدیل کرده است.» پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: (فَيَراهُمَا جَميعاً) «همه مردم آن دو فرشته را بعد از مرگ می‌بینند.»

و اما کافران و منافقان، می‌گویند: «نمی‌دانم، آنچه را مردم می‌گفتند من نیز می‌گفتم.»

---

۱. صحیح بخاری، ۱۰۳/۲۰، ۱۱۶/۹.   ۲. پیشین.

و به آنها گفته می‌شود: (لَادَرَیْتَ وَ لَا تَلَیْتَ) «نه آن را درک کرده و نه به زبان آورده‌ای.» سپس با یک چکش آهنی ضربه‌ای به پشت سرش می‌زنند و او فریاد برمی‌آورد که همهٔ موجودات جز جن و انس آن را می‌شنوند.[۱] و با آن فریاد کرمها بیدار شده و به فرد یورش می‌آورند، پس مرد تسلیم شده و اعتراف می‌کند و با خود می‌گوید:

ضَعُوا خَدِّي عَلَى لَحدِي ضَعُوهُ — و مِنْ عَفْرِ التُّرابِ فَوَسِّدُوهْ
و شُقُّوا عَنْهُ أَكفَاناً رِقَاقاً — فِي الرَّمْسِ البَعيدِ فَغَيِّبُوهْ
فَلَو أَبصرتمُوهُ إذا تَقَضَّتْ — صبيحةَ ثالثٍ: أَنكَرْ تموُه
و قَدْ مَالتْ نَواظِرُ مُقْلَتَيْهِ — على وَ جَناتِهِ، فَرَفَضْتُموهْ

ـ بگذارید گونه‌ام را بر روی قبرم بگذاریدش، و از غبار خاک برای آن بالش قرار دهید.
ـ و از او کفن‌های نازک را بدرید و در خاکی دور او را پنهان دارید!
ـ اگر در صبحدم سوم بعد از مرگ او را می‌دیدی، او را نمی‌شناختی و انکارش می‌کردی.
ـ و به حقیقت در آن روز اگر می‌دیدی دیده‌اش به سوی گونه‌هایش سرازیر شده نمی‌پذیرفتی که او همان کس است.

آنجا سکوتی حاکم است، که اگر باد بر تپه‌های بی‌جان و ساکن بوزد صدایی ایجاد می‌کند که به‌گوش مادران داغدار می‌رسد و این صدا باعث می‌شود آنان از روی کم خردی به سوی قبر فرزندانشان خارج شده و هریک از آنان از فرزندش بپرسد که:

بِأَيِّ خَدَّيکَ تَبدَّی البِلَی — و أَيُّ عَيْنَيْکِ إذاً سَالَا؟

«پوسیده شدن از کدام گونه‌ات آغاز شد و کدام دیده‌ات از حدقه بیرون آمده است؟»

پس صدایی از دور، از قبری تنها جوابشان را می‌دهد:

لَمْ تَبْقِ غيرَجَمَاجِمَ عَرِيَت — بيضُ تَلُوحُ، و أَعْظُمُ نَخِرَه

«غیر از جمجمه‌های عریان که سفید است و استخوانهای پوسیده چیزی نمانده است.» و دوّمی می‌گوید:

---

۱. پیشین، ۲/۱۰۸.

لا یَدفَعُونَ هَواماً عَنْ وُجوهِهِمْ — كَأَنَّهُمْ خَشَبٌ بِالقَاعِ مُنْجَدِلُ

«آنان نمی‌توانند غباری را از چهره‌هایشان پاک کنند گویی چوب‌های خشکی به هم تابیده در صحرا هستند.» یا صدای سوم به گوش می‌رسد:

هَجودٌ و لا غیرَ التُّرابِ حَشِیَّة — لِجَنبٍ، و لا غَیرَ القُبُورِ قِبابُ

«خواب است و غیر از خاک رختخوابی وجود ندارد، و غیر از قبر هیچ سایه‌بانی نیست.»

یا چهارمی با گریه و زاری از احوال آنان خبر می‌دهد که:

قَدْ اَصبَحُوا فِی بَرزَخٍ — و مَحَلَّةٍ مُتَرَاخِیَة

«همانا شب را در برزخ و در محله‌ای وسیع به روز آوردند.»

ما بَینَهُمْ مُتفَاوِتٌ — و قُبُورُهُمْ متَدانِیَة

«آنچه در میان آنان جریان دارد متفاوت و حال آنکه قبرهایشان بهم نزدیک است.»

محلشان بهم نزدیک، امّا ساکنان آن باهم غریبند، میان کسانی که یکدیگر را نمی‌شناسند و صاحبان محل‌های دور از هم هستند، آنها میلی و انسی به آبادانی نداشته و مانند برادران باهم ارتباط ندارد. منازلشان به هم نزدیک است، اما در فکر پیوند با یکدیگر نیستند. تا اینکه پوسیدگی آنها را با سنگینی‌اش درهم کوبید و خاک جسم‌های آنان را خورد.[1]

و هنگامی که آنان در آن شرایط بودند، ناگهان کسی بر آنان وارد شده که شاید نزد عمربن عبدالعزیز یا عَنبسة یا قَرظی آموزش دیده باشد و از آنان سؤال می‌کند:

أَین الوُجوهُ الَّتِي كَانَتْ مُحَجَّبة — مِن دُونِها تُضرَبُ الأَستارُ والكُلَلُ

«کجاست آن چهره‌هایی که پوشیده و پنهان بود، و در مقابل دیدنش پرده‌ها و تاجها گذاشته شده بود». وگوش فرامی‌دهد، و از آنان جواب می‌خواهد، اما قادر بر آن نیستند، پس به جای آنان تپهٔ کوچکی جواب می‌دهد:

و أفصحَ القَبرُ عَنْهُم حینَ سَاءَ لَهُمْ — تِلکَ الوُجُوهُ عَلیهَا الدودُ تَقْتَتِلُ

قَدْ طَالَ ما أَكلُوا دهراً وَ ما نَعِمُوا — فأَصبَحُوا بَعدَ طولِ الأَكلِ قَد أُكِلُوا

---

۱. این کلمات گفتاری است که از یکی از انسانهای زاهد نقل شده است.

«و قبر آنگاه که از آنان سؤال می‌شود شروع به جواب دادن می‌کند و می‌گوید: این چهره‌هایی که کرم‌ها بر سر آن در حال جنگ و جدال هستند مدتی طولانی خوردند و از نعمت‌های فراوانی بهره‌مند بودند و اکنون بعد از این همه خوردن، خود خورده می‌شوند.»

پس با توشه‌ای از ترس و وحشت از آنها روی برگردانده و با اشکی جاری بر گونه‌ها با آنان خداحافظی کرده و با ناله و زاری می‌گوید:

أهْلَ القُبورِ أَحِبَّتي   بَعدَ الجَذَالَةِ والسُّرُوْر

«ای اهل قبور، ای دوستان من، بعد از آن‌هم سرخوشی»

بعدَ الغَضَارَةِ والنَّضَا   رَةِ والتَّنعُّمِ والحُبوْر

«و شادی و بعد از آن همه رفاه و طراوت و نعمت و سرور»

بَعَد الحِسَانِ المُؤْنَسا   تِ و بعدَ رَبَّاتِ الخُدُوْر

«بعد از آن همه زنان زیبا و همدم، و بعد از بانوان سراپرده‌ها»

أَصْبَحْتُمْ تَحتَ الثَّرىَ   بَيْنَ الصَّفَائِحِ والصُّخُوْر

«اکنون در زیر خاک بین تخت سنگ‌ها و صخره‌ها گرفتار شدید.»

حساب و کتاب

پس آنها بعد از وداع و خداحافظی همچنان در انتظار صحنه و منزل سومی هستند، که «یوم البَعْث» «روز برانگیخته شدن» نام نهاده شده است.

يَومُ انْشِقاقِ الارضِ عَنْ اَهْلِ البِلَى   فِيهَا، و يَبْدُوا السَّخْطُ والرِّضْوَانُ
يَومُ القيامةِ، يَومُ يُظْلَمُ ظُلْمُ   الظَّالِمينَ و يُشْرِقُ الأِحسَانُ

- روزی که زمین بر ساکنان پوسیده‌اش که در آن سکونت داشته شکافته شده، و در آن خشم و رضایتمندی آشکار می‌گردد.

- روز قیامت، روزی که ظلم ظالمان تاریک و بی‌نور، و احسان پرنور می‌درخشد.

و روز قیامت روزی است که نفس در آن روز می‌گوید: ای وای دریغ و افسوس بر آنچه که در کار خود کوتاهی کردم.[1]

---

۱. زمر، آیه ۵۶.

و دیگری فریاد می‌زند: (هَلْ إلی مَرَدٍّ مِنْ سَبیلٍ) «آیا راه بازگشتی به دنیا وجود دارد؟»
و دیگری فریاد می‌زند: (یالیتنا نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غیرَالَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ) «ای کاش برگردانده می‌شدیم و چیزی غیر از آنچه که انجام داده بودیم، انجام می‌دادیم!»

آنجا شخص سومی وجود دارد که بیمناک است:

هُنَاکَ إنْ کُنْتَ قَدَّمتَ مُدَّخِراً　　تُسقَی مِنَ الحَوضِ مَاءً غَیرَ ذِي أسَنِ

«آنجا اگر ذخیره و توشه‌یی را فرستاده باشی، از آبی به شما داده می‌شود که گندیده و بدبو نیست.»

و تُنشَرُ الصُحُفُ فِیهَا کُل مُحتَقِبٍ　　مِنَ المَخَازِی و مَا قَدَّمتَ مِنْ حَسَنِ

«نامه‌هایی پخش می‌شود که در آن همهٔ اعمال بد و هر آنچه از نیکی‌ها برای آخرت پیش فرستاده شده ذخیره و جمع آوری شده است.»

قَدْ کُنْتَ تَنْسَی و تِلکَ الصُحفُ مُحِصیَةٌ　　ما کُنتَ تَأتِي، وَ لَمْ تُظْلَمْ و لَمْ تَخُنْ

«به حقیقت فراموش کرده بودی درحالی که این نامه‌ها اعمال شمارا ثبت کرده و می‌شمرد درحالی که نه ستمی به تو شود و نه نقصانی در آن باشد.»

در آن روز سعادتمند کسی است که از این گفته‌های امروز عبرت گرفته و از چشم و دلش اشک جاری شده و با ترس سخن بر زبان رانده و این اشعار را در شب‌ها زمزمه می‌کند:

واحَسْرتي، واشقِوْتَي　　مِنْ یَومٍ نُشِرَ کِتَابِیَه
وَ أَطْوَلَ حُزني إنْ أَکُنْ　　أُوتِیتُه بِشَمالِیَه
و إذَا سُئِلْتُ عَنْ الخَطاْ　　مَاذَا یکونُ جَوابِیَه؟
واحَرَّ قَلبِی أنْ یَکونَ　　مَعَ القُلوبِ القَاسِیَه
کَلَّا وَ لَا قَدَّمْتُ لِي　　عَمَلاً لِیومِ حِسَابِیَه
بَلْ إنَّنِي لِشَقَاوَتِي　　وَ قَسَاوَتِي وَ عَذَابِیَه
بَارَزتُ بِالزَّلَّاتِ فِي　　أیّامِ دَهرٍ خَالِیَه
مَنْ لَیْسَ یُخْفَی عَنهُ مِنْ　　قُبْحِ المَعَاصِی خافِیَه

- ای وای، دریغ و افسوس وای از بدبختی من، از روزی که نامهٔ من پخش می‌شود.
- و بیشترین غم من از این است که نامه‌ام به دست چپم داده شود.
- و اگر از خطایم سؤال شود جوابم چه خواهد بود؟
- ای وای از سوز دلم، از اینکه همراه با این دلهای تاریک و سخت باشد.
- نه، هرگز! برای این است که برای روز حسابم عملی پیش نفرستاده‌ام.
- بلکه همانا این به خاطر بدبختی‌ام و سنگدلی و عذاب من است.
- در این روزگار پوچ من پیوسته دچار لغزش و خطاهای آشکار شدم.
- در مقابل پروردگاری که زشتی گناهان پنهان از او مخفی نمی‌ماند.

بعد از این چاره‌ای جز بالازدن آستین‌ها نیست

اما ما برای کسی که زنده‌دل است نیز داستان این سه روز را تعریف می‌کنیم، اما دل مردگان را به حال خود بگذار تا بیهوده امید به بازگشت داشته باشند.

﴿ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا و یَتَمَتَّعوا وَ یُلْهِهِمْ الأَمَلُ، فَسَوفَ یَعْلَمُونَ﴾[1] «بگذار بخورند و لذت ببرند. و آرزوها آنان را به خود مشغول دارد، بزودی خواهند دانست.»

مانند موجوداتی که از خوردن سبزه‌ها لذت می‌برند، پیامبر ﷺ دربارهٔ آنان چنین فرموده‌اند: «خورندگان سبزه تا جاییکه تهیگاه کمرشان پر شده خوردند، در مقابل آفتاب دراز کشیده، و بعد از نشخوارکردن آن را به صورت فضله و ادرار دفع می‌کنند، سپس دوباره به خوردن ادامه می‌دهند.» این چنین این گونه افراد کاملاً شبیه گوسفندان هستند، می‌خورند و می‌خوابند و خود را تخلیه می‌کنند، و سپس دوباره شروع به خوردن کرده و چیز دیگری نیستند. ویران باد این زندگی شان.

ای مسلمان در کار خویش بیاندیش و بایست و عجله نکن! زیرا تو در معرض امتحان و در گرو اعمال خود هستی، و بدان که:

سَیأْتِیکَ یَوْمٌ لَسْتَ فِیهِ بِمُکْرَمٍ　　　بأَکْثَرَ مِنْ حَثْوِ التُّرابِ عَـلیکا

---

۱. حجر: ۳.

«روزی بر تو فرامی‌رسد که گرامی داشتن تو در آن روز چیزی بیشتر از ریختن مشتی خاک بر تو نیست.»

و حتی دوستانت آنرا نهایت احترام برای تو می‌دانند. می‌گویند، رحمت خدا بر او باد.

دوست ما بود باید که گرامیش داریم و بر ما واجب است برای ریختن خاک بر روی او حاضر باشیم.

و کَمْ قَدْ رَأَیْنَا فَتیً مَاجِداً تَفَرَّعَ فِی أُسْـرَةٍ مَـاجِدَه

رمَاهَ الزَّمَآنُ بِسَهْمِ الرَّدَی فأَصْبَحَ فِی التَلَّةِ الهَامِدَة

«بسیار جوانان شرافتمندی را دیده‌ایم که از خانواده‌ای شریف نیز بدنیا آمده‌اند و روزگار او را با تیر مرگ به زمین انداخته و در دل تپه‌ای ساکن و بی‌روح جای گرفته است.»

پس بیاد بیاور، و عبرت بگیر و آرزوها تو را از یادآوری قصهٔ دیوار و درد و أجل غافل نسازد.

شاید به فضل و عنایت خداوند متعال نجات یافته و به اندکی از آنچه مؤمنان انتظار دارند نایل شوی.

مدرسه‌های مرگ

پیامبر خدا ﷺ خطوطی را ترسیم نمودند، پس آروزها مأیوس گشته و اصحاب ایشان ﷺ یکی از دو امر (زندگی و مرگ) را که نزد خداوند دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر بود دوست داشتند، به استثنای عمر فاروق رضی الله عنه، زیرا او ترک آرزوها و کراهت از مرگ را جمع کرده، و با اتحاد میان این دو چیز متضاد بابی را گشوده است که هرکس با موفقیت از آن خارج شود به موفقیت‌های بیشتری در فقه دعوت نایل می‌شود، و آن هنگامی بود که ابولؤلؤ ایشان را مورد ضربت قرار داد و خون زیادی از او رفته بود بی‌تاب شده که مقارن با واردشدن عبدالله‌بن عباس رضی الله عنه شد، عبدالله از تعجب دهانش راگشود، عمر رضی الله عنه به او گفت: اما این بی‌تابی و نگرانی من به خاطر تو و یاران توست.[1] و با این عبارت عمر رضی الله عنه سیره‌ای را به پایان بردکه همهٔ دعوت‌گران را بعد از او با مشکل مواجه و رنجور کرده است. پس خواستار زندگی انسان غیور و وارد شدن در عرصهٔ مرگ انسان را بسیار بی‌تاب و نگران می‌سازد، زیرا این مرگ مانعی میان او و خدمت به مسلمانان و انجام امور دعوت می‌شود.

---

۱. صحیح بخاری، ج ۱۶/۵.

و این مفهوم، با این کلمات اندک، صحنه دیگری از تربیت جنبش اسلامی که مانع شکل‌گیری آرزوهای دنیوی است را به تصویر کشیده است. کـه دعـوتگر درمیان تکرار نگاه به دنبال نقطهٔ مثبتی است که او را از ناامیدی منفی و کم‌کاری که باعث نگاه ناقص به سرکوبی آرزوها می‌شود دور می‌گرداند.

مدرسهٔ کوفه در پی همان یادآوری است

و اگر این کلمات در اواخر خلافت عمر از یک طرف برای غافلین از راز رنج و بی‌خوابی و اندیشه وررزی مسلمانان پرده برداشت و آنان آماده اقتدا شدند، اما در زمان عثمان ﷺ عبدالله بن سبأ آنها را اغفال و سرگردان نمود، و آنچه را کـه مسلمانان از اقدام به عمل در زمان خلافت علی ﷺ دیدند، از طرف دیگر بعد از آن سراسیمگی نیازمند کلماتی بودند که آنان را اندرز داده، وجود آرزوهایشان را در خلال سالهای فتنه و آشوب که همّت‌هایشان را سرد و سست گردانیده بـود نکوهش کند. و با احساس این نیاز مدرسهٔ کوفه در جهت یادآوری مرگ تأسیس شد، تا آنجا که علی ﷺ مـردم را در مسـجد مـرکز خـلافتش جـمع کـرده و بـا صراحت به ایشان می‌گفت: (إِنَّما أَخشَى عَلَيكُم اثْنَيْن: طولُ الأَملِ، و إتْبَاعُ الهَوَى، فإنَّ طولَ الأَمَلِ يُنْسِي الآخِرَةَ، و إنَّ اِتبَاعَ الهَوَى يَصُدُّعَنِ الحَقِّ)[۱] «مـن از دو چـیز بـرای شـما بیمناکم: آرزوهای بلند و پیروی از هوای نفس، برای اینکه آرزوهای بلند باعث فراموشی آخرت، و تبعیت از هوی و هوس باعث ممانعت از حق می‌گردد.»

و گروه زیادی از یاران فقیهش برای همکاری با او شتافتند، از جمله صحابی بزرگوار اَغلَبْ بن جَشم عِجلی، بعد از ایشان به پا خواسته و قصیده‌ای با این مطلع می‌سراید:

المرءُ تَوّاقٌ إِلَى مَا لَـمْ يَـنَلْ   والمَوْتُ يَتْلُو، و يُلْهِيهِ الأَمَلُ

«انسان مشتاق چیزی که به آن نرسیده است. و مرگ به دنبال اوست درحالی که آرزوها او را به خود مشغول داشته است.»

---

۱. الزهد، ابن مبارک، ص ۸۶.

و به دنبال او تابعی و سرور زاهدان، اویس بن عامر قرنی می آید و می‌گوید: (يَا أَهْلَ الكُوفَةِ: تَوَسَّدُوا الموتَ إِذَا نِمْتُم، واجْعَلُوهُ نُصْبَ اَعْيِنِكُمْ إِذَاقُمْتُم)

«ای اهل کوفه هرگاه خوابیدید مرگ را چون بالش زیر سر، و آنگاه که بیدار شدید آن را مقابل چشمانتان قرار دهید!»

تا اینکه علی علیه‌السلام بعد از آنکه دلها خشوع پیدا کرده و یادآور شدند به شهادت رسید، سپس گروهی از یارانش روش او را در پند و اندرز دادن به مردم دنبال کردند، از جمله ربیع بن خثیم اینچنین مردم را مورد خطاب قرار می‌داد: مرگی را که قبل از این، مانند آن را نچشیده‌اید، زیاد یاد کنید.[۱]

و برای خودش قبری را حفر می‌کند و هر روز به داخل آن رفته و در آن دراز می‌کشید، سپس برخاسته و احساس خود را در زمان قرارگرفتن در آن قبر برای مردم بیان می‌کرد.

و سعیدبن جُبیر نیز از میزان پاکسازی سخنان امام علی علیه‌السلام و تأثیر آن در قلبش برای مردم یاد کرده و می‌گفت: (لَوْ فَارَقَ ذِكْرُ الموتِ قَلْبِي: خَشِيتُ أَنْ يُفْسَدَ عَلَيَّ قَلْبِي) «اگر یاد مرگ از قلبم فاصله بگیرد، می‌ترسم که قلبم به فساد بگراید.»[۲]

و همهٔ این افراد: سعید، و ربیع، و اویس (رحمهم الله) و الأغلب علیه‌السلام از معتمدین اهل کوفه بودند که علی علیه‌السلام ایشان را تربیت کرد. و آنگاه که وفات نمودند این تربیت را برای دیگران به ارث گذاشته تا آن جایگاه را برای کوفه حفظ کنند. پس عون بن عبدالله، عتبةبن مسعود بر منبر رفته و از کوفیان سؤال می‌کند که: (چه بسیارند افرادی که به استقبال امروزشان می‌روند اما آن را کامل نمی‌سازند، و چه‌قدر زیادند کسانی که منتظر فردایند اما به آن نمی‌رسند، اگر آنان منتظر اجل و حرکت به سوی آن بودند، به راستی که این آرزوها و غرور دنیوی آنان را به خشم می‌آورد.»[۳] و آنگاه که او از منبر پایین می‌آمد عمربن ذر بالا

---

۱. طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۸۶.
۲. الزهد، احمدبن حنبل، ص ۲۷۱.
۳. الزهد، ابن مبارک، ص ۴.

می‌رفت و برای مردم خطبه می‌خواند: «اما مرگ، به تحقیق آن خود را بر شما آشکار نموده و شما هر روز و شب به آن می‌نگرید، از جمله آن فردی که برای خانواده‌اش عزیز بوده یا انسانی که درمیان قوم خود بخشنده بوده و یا آن کسی که قومش فرمانبردار او بودند و همگی داخل حفره‌ای خشک و سنگهای سخت کوچ کردند، و نزدیکانش حتی قادر نیستند برای او بالشی بگذارند، در بالش او خزندگان شریکند، اما بالین او امروز عمل اوست. یا مرگ انسانهای اندوهگین و غریب، آنانکه اندوهشان در دنیا بسیار و با آن بسیار دست و پنجه نرم کرده و بدنشان را به خاطر آن رنجور نمودند، اما مرگ قبل از رسیدن به مرادشان سراغ آنان آمده و آنان را غافلگیر نمود، یا مرگ کودکان شیرخوار، یا مریضی دردمند، یا انسانهای شرور، که همگی با تیر مرگ از پای درخواهند آمد. هنگامی که آن افراد فوت کردند علم آنان و علم مشایخ‌شان که از علی عليه السلام یاد گرفته بودند در سفیان ثوری جمع شد، و آن را به‌عنوان طریقت خود برگزیده، و مرگ را سرود راه خود ساخت، تا جایی که یکی از شاگردانش می‌گوید: (ما جَلَسْتُ معَ سَفیانَ مجلِساً اِلَّا ذَکَرَالمَوتَ، و ما رأَیْتُ اَحَداً اکثرُ ذِکراً لِلمَوْتِ مِنهُ)[1] «جلسه‌ای با سفیان ثوری نبوده‌ام که در آن از مرگ یاد نکرده باشد، وکسی را ندیده‌ام که بیشتر از او از مرگ یاد کند.» و اینچنین اراده خداوندی نقش نگهداری امت اسلامی بر صراط المستقیم و دورکردن آن انحراف و طغیان آرزوها را بعد از عمربن خطاب رضي الله عنه به مدرسهٔ کوفه عنایت فرموده و آن را شرافت بخشید، و این مدرسه در دوره‌های بعدی نیز به عنوان ناهیان فساد مثل گذشته کار خود را ادامه و هرگز از بین نرفتهِ است و دعوت اسلامی معاصر چیزی جز پیروی ازآن‌نیست و میزان ارث بردن ما از آن مانند میراث خویشاوندی و اشتراک در آبشخور است.»

۱. تاریخ بغداد ۱۵۷/۹.

ظهور عمربن عبدالعزیز در شام

آنچه ما از درک و فهم عمربن عبدالعزیز در اواخر سدهٔ اول روایت کرده‌ایم حلقه‌ای است درمیان دعوت دیگر دلسوزان و حارسان امت، در طول قرنها، که با مدرسه کوفه از طریق مساعدت عون ابن عبدالله و عمربن ذر و اعشـی هـمدان شاعر که قبلاً ذکر کردیم ارتباط پیداکرد، یک ارتباط عادی بود، مثل گردش علم در سرزمین‌های مختلف و یـا نـهی‌کنندگان از مـنکر کـه در مـیان سـرزمین‌های مختلف در حال سفر بودند اما آن حلقه‌ای بود که با حـمایت دو اعـجاز بـزرگ توانست برخلاف دیگر حلقه‌های بعد از خود ریشـه‌هایش را مستحکم سـازد، یکی اعجازی که جایگاه خلافت والا برای او ایجاد کرد، و بعد از اندکی بریدن از دعوت آن الگوی فروتن آشکار گشت، و با عجله به اصـلاح جـامعه پـرداخت، زمان کوتاهی بود، اما همین زمان کوتاه روزگار طولانی‌ای اثر خـود را بـر جـای گذاشت. و اعجازی دیگر: اعجاز بلاغی دیگری بود کـه زایـدهٔ انـدیشهٔ عـمر و پروردهٔ ذرّه‌ای از فصاحت عربی بود که هنوز هم از زبان او جاری می‌گشت و به وسیله آن از عیب و کاستی بهره‌مندی نسل خویش از نعمت هلاک‌شدگان پرده برداشت و نیز به وسیله آن از مرگ انسان‌های غافل خبر داده و با این کلام صادق آن را بیان کرده که:

(قبور خَرَّقَتِ الأكفانَ، و مَزَّقَتِ الأبدانَ، و مصّت الدَّمَ، و أكَلَتِ اللّحْمَ) «قبرهایی کـه کفن‌ها را پوسیده کرده و بدن‌ها را متلاشی نمود، خون را مکیده و گوشت آنان را خورده است. و به چشم می‌آید که کرم‌ها با آن چه کرده‌اند؟!»

(محتِ الألوانَ، عَفرتِ الوُجُوهَ، و كَسَرَتِ الفِقَارَ، و أبَانَتِ الأعضاءَ، و مزَّقَتِ الأشْلاءَ) «رنگها پریده و از بین رفته و چهره‌ها غبارآلود و ستون فقرات درهمه شکسته و اعضاء ظاهرگشته و جسدها از هم متلاشی شده است.»

آیـا شب و روز بـر آنـها مسـاوی نـبوده است؟ آیـا آنـان در تـاریکی شـدید نبوده‌اند؟

چه بسیارند مردان و زنان مرفّهی که چهره‌هایشان پوسیده و گردنهایشان از تن جداشده و چشم‌هایشان از حدقه بر روی گونه برآمده و دهانهایشان را خون و چرک پر کرده است، سپس طولی نمی‌کشد که استخوانهای آنها از هم پوسیده و خاک می‌شود. از باغ و بوستان جداشده و بعد از رفاه در تنگنا قرار گرفته‌اند سپس پیوسته فریاد برمی‌آورند تا اینکه صدایشان می‌گیرد که: (یا ساکِنَ القَبر غداً، ما الَّذِی غَرَّکَ مِن الدُّنیا؟ أَینَ دارُکَ الفَیحاءُ و أَینَ رِفَاقُ ثِیابِکَ) «ای ساکن فردای گور! چه چیز دنیا تو را فریفت؟ کجاست آن خانهٔ بزرگت؟ و کجایند دوستان هم‌لباس؟»

ای کاش می‌دانستم که چگونه خشونت خاک را تحمل می‌کنی؟! و پوسیدن از کدام یک از گونه‌هایت شروع می‌شود؟ و به مانند این نصایح، فقهای شهرها اسیر عُمَر شدند، و قلبهایشان در اطراف او گردآمده و آنان را یاریگر او در جهت توسعهٔ ارشاداتش ساخت، بنابراین آنان را به مشارکت دسته جمعی در جهت تعلیم و تربیت امت اسلامی همگام با اسلوب او سوق داده است.

حکمت و بینش او از شمشیر و محاسبه بی‌نیاز بود، و به وسیله آن توانایی‌هایی را به بار آورد که بهترین گنج کاشته شده در فطرت مردم است، او رهبری خود را تقدیم آنان کرد و آنان متابعت و پیروی خود را پیشکش او کردند.

تأیید مدرسهٔ بصره

اگر عنبسه، و قرظی از هیئتهای شام و مدینه، سریعاً دعوت عمر را پذیرفتند، همانا، شیخ حسن بصری«ره» از طریق سروری بر نسل میانی تابعین، و یا تأثیر آنچه از علی‌علیه‌السلام و مدرسهٔ کوفه، اقتباس کرد، بصره را در جایگاه اول در تأثیر تربیتی امت قرار داد. و بعد از گذشتن از سرزمین‌های دیگر برای تکرار خطوط دیوار آرزوها، و روایت قصهٔ خواب طولانی، و تأکید مذهب عُمَر و ترویج آن به آن دست یافت تا جائیکه موعظه‌های حسن بصری وسیله تربیتی شد که در نسخه‌های نوشته شده و مانند روزنامه‌های امروز توسط پیک دارالخلافه توزیع می‌شد.

پس مسلمانان در دورترین نقاط مرزی و در بدترین شرایط بـه حـماسه‌ای دست می‌یافتند که قلبشان را برای شهادت تحریک می‌کرد، حماسه‌ای که برابر با لطافتی است که تن شاگرد سخت‌کوش و کشاورز ساده و تاجر کوشا را به لرزه درمی‌آورد، و اینچنین اشک‌های هدایت در نزد امام بصره با فـهم او هـماهنگ گشت و آرزوها نتیجه را به مرگی منتهی می‌کنند که حس بصری برای ما به تصویر کشیده و از مهلکه‌هایی برحذر می‌دارد که لحظهٔ جان دادن تنها مقدمهٔ حساب و آستانه درگاه آن است، پس فریاد می‌زد: «بشتابید و اقدام کنید!» بـراسـتی ایـنها نَفس‌هایی است که اگر بیرون نیاید، شما از کارهایتان بازمی‌مانید، براستی که شما در مرحلهٔ ناقصی از عمر قرار گرفته و حـال آنکـه اعـمال شـما نـوشته و حـفظ می‌شود، و به خدا سوگند مرگ بسیار به شما نزدیک، و آتش در مقابل شما قرار دارد، پس شب و روز در انتظار قضا و قدر الهی باشید. به درستی که مرگ دنیا را رسوا کرده، هیچ شادی و سروری برای صاحبان اندیشه باقی نگذاشته است. اگر این مرگ آخر هر کاری باشد، شایسته است که در ابتدای آن از آن کناره گرفت، واگر این مرگ ابتدای هر کاری است لازم است که از آخر آن بیمناک بود.

معیار حسن بصری در فقه دعوت

و در این میان حسن بصری یک معیار ایمانی را به وجود آورد که واقعیت قابل رؤیت را قانع‌کننده جلوه می‌داد که شاید بتوان برای آن نام (ترجیح بیم دادن) را برگزید، او آن را به صورت خطابه بیان کرده. و مـی‌گوید: (إِنَّکَ واللهِ لِأَنْ تَصْحَبْ، اقواماً يُخَوِّفُوْنَکَ حَتَّی تُدرِکَ أَمناً. خَيْرٌ لَکَ مِنْ أَنْ تَصْحَبَ أَقْـوَاماً يُـؤمِنوُنَکَ حَـتَّی تَلْحَقَکَ المَخَاوِفُ)[1] «همانا به خدا سوگند اگر همراه گروهها و اقوامی باشی که تو را برای رسیدن به امنیت بیم می‌دهند، بهتر است از اینکه همسفر اقوامی باشی که تو را تنها تا زمانی امنیت می‌دهند که دچار وحشت نشده باشی.» و این معیاری است که گوشه‌ای از آنچه را که شیخ حسن بصری به فقه دعوت افزوده، نشان می‌دهد. پس ترسی زودهنگام که در دیدگاه

۱. الزهد لابن المبارک/ ۱۰۲.

ایشان منتهی به تقوایی می‌شود که امنیت آینده را در سایه‌های بهشت الهی برای او به بار می‌آورد، خیلی بهتر از نگاهی گسترده در صفات رحـمت، و لطـف، و غفران خداوند پاک و منزه است. و هریک از این دو حمایت موردنظر است. و موضوع در حقیقت وابسته به یک نسبیت واضح است، چه بسا واجب است که با گشودن درگاه امید که ترس شدید باعث بسته‌شدن آن بـر بـرخـی افـراد شـده مقداری از ترس و وحشت آنان بکاهیم، البته این معدنی بی‌نظیر است، درحالی که غرور عدهٔ زیادی از افراد جامعه را فراگرفته و هیچ درمانی جز با بیم دادن از آن تپه‌های ساکن (گور) برای آن وجودندارد. ابن جـوزی در یـادآوری ایـن رابـطهٔ نسبیّت می‌گوید: «هرگاه دیدیم که آرزوها بر دنیا دوستان غلبه، و اعمال خیر آنها را تـباه ساخته است، ما آنان را به یاد مرگ و قبر و آخرت سفارش کردیم اما زمانی که دنیا یاد مرگ را از فکر او دور نمی‌سازد و احادیث آخرت برای آنان قرائت و بر سر زبانشان جاری است، یاد مرگ علاوه بر همه اینها باعث می‌شود که فرد یکباره از دنیا دل بکند. همچنین بر این شخص آگاه که بسیار ترس از خـدا را در دل و بسـیار آخرت را یاد می‌کند لازم است، اندکی نفس را از یاد مرگ به خود مشغول کـرده تـا اندکی آرزوهایش نفس تازه کرده و به تألیف کتابها و اعمال نیک نیز بپردازد.[۱]

مدرسهٔ بغداد رو به ساده زیستی می‌آورد

بعد از آن مدارس، مدرسه بغداد تحوّل مهمی در فقه زهد و مرکوبی آرزوها ایجاد کرد، روزی که عنصر سادگی را بر زبان رهـبر ایـن مـدرسه یـعنی بشـربن حارث حافی بر تذکیر و یادآوری افزود، هنگامی که فردی پیش او آمده و از او درخواست موعظه کردن نمود، به او گفت: در ایـن دنـیا مـورچه‌ای بـود کـه در تابستان دانه جمع می‌کرد تا در زمستان بخورد، در روزی از روزها دانه را به دهن برگرفت، سپس گنجشکی آمد و مورچه و دانه را با خود برد، پس نه آنچه را جمع کرده بود خورد و نه به آرزویش (خوردن در زمستان) رسـید.[۲]

۱. صیدالخاطر، ص ۱۵۸.

۲. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۲۱.

زندگی بشر نیز همین‌گونه است، انسان جمع می‌کند، سپس مرگ سراغ او می‌آید، هم خودش را و هم آنچه را که جمع کرده است با خود می‌برد. روش مدرسهٔ بغداد اینچنین ساده است، نه از ابیات شعری و نه از صنایع ادبی مانند جناس و بدیع که ما را از اصل موضوع دور می‌دارد بهره نگرفته است. داستان مورچه و گنجشک برای صاحبان عقل و اندیشه کافی است. این سادگی مدرسهٔ بغداد در زمان زمامداری امت اسلامی توسط امام احمد«ره» به اوج خود رسید، ایشان خیلی بیشتر از همنشین خود بِشْر پیش رفت، امام آنقدر سکوت اختیار کردند که نزدیک بود حتی موعظه‌ای هم درکتاب‌ها وارد نشود، اما در مقابل این سکوت امام شاگردان خود و نسل‌هایی از امت اسلامی را تربیت کرد که نشانگر نگرش ایشان به قیامت و صبر و تحمل در برابر عذاب و نیز تشویق مردم در مقابل تبلیغات بدعت گزاران به دین و برجای گذاشتن سیره‌ای پر از عفّت و عزّت نفس بود که حتی نیّت ثروت‌اندوزی نیز از رویارویی با آن احساس شرم می‌کرد. و زمانی که در سال ۲۴۱ هـ وفات نمود و شیخ بخاری حسن بن عبدالعزیز از مصر به بغداد نقل مکان و در آن‌جا سکونت گزید و در شمار علمای بغداد قرار گرفت، ضرورت استمرار روش رهبران ساکت را لازم می‌دید، و به خاطر شبهه‌ای که در مال پدرش احساس می‌کرد، چیزی از ارث او برای خود برنداشت و گفت: (مَنْ لَمْ يَرْدَعْهُ القُرآنُ والمَوْتُ فَلَوْتَنَاطَحَتِ الجِبالَ بَيْنَ يَدَيْهِ لَمْ يَرْتَدَعْ) «کسی که قرآن و مرگ او را بازندارند، اگر کوهها در مقابل او برسر هم خراب شوند بازهم او برنخواهد گشت.»[1]

مؤلف تاریخ تنیس می‌گوید: پدر بخاری، حسن بن عبدالعزیز جروی، و بعد از او برادرش علی بر تنیس سلطنت می‌کردند و حسن از ارث پدر چیزی را قبول نکرد، درحالی که ثروتش به اندازه ثروت قارون بود.[2]

---

۱. طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۱۳۵.
۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۲.

تربیت از طریق اعتراف

مربیان بعد از امام احمد و حسن جروی دو روش را در تربیت بکار گرفتند، آنان که به زهد و تقوی و زندگی قلبی امام احمد رسیده بودند در سکوت از او تقلید کرده و با نمایاندن حال خود مردم را آگاه می‌کردند. و آنانکه به والایی مقام امام احمد نرسیده بودند، راه اعتراف را پیش گرفتند، بنابراین گوشها برای شنیدن سخن ایشان تحریک شده، همانطور که خلیفه عباسی، الراضی بالله آنان را تحریک کرد.

هنگامی که گروهی از انسانهای غافل را در بغداد جمع کرد، و بعد از متوکل تلاش کرد که مانند علی ﷺ و عمربن عبدالعزیز باشد و راه آنها را تقلید کند، اینگونه اشعار خود را برای آنان می‌سرود:

كُــلُّ صَفْوٍ إلَـى كَـدَرٍ　　　كــلُّ أَمْـنٍ إلَـى حَـذَرْ

«هر صافی و پاکی رو به تیرگی و هر امنیتی به ترس و بیم مبدل خواهد شد.»

وَ مصيرُ الشَّـبَابِ لِـلْمَو　　　تِ فِـــيهِ أوالكِــــبَرْ

«و عاقبت جوان به مرگ یا پیری ختم می‌شود.»

أيُّـــها الآمِـلُ الَّـذِي　　　تَساَهَ فِـى لُـجَّةِ الغَـرَرْ

«ای آرزومندی که در امواج غرور سرگردان شده است.»

أيْـنَ مَـنْ كَـانَ قَـبْلَنَا　　　دَرَس الشخصُ و الأثَـرْ

«کجاست آن که قبل از ما بود، هم او و هم آثارش از بین رفت.»

سَـيَرُدُّ المَـعَارَ مَـنْ　　　عُــمرُهُ كُـلُّهُ خَـطَرْ

«کسی که همه عمرش را در خطر است عاریه باز پس می‌دهد.»

رَبِّ إنِّـي ذَخَـرْتُ عِـنْ　　　دَکَ أرْجُـوکَ مُـدَّخَرْ

«پروردگار من نزد تو ذخیره کرده‌ام، از تو می‌خواهم ذخیرهٔ خود را.»

إنَّـــنِي مُـــؤْمِنٌ بِـمَا　　　بَيَّنَ الوَحْيِ فِـى السُّـوَرِ

«من به آنچه بیان‌کننده وحی در سوره‌های قرآن است ایمان دارم.»

و إعــترافِـي بِتَركِ نَفْـعِــي و ايـثَارِي الضَـرَرَ

«و اعتراف می‌کنم به رها کردن سود خود و برگزیدن آنچه مایه زیان من بود.»

رَبٌ فَاْغْــفِرْلِي الخَـــطِيـئَـةَ يَـا خَـيْرَ مَـنْ غَـفَرْ

«پروردگارا، خطاهایم را ببخش! ای بهترین بخشنده!»[1]

یا مانند اشعار شاعری در أندلس که با اعتراف باعث تحریک دلها می‌گشت:

إلَى كَمْ أَقوْلُ و لَا اَفْـعَلُ و كَمْ ذَا أَحُومُ و لا أَنزِلُ

«تا کی بگویم و انجام ندهم، و تا کی بگردم و فرود نیایم؟!»

وَ اَزْجُـرُ عَـيْنِي فَـلَا تَـرعَوي و أنْــصِحُ نَــفْسِى فَـلَا تَـقْبَلُ

«و تا کی چشمان خود را بازدارم اما باز رعایت نکند، تا کی نفس خود را نصیحت کنم، اما قبول نکند.»

و كَمْ ذَا تَعلُّلٍ لِـي، وَ يـحَها بِعَلَّ و سَوْفَ وَ كَمْ تُـمَطِّلُ؟!

«تا کی بهانه بیاورم، وای بر او، شاید، وای کاش، فردا، و تا کی او سهل‌انگاری می‌کند؟!»

و كَـمْ ذَا أُؤْمَـلُ طُـولَ البَـقَا وَاغْفُلُ والمَـوْتُ لَـا يَـغْفُلُ؟

«تا کی آرزوی طول بقا و ماندن کنم و غافل شوم درحالی که مرگ غفلت نمی‌کند؟!»

و فِي كُـلِّ يَـومٍ يُـنَادِي بِـنَا مُنادِي الرَّحِيلِ: ألَّا فَـارْحَلُوا

«در هر روز منادی کوچ ما را ندا می‌دهد، هان، وقت کوچک کردن رسید.»

كأَنَّ بِـي وَ شيكاً إِلَـى مَـصْرَعِي يُسَـــاقُ بِـنَعْشِي وَ لَـــا أُمْــهَلُ

«مثل اینکه حرکت به سوی مرگ نزدیک است جنازه‌ام را حرکت می‌دهند و مهلتی هم به من داده نمی‌شود.»[2]

و بعد ای دعوت‌گر اسلام... هماناکسی که تلاش کند، به هدفش دست می‌یابد، و شخص بیدار مانند فرد خوابیده نیست، و مانند کسی نباش که به لشکر پیوسته اما قلبش از مشارکت با آن غایب است. درحالی که مرگ در یک وجبی تو قرار دارد. و این سستی و خواب‌آلودگی شب‌ها است که لحظه‌ها را از نفس تو

---

۱. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. نفح الطیب، ج ۴، ص ۲۷۵.

می‌رباید و بدانید که چیزهای والا، گرانبها هستند، و بهای آنها پیروی از مدرسه‌های کوفه و شام و مدرسه امام بصره، شیخ حسن می‌باشد.

همانا ماندگاری اندک و کوچ نزدیک است، پس به خود بیا! و وقتت را غنیمت شمار! راه ناهموار، غرور غالب و خطر بزرگ است و مراقب بینا!»[1]

خداوند ما و شما را موفق گرداند.

---

۱. اقتضاء العلم و العمل، خطیب بغدادی، ص ۱۶.

قـيد و بنـدهای زمـینی

اگر دعوت‌گران بسوی خداوند، به راههای جبران و بازسازی دست یـافته و تسلیم‌شدن در مقابل این فساد همه‌گیر را نپذیرفته و در مقابل اهلی‌کردن و دست نشانده کردن مردم توسط دشمنان سرکشی نموده و تلاشهای تربیتی زیادی را در جهت تربیت کسانی که فطرتی سالم دارند آغاز کرده‌اند، همانا دیگران هـمیشه نگران واقعیت کـنونی مسـلمانان بـوده و رنـجورند، امـا اندوه خـود را آشکـار نمی‌کنند، و در خانه یا مسجد خویش زانوی غم زیربغل گرفته و دعوتگران اسلام را تنها در میدان نبرد رها کرده‌اند، و گمان می‌کنند که با این غم خوردن مسؤولیت از دوش آنان برداشته شده و یا حتی گمان می‌کنند با این غم و اندوه به جایگاه والایی هم نزد پروردگار دست یافته‌اند، امّا موضوع به این صورت نیست که آنان گمان می‌کنند و اینکه این حزن و اندوه او باعث کسب پاداش برای ایشان باشد، زیرا مسلمانی که در پی رسیدن به کمال است برای وضـعیت کـنونی مسـلمانان ناراحت می‌شود، اما این ناراحتی او همراه بـا تـرک‌کردن خـانه خـود و بـرعهده گرفتن رهبری مردم به عنوان واعظ و مربی و ناصح و کشیدن آنان به میدان جهاد خواهد بود.

ابن تیمیه«ره» می‌گوید: «گاهی همراه حزن و اندوه چیزی وجود دارد که باعث ثواب و پاداش و ستایش فرد محزون می‌شود، پس از این جهت قابل ستایش است نه از جهت غم خوردن آن، مانند کسی که برای مصیبتی در دین یا برای همه مسلمانان ایجاد شده اندوهگین است. این نوع اندوه به اندازه خیرخواهی و میزان تنفر از شر و بدی در قلب آن فرد قابل تقدیر و پاداش دادن است، اما اگر این اندوه باعث ترک‌کردن چیزی مانند صبر و جهاد و جلب منفعت و دفع ضرر گردد، از آن نهی شده است، و اگر غیر از این باشد باتوجه به شخصیت فرد غمگین بار گناه از او برداشته می‌شود.»[1] پس ای کسی که آرزو می‌کنی که خداوند بدون عمل از تو و امثال تو، احوال را تغییر دهد این را درک کن و بفهم! درحالی که در اطرافت کسانی هستند که عمل می‌کنند، و تو را ندا می‌دهند که:

أَيُّها المَشْدُودُ فِـی تَـيْهِ الأَمَـانِي   خَفِّفِ الآهَاتِ دَعْ عَنْکَ التَّوانِـي

«ای به بند کشیده شده در صحرای آرزوها از آه کشیدن دست بردار و سستی و تنبلی را از خود دور کن!»

لَا تُبالِي إِنْ بَغَتْ كَـفُّ الزَّمَـانِ   وَاعْتَصِمْ بِاللهِ ذَا أَسْمَى و أَفْضَلُ

«به ستم دست زمانه اهمیت نده! و به خداوند متوسل شو! که این برتر و بهتر است.»

أَنْتَ تَـدْرِي أَيُّها الحَـيْرَانُ عَـنَّا   كَيْفَ فَوقَ الشَّمسِ أَزْمَاناً حَلَلنَا

«ای کسی که از ما تعجب کرده‌ای، تو می‌دانی که چگونه ما یک زمان بر بالای خورشید جای داشتیم.»

أَيُّها المَذْهُولُ لَا تَيْأَسْ فَـإِنَّا   لِبَنَاءِ الأُمَّةِ العَـصْمَاءِ نَـعْمَلُ[2]

«ای انسان سرگشته، ناامید نشو! زیرا که ما برای شکل گیری امتی پاک عمل می‌کنیم.»

پس ای انسان از نفس افتاده با عاملین باش!

---

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۱۷.

۲. از «دیوان حنین إلی الفجر» از محمود آل جعفر، ص ۱۴۰.

اگر واقعاً می‌دانی که من بهترین کسی هستم که عمل مـی‌کند، و یـا کـمترین مسؤول و رهبر می‌باشیم، پس برای چه از ما می‌گریزی؟ همانا حسرت و تأسف، و دردمندی و آه و ناله، چیزی جز یک ابزار منفی نیست که نه تـنها نـمی‌توانـد زخمی بر پیکر باطل وارد کند بلکه حتی قادر به خـراشـیدن آن نـیز نـمی‌باشد، تأسف خوردن اشکالی ندارد اما اگر به دنبال آن کاری مثبت و ثمربخش صورت نگیرد، کار ما به جاهای خطرناکی کشیده خواهد شد، زیرا قدرت انتقام از این اوضاع فاسد را از افراد گرفته و باعث تکیه بـر آن خـواهـد شـد، و در بـهترین حالات، ادامهٔ این مصیبت هرچند به شکل ساکن که هیچ تحرکی هـم نـداشـته باشد، باعث فلج‌شدن جنبش اسلامی شده و این بهترین چیز برای قـدرت‌های باطل و حامیان آن است. بدون تردید حق و صواب در هر شرایطی پـیمودن راه همت است، و آن همان راهی است که پیشوای عراق در اواخر عصر عباسی شیخ عبدالقادر گیلانی«ره» توصیف کرده، و اهل بغداد را بـا صـدای رسـایش چـنین فرامی‌خواند: (سِيرُوا مَعَ الهِمَمِ العَالِيَةِ) «بـا کـسانی حـرکت کـنید که دارای هـمت‌های والا هستند!» خود را مخفی نکنید و عقب ننشیند بلکه با کسانی که والا همت هـستند حرکت کنید. و هنوز هم این راه، تنها راه هموار در نـقشه دعـوت مـا است. امـا ترس، و گوشه‌نشینی و مأیوسانه آه کشیدن صحراهای هلاک‌کننده هستند، اگـر دیگر یاورانتان را بیازمایید به این نتیجه دست می‌یابید، سپس می‌گوید: مـن دو یاور دارم: همّت، و ارادهٔ راسخ، غیر از آنها یاوری دیگر، وجـود نـدارد، و بـقیه یاوران و دوستان به انسان خیانت می‌کنند. کمک مخلصانه کمکی است که تو را به لذت‌های صادق در زندگی برساند، اما کسانی که گمان می‌کنند که لذت تنها لذت و خوشی با زن و فرزند بودن و داشتن اموال و ثروت و رسـیدن بـه مـراتب بـالا است، سخت در اشتباهند. در صورتی که سعادت تنها در رضای خدا، و لذت فقط لذت بذل و بخشش و فداکردن است. و این فریاد عبدالقادر گیلانی در طول قرنها بگوش خواهد رسید که: (شما غافل از احوال مردم هستید. بـرای راضـی

کردن نفس‌تان که همان دشمن شماست، مرتکب سختی‌های زیادی می‌شوید، با ناراضی کردن خداوند متعال به دنبال خشنود کردن همسرانتان هستید، بیشتر مردم جلب رضایت همسر و فرزندان را بر رضایت خداوند (عزوجل) مقدم می‌دارند، حال آنکه قاموس و منطق تنها از بذل و بخشش سخن می‌گوید. اما ستمکاران در نامگذاری زندگی اشتباه می‌کنند، زیرا آنان گمان می‌کنند که زندگی بهره‌مندی از انواع خوردنی و نوشیدنی و لباس و همسر، یا لذت بردن از ریاست و مال و شکست دشمنان و برآورده‌شدن شهوات است.

بدون تردید اینها لذت‌های مشترک میان حیوانات و انسان هستند و چه بسا حیوانات شانس بیشتری در بهره‌مندی از آنها دارند.

پس کسی که لذت از نظر او فقط لذتی است که درندگان و چهارپایان با او در آن شریک می‌باشند، مانند کسی است که از مکان دور او را فرامی‌خوانند، اما این لذت کجا و لذتی که هرگاه صفای آن با دلها درآمیزد، دل از زن و فرزند و وطن و مال و دوستان و خانه و... جدا شده و به رهاکردن آنها به‌طور کلی و در معرض انواع سختی‌ها و مکروهات قرارگرفتن راضی می‌شود، کجا! او با این کار شاد و خوشحال گشته و ترک فرزندان و والدین و همسر و برادران در نزد او گوارا است و سرزنش دیگران هیچ تأثیری بر او نمی‌گذارد. تا اینکه یکی از سرزنش‌کننده‌ها نیزه‌ای در سینه‌اش فرو می‌کند و او می‌گوید: (فُزْتُ وَ رَبِّ الكَعْبَةِ) «به خدای کعبه سوگند، که رستگار شدم.» فرد دیگری زندگی‌اش به اندازه‌ای طولانی شده که قدرت را از او گرفته و او را فرتوت نموده، با خود می‌گوید: براستی که زندگی طولانی است، چقدر صبر کردم تا ثمرهٔ آن را بخورم! (رسیدن به بهشت). سپس مسرور و خوشحال به سوی مرگ پیش می‌رود[1] همه آنچه ما از دعوتگر می‌دانیم همین است، او بنده کامل خداوند نمی‌شود مگر زمانی که مانند ابراهیم علیه السلام تسلیم پروردگار شده وکارد برگردن فرزند نهد. و با این اشعار اقبال«ره» او را توصیف کرده:

---

۱. مفتاح دارالسعادة، ج ۱، ص ۳۵.

لَیْسَ یَدْنُوا الخَوفُ منهُ أَبَـداً لَیْسَ غَیرُ اللهِ یَخْشَی أَحـداً

«هرگز ترس به او نزدیک نمی‌شود و او از هیچ کس غیر از خدا نمی‌ترسد.»

لَحْنُهُ فِـی القَـلبِ نَـاراً أَشْـعَلَا مِنْ قُـیُودِ الزَّوجِ وَالوَلَـدِ خَـلَا

«آهنگ او آتشی بود که در قلبش برافروخته شد و از قید همسر و اولاد رها گشت.»

مُعْرِضٌ عَـمَّا سِـوَی اللهِ الأَحَـدِ یَضَعُ السِّکیْنَ فَـی حَـلقِ الوَلَـدِ

«از غیرخدای واحد روی گردان است، حال آنکه کارد بر حلق فرزند می‌نهد.»

باید دانست که وظیفه قطعی مسلمان در مقابل تلاش برای از سرگرفتن حیات اسلامی، و بازگشت اسلام بـه قـدرت، بـعد از آن حـادثه هـولناکـی کـه در اثـر کناره‌گیری او از اسلام بوجود آمده بود، وظیفه‌ای است واضح و آشکار، و بیشتر مسلمانانی که حسرت خورده و آرزوهایی برای اسلام در سر می‌پرورانند، به این وظیفه آگاه هستند، اما همت آنها بسوی آن واجب به حرکت درنمی‌آید، و هنوز اسیر سرشت پست خویش هستند. و قلبشان از رسیدن به کمالی که هدف خلقت آنان است، ناامیدشده و نفس‌شان را با بی‌خیالی و غفلت کامل همراه چهارپایان می‌چرانند، و لقمه‌های راحتی و تنبلی راگوارا می‌دارند و بستر ناتوانی و سستی را نرم می‌پندارند، نه مانند کسی که پرچمی برای او برافراشته شده و او به سوی آن آستین همت بالا زده است، و حقیقتاً این رهسپار شدن به تنهایی و همیشگی همراه با پایداری بر آن مبارک است، و نگذاشته شوق و اشتیاق مگر در راه خدا و رسولش بر او غلبه کنند، و از تمامی دوستان خود به جز بینوایان و نیازمندان که همراهان او هستند روی گردانده است.[۱]

و برهانی که بر صدق مسلمان دلالت می‌کند نیز این‌گونه است، و حقیقتاً شوق و اشتیاق صادقانه نیز به این صورت عمل می‌کند و بدرستی صاحب چنین شوق و اشتیاقی از همه چیز به غیر از هجرت و پیوستن به قافله دعوت سرباز می‌زند. و همهٔ آن دوستانی را که برگزیدن سلامتی را برای او زیبا و شیرین جلوه می‌دهند

---

۱. مفتاح دارالسعادة، ج ۱، ص ۴۶.

ترک می‌کند، مگر دعوتگری که برای او پرده از همتش برداشته و با او در حرکت در مسیر جهاد همکاری می‌کند، و علم بذل و بخشش و فقه دعوت و مژده‌دادن را به او می‌آموزد.

فَحَيَّهلَا إنْ كُنتَ ذَا هِمَّةٍ فَقَدْ   حَدَابِکَ حَادِي الشَّوْقِ فَاْطِوا المَراحِلَا

«پس اگر همتی داری بشتاب! به تحقیق که منادی شوق برای تو آواز سر داده تو نیز مراحل را بپیمای!»

و لا تَنْتَظِرْ بِالسَّيْرِ رِفقَةَ قاعدٍ   وَدَعْهُ، فَإِنَّ العَزْمَ يَكِفيکَ حَامِلاً

«برای حرکت منتظر همراه وامانده مباش، و او را رها کن، همانا ارادهٔ استوار برای بردن تو کافی است.»

پس به خود می‌جنبد و همه بازمانده‌ها را ترک کرده، و با مهاجرین به سوی خدا هجرت می‌کند، و اینچنین ابن‌تیمیه او را مورد خطاب قرار می‌دهد و راه را به روشنی برای او توصیف می‌کند:

الحريةُ حريةُ القَلْبِ   والعبُودِيَةُ عُبوديةُ القَلْبِ[1]

«آزادی و بندگی هر دو قلبی هستند.» پس زنجیر شهوات و دوستی اموال را از قلبش بیرون انداخته و آزاد می‌گردد.»

و این بار از ماندن در مخفیگاه پست سرباززده و نمی‌پذیرد که کرمها بدن او را بپوسانند بلکه او در پی جایگاهی والاست و هرکس این را بخواهد از نردبان بلندی و والایی یعنی جهاد و فقه دعوت فرامی‌رود.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿يَرفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا العِلْمَ دَرَجاتٍ﴾[2]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و بهره‌ای از علم دارند درجات بزرگی می‌بخشند.»

---

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۱۸۶.   ۲. مجادله/ ۱۱.

همانا خداوند متعال در قرآن مجید در چهار جا از بخشیدن درجات والا خبر داده است. یکی از آنها آیهٔ فوق است. و دوم جایی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (انفال، ۴-۲)

«مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دلهایشان هراسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند، آنان کسانیند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطا کرده‌ایم می‌بخشند، آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی و روزی پاک و فراوان در پیشگاه خدای خود می‌باشند.»

و سوم: این فرمودهٔ پروردگار بلندمرتبه که: ﴿وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ ٱلصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَاتُ ٱلْعُلَىٰ﴾ (طه، ۷۵) «و هرکس با ایمان و عمل صالح به پیشگاه پروردگار رود، چنین کسانی دارای مراتب والا و منازل بالایند.»

و چهارم: جایی که می‌فرماید: ﴿وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمجَاهِدِينَ عَلَىٰ ٱلْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ (نساء، ۹۶-۹۵) «و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان با دادن أجر فراوان و بزرگ برتری بخشیده است، درجات بزرگی از ناحیه خدا همراه با مغفرت و رحمت.»

پس در چهار جای ذکرشده در قرآن، خداوند در سه جای آن والایی مراتب را برای اهل ایمان در علم سودمند و عمل صالح دانسته است، و در جایگاه چهارم والایی منزلت به وسیله جهاد است. پس والایی همهٔ مراتب به جهاد و علم برمی‌گردد.[1] رسیدن به این جهاد و علم جز بوسیله همت ممکن نیست، بنابراین همت درگاه ورودی است، هرکس آن را داشته باشد، هر سختی برای او آسان

۱. مفتاح دارالسعادة، ج ۱، ص ۵۰.

گشته و می‌تواند این امت را با وجود کم‌رنگ شدن مفاهیم ایمانی درمیان آن به زندگی واقعی‌اش برگرداند. همانطور که اقبال «ره» گفته است:

هِمَمُ الأَحْرَارِ تَحْيِي الرِّمَمَا نَفْخَةُ الأَبْرَارِ تَحِيى الأُمَمَا

«همت آزادگان پوسیده‌ها را، و نفس صالحان امت‌ها را زنده می‌دارد.»

و در مقابل اقبال «ره»: سرچشمه همهٔ دردها را از سقوط همّت می‌دانـد، و اینچنین تنگنای امور مسلمین را فقط صاحبان همت‌های والا می‌توانند برطرف کنند، با توجه با این گفتار امام بنّا یکی از تعالیمش این بود که: همیشه نیت جهاد و عشق شهادت همدم تو باشد، و برای آن همیشه آماده باش، و اینکه خودت را چون سربازی تصور کن که در اردوگاه منتظر فرمان است.[1] و این مفهومی است که تنها کسانی که طعم والایی را چشیده‌اند، می‌فهمند، و این امر از کسانی که پی آسایش و سلامتی هستند پوشیده است.

قُلْتُ لِلصَّقْرِ وَ هُوَ فِي الجَـوِّعَالٍ أهـبِطِ الأَرْضَ فَـالهَوَاءُ جَـدِيبُ

«به باز شکاری در حالی که اوج گرفته بود گفتم بر روی زمین فرود آیی زیرا هـوا خشک و نامساعد است.»

قَالَ لِيَ الصَّقْرُ: فِي جَنَاحِي وَ عَزمِي و عِـنانِ السَّـماءِ مَـرعىً خَـصِيبُ

«باز به من گفت: در بالها و ارادهٔ من و آنچه از آسمان پیداست چراگاهی سبز و خرم وجـود دارد.»

و این چراگاه را بدون تردید ساکنان زمین نمی‌شناسند.

خداوند مرتبه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنْفِرُوا فِي سَبِيلِ ٱللهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ﴾ (توبه: ۳۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا حرکت کنید سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید.»

---

۱. رسالةالتعليم، ۲۴.

همانا آن به علّت سنگینی زمین، طمعهای زمینی و تـصورات زمـینی است، سنگینی ترس نسبت به زندگی، ترس به اموال و ثروت، و ترس از دست دادن مصالح و لوازم دنیوی، سنگینی آسایش و راحتی، سـنگینی ذات فـانی و اَجـل محدود و هدف نزدیک، سـنگینی خـون و گـوشت و خـاک، و بـدرستی کـلمه «إِثَّاقَلْتُمْ» بنابر قرائت حفص همه این تعابیر را دربرمی‌گیرد. و این بهترین تصویر نسبت به قراءات دیگر است. در قرائتی دیگر به صورت «تَثَاقَلْتُم» روایت شـده است. این قرائت با آهنگ خود، جّسم راحت‌طلب و سنگین را بتصویر می‌کشد، جسمی که افراد آن را با زحمت بلند می‌کنند، اما به علت سـنگینی از دسـتشان می‌افتد. کلمهٔ «اِثَّاقَلْتُم» با این معنی نیز متناسب است. این زمین قدرت جاذبه‌ای داردکه از بالا به پایین می‌کشاند، اما پرزدن ارواح، و حرکت مشتاقانه با این جاذبه وکشش مقاومت می‌کند. همانا بسیج‌شدن برای جهاد در راه خدا، آزادشدن از قید و بند زمین و اوج گرفتن از سنگینی گوشت و خون و تحقق مفهوم والایی در انسان و غلبهٔ عنصر شوق و اشتیاق در هستی او بر عنصر قید و ضرورت و نـیز انتظار جاودانگی طولانی و رهاشدن از فنای محدود می‌باشد.

﴿أَرَضِيتُم بِالحَياةِ الدُّنيَا مِنَ الآخِرَةِ؟ فَمَا مَتَاعُ الحَياةِ الدُّنيَا فِي الآخِرَةِ إِلَّا قَليلٌ﴾ «آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خشنودید، تمتع وکالای این جهان در برابر تمتع و کالای آن جهان چیز کمی بیش نیست.»[۱]

هیچ صاحب عقیده‌ای نسبت به جهاد در راه خدا اکراه ندارد، مگر اینکه در عقیده‌اش اشکال و در ایمانش ضعف وجود داشته باشد به همین دلیـل پـیامبر اکرمﷺ در این باره می‌فرماید: (مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَ لَمْ يَحدُثْ نَفْسَهُ بِغَزْو مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ شُعَبِ النِّفَاقِ) «هرکس بمیرد و در غزوه‌ای شرکت نکرده باشد و با خودش در مورد آن هم صحبت نکرده باشد اگر بمیرد بر نوعی از نفاق مرده است.»

زیرا نفاق نوعی نقص و اشکال در عقیده است، که آن را از سلامت و کمال بازمی‌دارد. این همان چیزی است که انسانی راکه به گمانش اهل عقیده است از

---

۱. توبه: ۳۸.

جهاد در راه خدا از بیم مرگ و فقر بازمی‌دارد، درحالی که اجل در دست خدا، و روزی نیز نزد اوست، و البته کالای دنیا در برابر کالای آخرت چیز اندکی بیش نیست.

و به همین دلیل آیهٔ قرآنی آنان را با تهدید مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَيَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (توبه: ۳۹) «اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را عذابی دردناک می‌دهد، و قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید و خدا بر هر چیزی تواناست.»

اگرچه این خطاب به یک گروه معین در یک شرایط معین است، امّا مدلول آن عام و شامل همهٔ کسانی است که به خداوند اعتقاد دارند، و عذابی که با آن تهدید شده‌اند تنها عذاب آخرت نیست، بلکه شامل عذاب دنیوی نیز می‌شود، عذاب ذلّتی که وانشستگان از جنگ و جهاد را فرامی‌گیرد، عذاب غلبه دشمن بر آنان و محرومیت از نیکی‌ها، و استثمار از ناحیه دشمنان، و با همهٔ این احوال آنها چند برابر کسانی که در جهاد و مبارزه شرکت کرده‌اند، از ناحیه نفس و مال زیان دیده‌اند و آنچه را که در کشتارگاه ذلت تقدیم می‌کنند، به مراتب بیشتر از جانفشانی است که برای رسیدن به کرامت و عزت می‌کردند.[1]

بنابراین مودودی«ره» صراحت را امری ضروری دانسته و قضیه‌ی همت را با کلمات قاطعی به پایان رسانده که خواننده، آنها را کلماتی خشن تصور می‌کند. مودودی می‌گوید: یکی از اسباب تأسف این است که کسانی که دارای قدرت فکری و قلبی بالایی هستند، شیفته بدست آوردن مناصب دُنیا بوده. و شب و روز برای بدست آوردن آن تلاش می‌کنند. آنان در بازار تنها با کسانی رابطه دارندکه با آنان بر سر قیمت‌های بالا چانه می‌زنند، اما مقدار تعلق آنان به دعوت نه تنها به آمادگی برای فداکردن منافعشان در راه دعوت نرسیده، بلکه حتی حاضر نیستند

---

۱. فی ظلال القرآن، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

امکانات و منافعشان را هم فدای دعوت کنند، اگر می‌خواهید به این عـواطـف سرد برای فداکاری اعتماد کرده تا در جنگ بر آن مـفسدان کـه هـر روز در راه رسیدن به اهداف باطل خود میلیونها لیره صرف می‌کنند، پیروز شوید، چیزی بیش از حماقت نیست.»[1]

و بعد از این ... همانا ما پیوسته مجموعه‌ای از بلیغ‌ترین و زیباترین سخنان را به تو می‌بخشیم، زاهد مورد اعتماد «یحیی بن معاذ» «ره» می‌گوید: (الكَلَامُ الحَسَنُ حسنٌ وَ اَحْسَنُ مِن الكَلامِ، مَعْنَاهُ و اَحسَنُ مِنْ مَعْنَاهُ إسْتِعْمَالُهُ) «سخن زیبا زیباست، و زیباتر از سخن معنای آن است، و زیباتر از معنای ان به کارگیری آن است» پس برخیز و آن را بکار گیر رحمت خدا بر تو باد.

و خَلِّ الْهَوَيْنَا لِلضَّعيفِ و لا تَكُنْ نَــوؤماً فَـإِنَّ الحَـزمَ لَـيسَ بِـنَائِمِ

«خواری و سستی را برای ضعیفان بگذار، خواب‌آلود نباش، زیرا انسان دوراندیش به خـواب نمی‌رود.»

و این سپاه حق است که به شما نزدیک شده، و با صدای بلند و خروشان این را می‌سراید:

قَدْ نَهَضْنَا لِلْمَعَالِي وَ مَضَى عَنَّا الجُمُودُ وَ رَسَمْنَاهَا خُطىً لِـلعِزِّ والنَّـصْرِ تَـقودُ

«همانا برای رسیدن به اهداف عالی حرکت کردیم، و سکون از ما سپری شد، و آن را به صورت نقشه‌هایی ترسیم کرده‌ایم که ما را به عزت و پیروزی رهبری می‌کند.»

فَتَقَدَّمْ يَا أَخَا الأسْلَام قَـدْسَارَ الجـنُودُ وَ مَضَوْا لِلْمَجْدِ إِنَّ الْمَجْدَ بالعَزْمِ يَـعُودُ

«پس ای برادر اسلام پیش‌روی کن به تحقیق سربازان حرکت کرده‌اند، آنان برای بدست آوردن عظمت و شکوه رفتند، و عظمت تنها بااراده برمی‌گردد.»[2]

گویی که گـوش فـراداده و بـه رکـود خـود پـی بـرده‌ای، و تـلاشهایت بـرای بدست‌آوردن مناصب دنیوی را کنار گذاشتی و باور کردی که دنیا بدون تلاش و کوشش به سوی تو می‌آید.

---

۱. تذکره دعاةالاسلام، ص ۵۶.

۲. أغانی المعرکة، ولید، ص ۷۶ و ۱۰۶.

سپس مانند اینکه جای خود را درمیان سپاه در حال حرکت حق پیدا کرده و در حالی که با آنان بیعت کرده‌ای چنین می‌سرایی:

مهماعَتَا الأَقْزَامُ والأَعْبُدُ　　　　و لَوَّحُوا بِالقَيْدِ أَوْهَدَّدوُا

«هرچند انسانهای پست و بردگان سرکشی کنند و بند و زنجیر را به ما نشان داده یا تهدیدمان کنند.»

عَنْ نُصْرَةِ الإِسلامِ هَلْ أَقْعُدُ؟　　　　لَا، سَوفَ أبْقَى دَائماً أَنشُدُ

«آیا از یاری دادن اسلام دست بکشم؟ خیر بازخواهم ماند و همیشه این را می‌خوانم که»

(بِفَجْرِهِ لَابُدَّ يَأْتِي الغَدُ)[1] «با طلوعش قطعاً فردا می‌آید.»

---

۱. پیشین.

بـــندهٔ آزاد

براستی هر مسلمانی که ندای حرکت را همراه با همت‌های والا سر داده و به خود می‌جنبد خود را از قید و بند زمین رها کرده و با بال عـزت اوج مـی‌گیرد، مسلمانی است که برای او شایسته است جنبش خود را با گامهایی کاملاً روشن به اتمام برساند یا همچنانکه سید«ره» می‌گوید: همانا اولین گام در این راه این است که این طریقت را به روشنی مشخص و از دیگران جدا نماید و توجیهات یـاران خود را که برگرفته از جاهلیت فراگیر اطراف آنهاست نـپذیرد، تـا پـیوسته ایـن طریقت سالم و پاکیزه بماند تا زمانی که خداوند یک بار دیگـر اجـازهٔ رهـبری بشریت را به آن بسپارد.[1]

و این، یعنی قیام گسستگی احـساسی و فکری در درون مسلمان است که در آن تعریف روشن اسلامی از مفاهیم سه‌گانه و مهم تشکیل‌دهنده هر آیین به صورت جداگانه آورده شده است و آن مفاهیم عبارتند از: مفهوم وطن، مفهوم حاکم و مفهوم قانون و شریعت که در برابر نامگذاری‌هـای جـاهلی در تـفسیر آن و نـیز تفاوت میان اجتهادات، تفکرهای مختلف قرار دارد. پس خداوند متعال پایه‌های

۱. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۱.

اساسی امت اسلامی را معین کرده و هویت و رمز شناسایی در آن، فقط عقیده است، و وطن در آن تنها مرمنزل اسلام و حاکم آن خداوند و شریعت، و قانون آن تنها قرآن است. و این تصور عالی از منزل و هویت و خویشاوندی همان چیزی است که شایسته است بر دلهای دعوتگران به سوی خدا تسلط داشته باشد و باید تا آن اندازه روشن و آشکار باشد که پلیدیهای جاهلیت بـا آن آمـیخته نشـده و تصاویر شرک‌آمیز در آن رخنه نکند، یعنی تصاویر شرک به وسیله تعلق به زمین، شرک به وسیله تعلق به هویت، شرک از طریق قوم و خویش و شرک به وسیله تعلق به نسب و شرکی که از طریق منافع کوچک و نزدیک است، حاصل می‌شود.[1]

و پرچمداران اسلام با این مفهوم اسلامی آشکـار رهسپار شـده و آن را بـه جهانیان اعلام می‌دارند، بدون اینکه بخواهند نسبت به تفکرات کفرآمیز زمینی نرمش و انعطاف داشته یا قصد صلح و آشتی یا راضی کردن آنان را داشته باشند، زیرا آن امری قطعی از جانب پروردگار برای آنان است که: ﴿فَادْعُوا ٱللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ﴾ (غافر، ۱۴) «اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاص او بدانید، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.»

و این را باید دانست که کافران هرگز از این راضی نخواهد شد که مؤمنین دین خود را تمام و کمال برای خداوند قرار داده و تنها از خدا یاری بخواهند، و امیدی به راضی شدن آنها نیست، حال چه آنان را نوازش کرده، یا با آنان صلح کنی و یا اینکه به انواع روشها در پی جلب رضایت آنان باشی، پس مؤمنان واقعی در مسیر خود حرکت کرده و تنها از خدای خود یاری خواسته و عقیده و دلهایشان را تنها برای او، صاف و پیراسته می‌کنند و خشنودی و خشم کفار هیچ تأثیری بر آنـان نداشته و کفار هم هیچ وقت از آنان خشنود نخواهند بود.[2]

پس تا زمانی که این نتیجه حتمی و نهایی است و ایـنکه کـافران از مـؤمنین راضی نخواهند شد، در این صورت دعوت‌گران باید با اتّخاذ مقدمات مـناسب

---

۱. معالم فی الطریق، ص ۱۴۶.

۲. فی ظلال القرآن، ۶۰/۲۴.

جـوابگـوی سـرکشی کـفار و عـدم پـذیرفتن ایـمان تـوسط آنـان بـاشند. و ایـن پاسخگویی چیزی غیر از تشخیص کفر و ایمان و جدایی آنها نخواهـد بـود. تـا زمانی که هیچ به هم رسیدنی وجود ندارد، منطق اقتضا می‌کند که آن دو از هم جدا باشند، همانطور که پیامبرﷺ از کفار قریش در مکه، و نیز همهٔ قبایل آنان بعد از هجرت فاصله گرفت، البته این فاصله گرفتن پیامبرﷺ تـنها بـه خـاطر ضرورت یک دورهٔ تاریخی نبود بلکه در تمام دوران دعوت نـبوت بـه صـورت پیوسته ادامه داشته است، و براستی که آن یک حقیقت ایـمانی و نـعمتی الهـی است، که لازم است مؤمنان به آن توجه و عنایت داشته باشند، کاملاً پـداست که رسول اللهﷺ بدین وسیله آنان را متذکر و از آن به عنوان یک وسـیلهٔ تربیتی برای یارانش بهره گرفتند، ایشان روزی که نـماز عشـاء را در نـیمه شب درمـیان یارانش می‌گزاردند فرمودند: (أَبْشِرُوا ـ إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللهِ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ لَيسَ مِنَ النَّاسِ أَحدٌ يُصلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيرُكُمْ) «مژده باد شما را، این از نعمت الهی است که هیچ‌کس از مردم غیر از شما در این ساعت به نماز نایستاده است.»

و این مسأله بنابه گفته راوی حدیث قبل ازانتشار اسلام در میان مردم است.[1] همانا پیامبر بزرگوارﷺ آنان را مورد بشارت و نعمت ربانی قرارداده و اینچنین دلهای مؤمنان را بر مفاهیم والا و عالی تربیت نموده و برای آنان تأکید فرمودند که با جاهلیت مبارزه کنند هرچند که اسلام کاملاً در میان مردم منتشر شده و یاران زیادی را هم به دست آورده باشد و هرچند که تعداد مسلمانان اندک باشد و حتی اگر در دایره‌ای کوچک محدود شده باشند، همانطور که در دایرهٔ مدینه محصور بودند درحالی که در اطراف آنان این جزیرهٔ وسیع و پهناور با آن همه قبایل وجود داشت و این برخورد تأثیر این تربیت و دوام و پایداری آنرا در دین دو چندان کرده و اراده و قدرت ما را می‌افزاید، آنگاه که می‌گوید چه کسـی ایـن مژده را شنیده است که: ما با آنچه از رسـول خـداﷺ شنیدیم مسـرور و خـوشحال

۱. صحیح مسلم، ۱۱۵/۲.

بازگشتیم. اکنون این دایرهٔ کوچک و متمایز اسلامی را در یک جزیره کافر تصور کن! یک نوع ظـهور اسـلامی در آنـجا وجـود داشت، کـه از یک طـرف نـوعی گوشه‌گیری و از طرف دیگری نوعی ارتباط با جاهلیت پیرامون داشت و آن در حقیقت ادامهٔ همان جدایی بود که در مکه شکل گرفت، و در مدینه به صورت کامل خود را نشان داد، و دلهای مسلمانان اگر قبل از هجرت و در آغاز اسلام به صورت عمیق و استوار تربیت نشده بود نمی‌توانستند در مـدینه بـر لوازم ایـن جدایی صبر و تحمل داشته باشند. در آن روزگار در مکه، اسلام هیچ شریعت و دولتی نداشت اما کسانی که شهادتین را بر زبان آورده بودند، بی‌درنگ سر تسلیم در بـرابـر رهـبری مـحمدیﷺ فـرود آورده و دوسـتی خـود را بـه جـماعت مسلمانان اعلام کرده بودند، همانطور که در مقابل، خود را از رهبری جـاهلیت خارج و در برابر آن طغیان کرده و با گفتن کلمه شهادتین پیوند خود را با خانواده و عشیره و قبیله و رهبری جاهلیت قطع کردند.[1]

در آن زمان اسلام تنها حرکت همراه با ندای شهادتین بود، یعنی پیراسته شدن از جامعه جاهلی و تصورات و ارزش‌ها و حکومت و قانون آن، و تبعیت از رهبری دعوت اسلامی و جامعه مسلمانانی که می‌خواستند اسلام را در دنیای واقع پیاده کنند[2] و زمانی که این جدایی به شکل واضحی در مدینه پیدا شد، جامعهٔ اسلامی مانند مناره‌ای آشکار در آن صحرا پیدا بود و انسانهای سرگردان و مردّد و آنانکه در دلهایشان میان ایمان و کفر برجای مانده از پدرانشان درگیری بود به آن پـناه می‌آوردند و هنگامی که جامعهٔ اسلامی توسعه یافته و به پَیروزی رسید و تمام جزیرةالعرب به دین الهی گرویدند نیاز بـه جـدایـی و فـاصله گـرفتن از بـقایای جاهلیت که خود را به صورت نفاق پیروی از شهوت‌ها نشان می‌داد ادامه پـیدا کرد و این جدایی و فاصله گرفتن دوم نیز امری واجب بود، و همانطور که جدایی اول باعث ایجاد عزّت ایمانی در دلهای جداشدگان و قراردادن مدینه به عـنوان

۱. فی ظلال القرآن، ۹/۲۸۰.
۲. پیشین.

منارهای برای پناه دادن انسانهای سرگردان شد، جدایی دوم نیز برای محافظت از پاکی دستگاههای دولت اسلامی و نگهداری احکام و فقه تربیتی و فتوح اسلامی امری ضروری است. و اینجاست که عمربن خطاب به عبارات کامل مردم را به این جدایی دوم دعوت نموده و می‌گوید: (إنَّ للهِ عباداً يُمَيِّتُونَ الباطِلَ بِهجْرِه و يُحيُونَ الحَقَّ بِذِكْرِهِ)[۱] «همانا خداوند بندگانی دارد با ترک‌کردن باطل آن را از پای درمی‌آورند و با ذکر حق آن را زنده می‌دارند.» و در حقیقت ایشان کلمه «هجر» را برای همین جدایی که مورد نظر ماست به کار بردند، و این یعنی هرگاه عنصر نفاق و تبعیت از شهوات در جامعه اسلامی زیاد گردد، نیاز به این جدایی دوم از طریق راندن آن باطل بیشتر احساس می‌شود تا باطل برای همیشه باطل بماند و با انگشت اتهام به آن اشاره شود، و ذهن انسانهای ناآگاه به سوی حق موهوم و خیالی کشیده نشود و با وجود دروغین بودن آن، رنگ دیگری به خود نگیرد. و مردم انحراف آنرا فراموش نکرده و با گذشت زمان دلها آن را نپذیرند و بنابراین برای دعوت اسلامی در این روزگار که نفاق و پیروی شهوات در جامعهٔ اسلامی کنونی زیاد شده است این جدایی و فاصله گرفتن امری لازم و ضروری است، تا اینکه تصویر اسلام به شکلی واضح و آشکار باقی بماند و برای بینندگان امکان دیدن آن وجود داشته باشد، کسانی که کلمات دعوتگران برای کشف ابعاد این تصویر و بررسی و لمس آن، آنان را آماده و مهیا کرده است، و حقیقت این است اگرچه دعوت‌گران در این قرن تصویر حکومتی اسلامی را که نمونه تطبیقی اسلام باشند از دست داده‌اند، اما با این وجود این مسأله ممکن است در دعوتگران اندکی ظهور پیدا کند که معانی اسلام در وجود آنان کاملاً آشکار بوده و آنان از عظمت اسلام قدرت گرفته و به بالاترین درجهٔ ایمان و پیراستگی همراه با اجرای سنت شریف پیامبر ﷺ می‌رسند.

---

۱. کتاب الخراج، ابویوسف / ص ۱۳.

و این همان شکل سادهٔ مفهوم «الگو» است. یعنی وجود فردی که بیننده با نگاه به او می‌داند که او فردی است که فکر، عقیده، حرکات و سکنات مستقلی از اطرافیانش دارد و از آنان جداست، قبل از ارتباط با او و از چشمانش آثار عظمت و دوراندیشی و آرام بودنی که خداوند آن‌را برای یک مسلمان قرار داده به چشم می‌خورد، پیدا است که این اشخاص می‌توانند جایگزینی برای آن حکومت اسلامی باشند که ما در پی آن هستیم که معانی اسلام در وجود آنان کاملاً آشکار بوده و آنان از عظمت اسلام قدرت گرفته و به بالاترین درجهٔ ایمان و پیراستگی همراه با اجرای سنت شریف پیامبر ﷺ برسند.

و نیز می‌توانند برهانی باشند بر اینکه اسلام می‌تواند چنین نمونه‌های انسانی را بیافریند و به عبارت بهتر هیچ آیینی غیر از اسلام نمی‌تواند چنین نمونه‌هایی را بوجود آورد.

ابوالقاسم جُنید«ره» از این جدایی رهبران اسلامی با عبارت «آزادی از غیرخدا» تعبیر کرده است. یعنی بین او و غیرخدا هیچ رابطه یا قید، پیوند خویشاوندی یا میل و رغبتی وجود نداشته باشد. بلکه آن همان آزادیی است که هر انسان آزاده‌ای آن را درک می‌کند، سپس می‌گوید: بنده زمانی بنده محسوب می‌شود که از بندگی غیرخدا آزاد باشد.[1] و در جایی دیگر از این جدایی با عبارت «عُبُودیّةُ الأَحْرارَ» «بندگی آزادگان» یا «حُریَّةُ العبیدِ» «آزادی بندگان» تعبیر کرده است. سپس سطری چنان بلیغ و ارزشمند می‌نویسد که فرد را از خواندن ده جلد کتاب بی‌نیاز می‌کند، می‌گوید: (اِنَّکَ لَا تَصِلُ إِلی صَریحِ الحُرِّیةِ و عَلیکَ مِنْ حَقیقَةِ عُبودِیَّتِهِ بَقیَّةٌ) «هرگز به آزادی کامل نخواهی رسید درحالی که هنوز کاملاً بنده او (خدا) نشده‌ای.» از آنجایی که اسلام به طور کلی بندگی برای خداست، بنده‌ای که کاملاً بندهٔ خداست در این جهان هستی تنها اوست که آزاد است، نه دیگران که اسیر شهوات و اجتهادات عقل‌های ناقص هستند. جنید این تعبیر زیبا را از فاضل‌ترین

---

۱. مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ۵۹۹/۱۰

زاهدان «فضیل بن عیاض» «ره» گرفته است، زمانی که فضیل بن عیاض در مقابل آزادی از غـیرخـدا بـرخـاسته است، بـر مسـلمانان واجب است کـه تـنها الله را پروردگار خود بدانند و از بندهٔ مخلوق بودن که می‌خواهد در مقابل ارزش‌های مادی با فشار و اجبار او را به بردگی بکشاند دوری کند. فـضیل در ایـن رابـطه می‌گوید: هرکس بندهٔ یکی از مخلوقات خـدا بـاشد، بـندگی او بـرای خـداونـد صادقانه نیست. پس مسلمان تنها خداوند را عبادت می‌کند. و اختصاص خداوند به عبادت ایجاب می‌کند که بنده با صراحت پیراستگی خود را از آنچه که دیگران از غیرخدا پرستش می‌کنند و آنچه برای خود شریعت قرار داده‌اند اعـلام کـند، همانطور که هود عليه السلام از قومش فاصله گرفت و فرمود: ﴿إِنِّي أُشْهِدُ ٱللَّهَ وَٱشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّـي وَرَبِّكُم مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴾ (هود: ۵۷-۵۴) «من خداوند را گواه می‌گیرم، شما هم گواهـی دهـید، مـن از چیزهایی که می‌پرستید بیزارم، پس همگی به نیرنگ و چاره جوئیم بپردازید و مهلتم مدهید، من بر خدا تکیه کردم که پروردگار من و پروردگار شما است، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خدا بر او تسلط دارد، بی‌گمان خدای من بر صراط مستقیم قرار دارد، اگر روی برگردانید، و من رسالتی که مأمور بدان بودم به شما رساندم، پروردگارم کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند و شما کمترین زیانی بدو نمی‌رسانید، بی‌گمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است.»

و براستی که آن جنبش پیراستگی از قوم است، در حالی که از آنان و بـرادر ایشان بوده است، جنبش ترس از ماندن درمیان آنان درحالی که راه غیر خدا را پیش گرفتند، جنبش جدایی میان دو حزبی که تا آن زمان که رشتهٔ عقیده میانشان وجود دارد هیچ رابطه‌ای مشترک میان آنها صورت نخواهد گرفت.

و او خدایش را بر بیزاری و برائت از قوم گمراهش و فاصله گرفتن از آنان گواه می‌گیرد و در مقابل قوم خویش آنان را نیز بر این برائت گواه می‌گیرد تا اینکه هیچ

شبهه‌ای از نفرت او و ترسش از اینکه از آنان باشد وجود نداشته باشد و او همه این ویژگی‌ها را همراه با عزت ایمانی و والایی و نیز اعتماد و اطمینان ایمانی دارد.

و براستی انسان وقتی فردی را می‌بیند که با قومی فراوان و قدرتمند اما نادان مواجه شده، سرگشته می‌شود، آنقدر نادانند که تصور می‌کنند که عذاب خدایان باطل آنان، فرد را گرفتار ساخته و او هذیان می‌گوید و دعوت به سوی خداوند را نیز نوعی بیهوده‌گویی و هذیان در اثر این عذاب می‌دانند!

انسان واقعاً وقتی این قوم نادان را که این‌قدر به خدایان دروغین خود اطمینان دارند می‌بیند دچار سرگشتگی می‌شود این عقیدهٔ آنان او را به تأسف واداشته و آنان را به خاطر داشتن چنین اعتقادی سرزنش می‌کند، سپس این پیشروی آنان را بدون درخواست هیچ مهلتی برای آمادگی به مبارزه طلبیده و به آنان مجال درنگ کردن برای فروکش‌کردن خشمشان را هم نمی‌دهد. براستی که انسان در کار مردی که با این قدرت به این قوم قوی و خشن هجوم می‌برد سرگشته است اما اگر در عوامل و اسباب آن دقت کنی، این سرگشتگی برطرف خواهد شد. آن علت‌ها ایمان و اعتماد و اطمینان هستند، ایمان به خدا و اعتماد به وعده‌های الهی و اطمینان به نصرت و یاری خدا، ایمانی که با قلب عجین شده است، پس هرگاه خداوند وعدهٔ پیروزی داده، آن حقیقتی قابل لمس در آن قلب است که لحظه‌ای در آن شک نمی‌کند، زیرا حقیقتی است که دستان و قلب او را مالامال کرده و مانند وعده‌ای برای آینده در باطن او نیست، همانا آن حاضر و واقع است و قلب از آن سرشار می‌باشد.

(إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) «همانا خدای من بر راه راست است» و این همان قدرت و استقامت و تصمیم است. و از این کلمات قوی و محکم، راز آن والایی و به مبارزه طلبیدن را در خواهیم یافت. براستی که آن تصویر حقیقتی را نقاشی می‌کند که حضرت هودﷺ از پروردگار در درونش یافت، و او آن حقیقت را به روشنی دریافت، اینکه پروردگار او و موجودات؛ قوی و چیره است. (و هیچ

جنبده‌ای نیست مگر اینکه خداوند بر او تسلط دارد) و آن افراد خشن و قدرتمند قومش جز جنبنده‌ای نیستند که خداوند بر آنان تسلط داشته و با قدرت خویش خوار می‌سازد. پس هود ﷺ چرا ترسی از آن جنبنده‌ها به دل داشته باشد و یا از وجود آنها خوشحال باشد. درحالی که آنان بدون اجازهٔ پروردگار قدرتی نداشتند؟ و هود ﷺ برای چه باید درمیان آن قوم می‌ماند و حال آنکه راه آنان با راه او فرق داشت؟ این حقیقتی که دعوتگر آن را در ذهن خود احساس می‌کند، جایی برای شک و تردید در سرانجام و نتیجهٔ کار و نیز آنچه سپری شده است باقی نمی‌گذارد. و آن حقیقتی است الهی که دائماً در دلهای صاف و شفاف مؤمنین متجلّی می‌گردد.[1] امام بنّا نظریهٔ «جدایی» را تأیید کرده و تربیت مبتدیان را بر طبق آن واجب می‌داند. و بیان می‌کند که آیندهٔ اسلام بر این دعوت‌گران جدید تکیه خواهد کرد، آنان مردم را به نیکی به اسلام دعوت کرده و در شکل‌گیری آن کوشا بوده و استقلال نفس و قلب و فکر و اندیشه، و جهاد و عمل را به او می‌آموزند. آنان روح او را با عظمت اسلام و شگفتی قرآن از تحرک و جنبش سرشار می‌کنند، و در زیر پرچم محمد ﷺ او را آماده جهاد کرده و بزودی او را حاکم مسلمانی می‌بینند که با نفس خویش مبارزه کرده و یاریگر دیگران نیز خواهد بود.[2] امام بنّا از این جدایی به استقلال تعبیر کرده است، همانطورکه عمربن خطاب ﷺ از آن به (هِجر) تعبیرکرده بود. پس استقلال قلب و روح همان جدایی حسی در باطن و عزت و والایی است و استقلال فکر این است که ما شریعت را با تصورات بدعت‌آمیز زمینی که گروههای زیادی راگمراه کرده، آمیخته نسازیم. استقلال عمل به معنی تفاوت در جایگاه و هم‌پیمان شدن با دیگران است.

این دعوتگران که مأموریت تربیت دعوتگران مبتدی را دارند، وظیفهٔ به خودآمدن و پایداری بر این جدایی را نیز دارند. یا همچنانکه امام بنّا می‌گوید:

---

۱. فی ظلال القرآن، ۹۸/۹۷/۱۲.

۲. مجموعهٔ «تحت دایةالقرآن»، ص ۳۱۹ و ۳۲۱.

خودتان را کوچک نشمرده و با دیگران مقایسه نکنید، یا در مسیر دعوت راهی غیر از راه مؤمنان را نپیمائید، یا دعوت خودتان را که نور خود را از نورالهی و راه خود را از سنّت پیامبر گرفته با دعوتهای دیگری که ضرورت‌ها باعث پیدایش آن شده و حوادث روزگار آن را از بین خواهد برد، همگام موازنه نکنید.[1]

و یکی از اسباب و ضروریت‌های آن صفا و پاکی آغازین است، و همانطور که لازم است همّت کسانی را که دعوت می‌کند حفظ کند، نیز لازم است پاکی و صفای آغازین را برای آنان حفظ نماید.

زیرا روزهای اولیه حرکت در مسیر دعوت، میزان صفا و جایگاه همت را قطعی می‌کند. هرکس دیده بر مفاهیم اسلامی پاکی بگشاید که از قرآن و سنت برگرفته شده و با چیزهای باطل غیراسلامی آمیخته نشده است، هر آینه او با این مفاهیم آغازین، جوان و پیر می‌شود و بر همان مفاهیم نیز فوت خواهد کرد، اما اگر کسی از چیزهای باطل و آمیخته به آلودگی بهره بگیرد، دیگر پاک‌شدن او بسیار سخت خواهد بود، ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی که در سال ۳۶۷ ﻫ وفات کرده است این مفهوم را به بهترین وجه فهمیده و می‌گوید: (مَا ضَلَّ أَحدٌ فِي هَذَا الطَّرِيقِ إِلَّا بِفَسَادِ الِأبْتِدَاءِ فَإِنَّ فَسادَ الِأبتداءِ يُؤثِّرُ فِي الِأنْتِهَاءِ) «هیچ کس در این مسیر گمراه نمی‌شود مگر کسی که آغازی فاسد داشته باشد، براستی که فساد شروع درنتیجه و پایان تأثیر می‌گذارد.» پس ای دعوت‌گر اسلام آغازی نیک داشته باش و آن را پاک و پیراسته گردان!

---

۱. پیشین.

داستانهایی از سرگرمی دعوتگران

شایسته نیست که اعضای جنبش اسلامی و اطرافیان‌شان که تازه وارد مسیر دعوت شده‌اند از حرکت به سوی شادی‌های آخرت بازمانده، و خود را نسبت به نیازهای دعوت بی‌توجه بدانند.

البته این مسأله به این دلیل است که آنان در مسیر دعوت تشنگی و سختی نکشیده و حتی غباری در راه خدا بر آنان ننشسته و تا به حال سختی نگفته‌اند، که احزاب زمینی را به خشم بیاورد، آنان بر هر انسان ملحدی که مسلط شوند خداوند به عنوان عمل صالح برایشان ثبت می‌کند. ﴿إِنَّ اللهَ لا يُضِيعُ أَجرَ المُحْسِنِينَ﴾ «همانا خداوند متعال اجر و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.» آنان هرچه در راه خدا انفاق کنند، حال رنج کوچکی باشد یا ترسی بزرگ، یا رفتن به محله، مدرسه، یا دانشگاه یا کارخانه‌ای، خداوند برای آنان می‌نویسد، تا پاداشی بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان عطا فرماید. چگونه دعوتگر از راحتی و آسایش لذت می‌برد درحالی که از اولین روز به او گفته‌اند که چنین بسراید:

فــی ضَـمِيرِي دَائـماً صَـوتُ النَّـبِيِّ، آمِــراً، جَــاهِدْ، و كــابِدْ، واتْـعبْ
صَــائِحاً: غـالِبْ و طـالِبْ، وَ آذأَبْ، صــارخاً: كُــنْ أَبَـداً حُـرّاً أَبِـيّ

«در درونم همیشه صدای پیامبر هست که امر می‌کند: جهاد کن! و زحمت بکش! و خود را در راه نیکی خسته کن! پیروز شو! پایداری کن! در حالی که فریاد برمی‌آوری، همیشه آزاد و جوانمرد باش!»

چگونه دعوتگر به سستی و راحتی گرایش پیدا می‌کند درحالی که یارانش فریاد برمی‌آورند که:

نَــبْنِي، وَ لَآ نَــتَّكِلُ نَــفْنِي، وُلَــاتَخْذِلُ
لَــنَايَدٌ، والعَــمَلُ، لَــنَاغَدٌ، والأَمَــلُ؟

«می‌سازیم اما عقب نمی‌نشینیم، نابود می‌شویم اما ذلت و خواری را نمی‌پذیریم. ما قدرت داریم و کار می‌کنیم، فردا و آرزوها از آن ماست.»

همانا آرزوی دعوتگر و آرزویی که به آن یقین دارد او را به بذل و بخشش سخاوتمندانه تشویق می‌کنند.

والایی در زندگی

آزادی... و آرزویی که زنجیر شهوات را درهم می‌شکند، امید به پاداش و اطمینان به یاری خدا، اینها دو کلمه‌ای هستند که براحتی بر زبان جاری می‌شوند اما در ترازوی برخورد اعتقادی وزین و ارزشمند می‌باشند، این دو کلمه همیشه در تاریخ طولانی توحید وجود داشته و نسل‌های دعوتگر ازپیامبران و صدّیقین و راشدین و تابعین و آنانکه در طول قرنها به نیکی به ایشان پیوستند را دچار رنج و سختی کرده است، و همه این بز رگان از این رنج و سختی شادمان بوده و جز به والایی راضی نمی‌شدند، و ما هم «إنْ شاءالله» به ایشان اقتدا می‌کنیم. و گاهی این رنج و سختی آنان در جنبش روزانه به بیم و بشارت دادن و گردآوری مردم و صبر و تحمل یا شب بیداری به خاطر مصلحت مسلمانان خود را نشان می‌دهد، و

گاهی هم خود را در قالب آموزش و پیمودن مسافت‌های طولانی برای بدست آوردن حدیثی یا اصطلاحات فقهی، یا به صورت درگیری و آمادگی برای جهاد و مرگ با عزت نشان می‌دهد، و گاهی هم این سختی خود را به صورت مشغول شدن فکر برای برنامه‌ریزی نشان می‌دهد، و اگر زمانی به استراحت پرداخته و آرام گرفتند، بازهم ذهنشان در پی شکار افکار است. و همه این حکایت‌های تاریخی برای این است که دعوتگران امروز از آن بیاموزند و درس بگیرند.

سخنرانی در شب و روز

پس اولین چیزی که از انبیاء علیهم السلام به ما رسیده، این است که زبانشان شب و روز، و در آشکار و نهان گویا بود، خداوند متعال در قرآن درباره نوح علیه السلام چنین می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيلاً و نَهاراً﴾ (نوح، ۵) «نوح گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز فراخوانده‌ام.» سپس گفت: ﴿ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً﴾ (نوح، ۹-۸) «سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند دعوت کردم، گذشته از این به گونه علنی و به صورت نهانی پیام دین را بدیشان رسانده‌ام.»

سخنرانی پیامبر در هنگام هجرت

و حقیقتاً اگر دعوت‌گر در دعوتش صادق و کاملاً به آن مشغول باشد، به هیچ چیز دیگری نیاندیشیده و حرکتش تنها به خاطر دعوت بوده، و از صرف کردن توان و وقت خویش برای دعوت دریغ نمی‌کند. و هیچ چیزی حتی در سخت‌ترین لحظه‌ها و حساس‌ترین شرایط او را از فکر دعوت، به خود مشغول نمی‌دارد. حضرت رسول ﷺ نیز به این صورت بوده‌اند. هنگامی که ایشان ﷺ به سوی مدینه منوره با ابوبکر صدیق رضی الله عنه هجرت نمودند و در راه بریدةبن الحصیب أسلمی را درمیان کاروانی از قومش دیده و او را به سوی اسلام دعوت کردند و آنان اسلام آوردند. و این نشان می‌دهد که ایشان ﷺ هیچ‌گاه حتی در راه

مهاجرت به سوی مدینه درحالی که گروهی ایشان را تعقیب می‌کردند از دعوت کردن غافل نبود.[۱]

و زمانی که حضرت یوسفؑ با مظلومیت به زندان انداخته شد، زندان و تنگی آن ایشان را از فریضهٔ دعوت به سوی خدا به خود مشغول نداشت، بنابراین سؤال دو زندانی دربارهٔ خوابشان را غنیمت شمرده و قبل از اینکه به آنان جواب دهد آنان را چنین مورد خطاب قرار داد:[۲]﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجنِ أَأَربابٌ متفرِّقُونَ خَيرٌ أَمِ اللّه الوَاحِدُ القَهَّارُ﴾ «ای دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه چیره!»[۳]

هدایت یافتن مانع خواب است

و ابوبکر صدیق نیز به آن بزرگان نزدیک شده آنگاه کـه در هـنگام نـزدیکی مرگش می‌گوید: (وَاللهِ مَانِمتُ فَحَلِمْتُ و لا تَوَهَّمْتُ فَسَهَوْتُ، و إِنِّي لَعَلَى السَّـبِيل مَـا زُغْتُ)[۴] «به خدا سوگند آنگونه نخوابیده‌ام که رؤیا ببینم و هرگز به خود توهم راه نداده‌ام، تا دچار اشتباه شوم، و همیشه بر راه راست بوده و منحرف نشده‌ام.»

یعنی جنگ‌های رده، و فتوحات و گستردگی تشکیلات دولتی چنان او را به خود مشغول کرده و تمام وقت او را پر کرده بود، که فرصت خـواب سـنگین را نداشت، تا رؤیا ببیند، و بعد از وفات حضرت رسولﷺ نیز چنان بر راستگویی و صداقتش افزود که خداوند متعال درمیان آن مشکلات و خستگی‌ها آگاهی و بیداری را به ایشان عنایت فرمود که او را از توّهم و اشتباه حفظ کرد.

---

۱. اصول الدعوة/ ۲۸۴.
۲. پیشین.
۳. یوسف: ۳۹.
۴. الخراج، ابویوسف، ص ۱۱.

خاک آلود...!

در شرح حال و زندگی ابن‌عباس ﷺ گفته شده که او به گونه‌ای بود که بین تواضع و صبر در سختی‌های آموزش و جمع‌آوری حدیث غوطه‌ور بود تا جایی که باد، گرد و خاک بر روی وی می‌پاشید، او امیدار بود که بدین وسیله از رایحه خوش بهشت استشمامِ کرده و از «صراط» بدون حساب بگذرد. و عبدالله‌بن عباس از او چنین روایت می‌کند که: «از اصحاب رسول الله ﷺ دربارهٔ حدیث سؤال می‌کردم، اگر می‌شنیدم حدیثی نزد کسی هست به در خانهٔ او رفته و در آنجا عبای خود را زیر سر نهاده درحالی که باد گرد و خاک بر سر و صورتم می‌پاشید، آنگاه صاحب خانه بیرون آمده و به من می‌گفت: ای پسرعموی رسول خدا چه چیز شما را به اینجا آورده است؟ چرا خبر ندادی که من پیش تو بیایم، من گفتم: نه خیر، شایسته است که من پیش شما بیایم. سپس دربارهٔ حدیث از او سؤال می‌کرد.[1] او اگر می‌خواست خود آن افراد بیایند و او را از حدیث باخبر سازند با خوشحالی این کار را می‌کردند. اما همت‌های والا با صدای باد و سوزش گرد و خاک به وجد و سماع می‌آیند.

سرگرمی برداشتن چیزهای سنگین

دعوت‌گر عاقل و ماهر از دوستانش در برداشتن چیزهای سنگین پیشی می‌گیرد، بنابراین در روز قیامت دارای ترازویی سنگین خواهد بود، همانطور که نخعی‌ها در روز نبرد قادسیه از هم پیشی می‌گرفتند: یکی از آنها می‌گفت: (أَتَيْنَا القَادِسِيَّةَ فَقُتِلَ مِنَّا الكَثِيرُ، و مِنْ سَائِرِ النَّاسِ قَلِيلٌ، فَسَئَلَ عُمَرُ ﷺ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ النَخعَ وَلُوا عَظْمَ الأَمْرِ وَحْدَهُمْ)[2] «به قادسیه آمدیم، افراد زیادی از قبیله ما کشته شدند، در صورتی که از دیگران تعداد کمی کشته شد، عمر ﷺ علت آن را پرسید، گفت: زیرا نخعی‌ها به تنهایی کارهای بزرگ را به عهده گرفته بودند.»

---

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۶۸. ۲. الاصابة، ج ۱، ص ۲۸.

همه کسانی که در قادسیه حضور داشتند امتحان قابل قبولی دادند، امّا دعوت‌گران به سوی خدا در حمل بارهای سنگین از دیگران پیشی گرفتند.

قلعه پرورش شیران

تابعی عابد، فقیه و محدّث بزرگ ابووائل، شقیق بن سلمهٔ أسدی به بالاترین درجهٔ والایی مقام رسید، او حاصل تربیت خلفای راشدین، و ابن مسعود، و سعدبن ابی وقاص و دیگران بود. زیرا او از تجارت و خانه صرف‌نظر کرده و تنها خانهٔ کوچکی در کوفه بنا نهاده بود که فقط جای خود، اسب و سلاحش را داشت او همیشه آماده جهاد بود و حتی نمی‌دانست که در بازار چگونه با مردم داد و ستد و تعامل داشته باشد.[1]

واقعاً ایشان از همه چیز بریده بود، و نسل و دودمانی به جای گذاشت، که تابع او بودند، و اینچنین به دعوتگران می‌آموزد که چگونه با بکارگیری ابزار روشنگری مادّی، مردانی بزرگ تربیت کنند.

أبووائل افرادی مثل سلیمان، اعمش، منصوربن معتمر و حصین بن عبدالرّحمن و عمروبن مرّه، و دیگران را که از بزرگترین حدیث‌دانان بودند تربیت کرد. هماناکسانی که معنای تربیت را نمی‌فهمند گمان می‌کنند که ساخت این قلعه برای تکلّف و ریاکاری است، که قطعاً این چنین نیست.

وقت فراغت به پایان رسیده است

و شقیق الاسدی در اواخر قرن اول هجری وفات یافت، سپس خلیفه راشدین عمربن‌العزیز به آوردن این نمونه‌ها و تعریف کردن آن برای مردم اقدام کرد. همسرش «فاطمه» دختر عبدالملک دربارهٔ او چنین می‌گوید: (کان قَدْ فَرَّغَ لِلمُسلِمِینَ نفْسَهُ، و لِأُمُورِهِمْ ذِهْنَهُ، فَكَانَ إِذَا أَمْسَى مَساءً لَمْ يَفْرَغْ فيهِ مِنْ حَوائِج يَومِهِ:

---

۱. کتاب الثقات، ابن حبان، ص ۱۰۸.

وَصَلَ یومَهُ بِلَیْلَتِهِ) «پس او خودش را برای مسلمانان و ذهنش را برای کارهایشان فارغ ساخته بود، تا جایی که شب می‌شد و او از کارهای روزانه فارغ نمی‌شد، و روزش را به شب پیوند می‌زد.»[۱]

و او را برای دعوتگرانی مثال می‌زند که می‌خواهند صادق باشند و امانت را ادا کنند. صداقت دعوت‌گر این است که دورهٔ عُمَر را تجدید نموده و خودش را برای مسلمانان وقف نماید، و حرکات دنیویش به اندازه‌ای باشد که ضرورت اطـعام خـانواده‌اش ایـجاب مـی‌کند، و در ذهـنش بـه جـز انـدیشیدن دربـاره مصلحت‌های دعوت وجود نداشته باشد. بعضی از دوستان قبل از خلافت عُمر به او اعتراض می‌کردند و دوست داشتند که با او مجلسی داشته باشند، و یادی از خاطرات گـذشته نـمایند. پس آنـان مـی‌گفتند: ای کـاش وقـتی را هـم بـرای مـا می‌گذاشتی!» او می گفت وقت فراغت کجاست؟ فراغـتی نـیست، وقت فـراغت تنها در پیشگاه خدا وجود دارد.»[۲]

و این درس برای دعوتگرانی است که وارد مسیر دعوت شده و دوستان از آنان می‌خواهند که وقت تلف کنند.

دعوتگر موفقی که پیاده و باکوله‌باری از علم مسافرت می‌کند

شـاگـردان امـام احـمدبن حـنبل و پیروان مـذهبش بـعد از او از ابـزارهـای روشنگری در کار تربیتی استفاده می‌کردند. و آن‌ها همچنانکه فقیه نـحوی ابـن عقیل توصیف می‌کرد: (غَلَبَ عَلیهم الجَدُّ، وَ قَلَّ عِندَهُم الهَزَلُ)[۳] «جدیت بر آنان غالب بود و کمتر شوخی می‌کردند.» از شاگرداان او حافظ قرآن امام فقیه و زاهد عالم حدیث اسحاق پسر منصور و معروف به کوسج، شیخ بخاری و مسلم و دیگران بودند، او در شهر نیشابور در استان خراسان زندگی می‌کرد سپس به بغداد نقل مکان کرد و مسائل زیادی را از امام احمد درباره فقه تدوین کرد بعد از آن به نیشابور برگشت،

---

۱. سیرهٔ عمر، ابن عبدالحکم، ص ۱۴۶.
۲. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳۹۷.
۳. ذیل طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۱۵۲.

به او گفتند که امام احمد از بعضی از مسائلی که گفته بود برگشته و تغییر نظر داده است. او نوشته‌هایش را در پشته‌ای گذاشت و پیاده پیش امام احمد مسافرت کرد، سپس نظرات امام احمدرا دربارهٔ هریک از مسائل که گفته بود با او درمیان گذاشت امام احمد همه آنها را تأیید کرده و از این کار خوشحال شد.[1]

و اما اکنون درمیان ما هستند کسانی که مسندهای طلاکوب و مشروح امام احمد در کنارشان هست، اما از اینکه نگاهی به آن بیاندازد، احساس ثقل و سنگینی می‌کند.

حنبلیها ویژگی شخصی را حفظ می‌کنند

ابن عقیل نحوی، فقیه حنبلی تصویر دعوت‌گری را برای ما ترسیم کرده که افکار و تسبیحات او و حتّی رؤیاهای او در خواب تنها در دعوت خلاصه شده است، و این را در گفتارش به خوبی نمایان کرده است: «و بدرستی جایز نیست برایم که لحظه‌ای از عمرم را هدر دهم، حتی هنگامی که زبانم را از مذاکره و مناظره و چشمم را از مطالعه برمی‌گیرم، فکرم را در حال استراحت هم به کار می‌گیرم.»[2] پس تو ای دعوتگر بنگر! چند ساعت از شبانه‌روزت را بیهوده هدر می‌دهی! جانشین او شیخ زاهد و فقیه محمدبن احمد دباهی دربارهٔ ایشان چنین می‌گفتند: «همیشه به عبادت و کار دائمی و تلاش مشغول، وقتش را در راه خیر صرف می‌کرد، در دین سخت‌کوش و نصیحت‌گوی برادرانش بود، و هرگاه او را می‌دیدی جدیت را در چهرهٔ او احساس می‌کردی.»[3] و اینچنین لازم است نشانه دعوتگران، چهره‌های با جدیت آنان باشد، تا دیده در رؤیت آنان اشتباه نکند. اینان هیچ بهره‌ای از شوخی و خنده و تنبلی ندارند.

---

۱. تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۲۴.
۲. ذیل طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۱۴۶، ج ۲، ص ۳۶۱.
۳. پیشین.

یاران امام بنّا دعوت را تجدید می‌کنند

و نسلی از دعوتگران قرن حاضر در مصر آن تصاویر زیبای گذشته را تجدید کرده تا اعلام کنند، اسلامی که حاصل رنج و سختی آن بزرگواران می‌باشد هنوز زنده و سرپا است.

امام حسن البنا در توصیف یارانش چنین می‌گوید:

«براستی آنگاه که مردم در خواب هستند اینان بیدارند، دلهایشان نگران مردم است درحالی که غافلان در خوابند و برخی از آنان از عصر تا نیمه‌های شب در کتابخانه خود در حال تلاش و عمل و ابتکار هستند، این کار او در طول ماه است، و در پایان ماه اندوخته‌های خود را در اختیار یارانش قرار داده، زیـرا آن زکـات دعوت اوست، و مال او در خدمت هدف اوست، و زبان حال او اینچنین انسانهای غافل قومش را با فداکاری مورد خطاب قرار می‌دهد: (لا أَسألُكُم عَلَيه أَجْـراً، إنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللهِ) «من پاداشی را در مقابل آنچه انجام داده‌ام از شما نمی‌خواهم و پاداش مرا تنها خدا می‌دهد.» »

والایی در مرگ

همچنین در مصر دعوتگرانی از نسل اول، پیشروان عراق از قبیل ابوصفوان دباغ نویسندهٔ رسالهٔ کوچک و ساده، اما زیبای «مع النّاشئة» بودند. یکی از فقهای مورد اعتماد دربارهٔ دوستانش صحبت می‌کرد و می‌گفت: «بیماری سرطان داشت، و سال ۱۹۵۱، بیماریش شدت گرفت و چند روزی را در بیمارستان بستری شد، گویی آخرین لحظه‌های زندگیش را احساس کرده بود، بنابراین خواست رهبر دعوت آن روزها را ببیند، او نیز همراه گروهی از دعوتگران پیش او آمد که درمیان آنان راوی قصهٔ ما نیز حضور داشت، آن فرد بیمار آنان را از فرارسیدن مرگش باخبر کرد و شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا الله» را بر زبان آورد و چند آیه‌ای از قرآن تلاوت نمود و با رهبر دعوتگران دست داد و تجدید بیعت و پایداری

خود بر این دعوت را برای ایشان اعلام کرد و سلام خود را به همهٔ دعوتگران آن زمان و بعد از آن رساند و دوباره شهادتین را تکرار و درهمان لحظه و اندکی بعد از تجدید بیعتش جان سپرد... خدایش رحمت کند.»

پس بیاندیش، این فضیلتی است که تنها نصیب کسی می‌شود که در زندگی صادقانه گام برداشته و در بلند همتی‌اش می‌اندیشید، گویی او در ایستگاه قطار یا فرودگاه در حال خداحافظی است.

و برادرت پیش از تو زندگی را بدرود گفت، در حالی که هنوز تو به دنیا نیامده بودی و او تو را سلام و تحیّت گفت، و از تو خواست که بر این دعوتی که او در حال سلامتی و نشاط و در آخرین لحظات زندگی‌اش آزموده و لذت حرکت در مسیر آن را از بهترین نعمتها برای بندگان دانسته، پایدار بمانی.

در این داستان پند و اندرزی است که اندیشمند را از سخنان زیبا و آراسته و بلاغت دشوار بی‌نیاز می‌دارد.

بدرستی که همت، مراتب و درجاتی دارد، و همتی که در آغاز به والایی نرسیده در پایان به بلندی مرتبه و جایگاه والا دست نخواهد یافت. دعوتگر از برخورد با حوادث و داستانها درس عبرت می‌گیرد و بزرگوار کسی است که بگوید:

پروردگارا ما را همراه ایشان در بارگاه کرامتت گردهم آر. و اینچنین ما این داستانها را برای دعوتگران اسلام بازگو می‌کنیم تا شاید به آنان اقتدا کنند.

ای برادر! تو هر روز با سه لحظه مواجه هستی: لحظه‌ای در بامداد، لحظه‌ای در غروب و لحظه‌ای در سحرگاه، که در همه آنها می‌توانی روح پاکت را به فرشتگان پیوند داده و به نیکی و اعمال خیر دنیوی و اخروی دست‌یابی، و تو روز و شب را داری که در آنها می‌توانی دست و دل و روح خویش را از باران سرشار رحمت پروردگار که بر بندگان می‌بارد آکنده نمایی و نیز تو از فصلها و روزهای مخصوص عبادات و شب‌هایی که کتاب آسمانی و فرستاده بزرگ پروردگار تو را در آن به قرب الهی رهنمون کرده است بهره‌مند هستی پس آرزومند و مشتاق باش که در آن اوقات از یادکنندگان خدا باشی نه کسانی که از یاد او غافلند، نیز از عمل‌کنندگان به دستورات الهی باش نه از کسانی که سست اراده هستند، زمان را غنیمت شمار، زیرا وقت چون شمشیر است، و از اهمال و پشت سر انداختن امور بپرهیز که زیانبارترین چیزهاست.



